



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

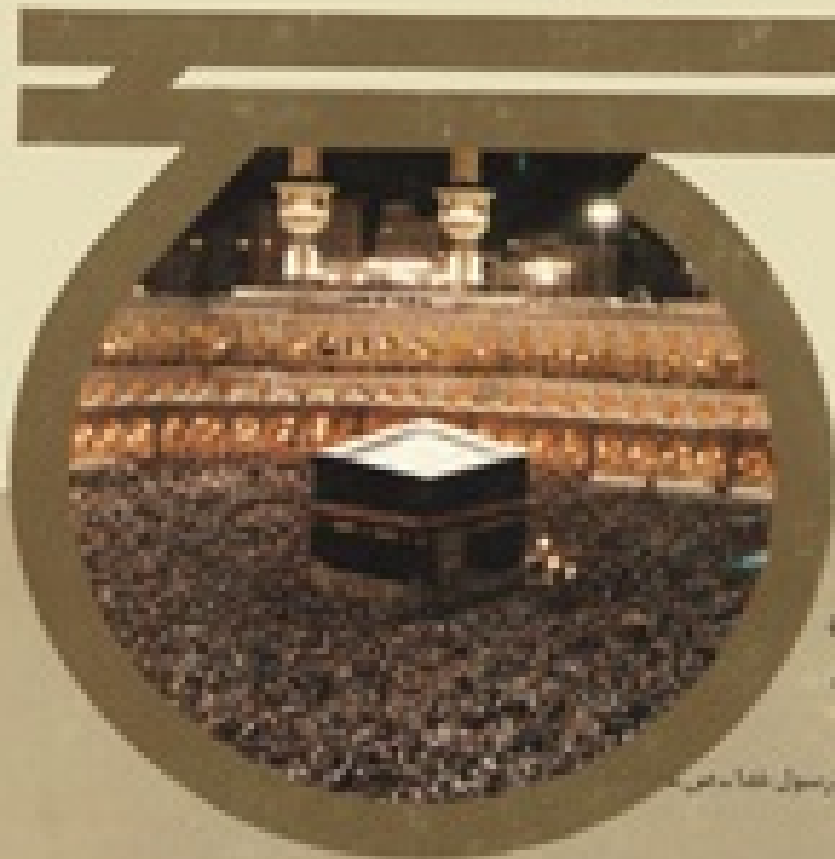
فہرستہ مقالات حج  
قرہ منکری - اجتماعات - سیاست - آثار و تاریخ

بہار ۱۳۷۲

۱۱



# مبشرات



ڈاکٹر عزیز گل، قائد اعظم ایوان، لاہور

ڈاکٹر عزیز گل، قائد اعظم ایوان، لاہور

ڈاکٹر عزیز گل، قائد اعظم ایوان، لاہور

ڈاکٹر عزیز گل، قائد اعظم ایوان، لاہور

ڈاکٹر عزیز گل، قائد اعظم ایوان، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	میقات حج-جلد ۱۱
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	حجّ در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت آیه الله العظمی امام خمینی- قدس سره الشریف-
۱۶	حجّ در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه‌ای- مد ظله العالی-
۲۱	اسرار و معارف حج
۲۲	آداب حج
۳۳	میقات یا نقطه آغازین سیر الی الله
۴۳	منازل سلوک عرفانی در آیین حج
۶۵	فقه حج
۶۶	برخی احکام از دیدگاه اهل سنت
۸۳	جدال در حج
۹۳	تاریخ و رجال
۹۴	سلمان (۲)
۱۱۸	نقش ایرانیان در حرمین شریفین
۱۳۸	آل سعود و عربستان سعودی
۱۷۸	اماکن و آثار
۱۷۹	حرم همسران و دختران رسول خدا- ص-
۱۹۵	در محضر نور
۲۱۲	حجّ در آیین ادب فارسی
۲۱۳	کاروان حج
۲۱۳	بقیع

۲۱۸ ..... خاطرات

۲۱۹ ..... نگاهی از درون -

۲۳۱ ..... درباره مرکز -

## میقات حج-جلد ۱۱

## مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹  
 عنوان و نام پدید آور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی  
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.  
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴  
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰  
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).  
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.  
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.  
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).  
 عنوان دیگر : خاطرات حج  
 موضوع : حج -- خاطرات  
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات  
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۱۵ ۱۳۸۰  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷  
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴  
 ص: ۱

## اشاره













**حجّ در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قدس سره الشریف -**

ص: ۷

... به زائرین محترم تذکر می‌دهم که در این مواقع معظمه و در طول سفر به «مکه مکرمه» و «مدینه منوره» از انس با قرآن کریم، این صحیفه الهی و کتاب هدایت، غفلت نورزند که مسلمانان هرچه دارند و خواهند داشت در طول تاریخ گذشته و آینده، از برکات سرشار این کتاب مقدس است.

و از همین فرصت از تمامی علمای اعلام و فرزندان قرآن و دانشمندان ارجمند تقاضا دارم که از کتاب مقدسی که «تبیان کل شیء»

(۱)

است و صادر از مقام جمع الهی به قلب نور اول و ظهور جمع الجمع تابیده

ص: ۸

است، غفلت نفرمایند.

این کتاب آسمانی الهی که صورت عینی و کتبی جمیع اسماء و صفات و آیات و بینات است و از مقامات غیبی آن، دست ما کوتاه است. و جز وجود اقدس جامع «... من خوطب به» (۱) از اسرار آن، کسی آگاه نیست.

و به برکت آن ذات مقدس و به تعلیم او خَلَص اولیای عظام دریافت آن نموده‌اند و به برکت مجاهدات و ریاضت‌های قلبیه، خَلَص اهل معرفت به پرتوی از آن بقدر استعداد و مراتب سیر، بهره‌مند شده‌اند و اکنون صورت کتبی آن که به لسان وحی، بعد از نزول از مراحل و مراتب، بی کم و کاست و بدون یک حرف کم و زیاد به دست ما افتاده است. خدای نخواستہ مبادا که مهجور شود. و گرچه ابعاد مختلفه آن و در هر بُعد، مراحل و مراتب آن از دسترس بشر عادی دور است، لیکن به اندازه علم و معرفت و استعدادهای اهل معرفت و تحقیق در رشته‌های مختلف به بیانها و زبانهای متفاوت نزدیک به فهم، از این خزینه لا یتناهی عرفان الهی و بحر مَوَاج کشف محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - بهره‌ها بردارند و به دیگران بدهند.

و اهل فلسفه و برهان! با بررسی رموزی که خاص این کتاب الهی است و با اشارات از آن مسائل عمیق، گذشته براهین فلسفه الهی را کشف و حل کرده و در دسترس اهلس قرار دهند.

و وارستگان صاحب آداب قلب و عقبات باطنی، رشحه و جرعه‌ای

۱- مقصود پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و جانشینان معصوم نبی اکرم - صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین - است.

ص: ۹

از آنچه قلب عوالم از «آذنبی ربی» (۱)

دریافت فرموده، برای تشنگان این کوثر، به هدیه آورید و آنان را مؤدب به آداب الله تا حدّ میسور نمایند. و متقیان تشنه هدایت بارقه‌ای از آنچه به نور تقوا از این سرچشمه جوشان «هدی للمتقین» هدایت یافته‌اند، برای عاشقان سوخته، هدایت الله به ارمغان می‌آورند.

و بالاخره هر طایفه‌ای از علمای اعلام و دانشمندان معظم به بُعدی از ابعاد الهی این کتاب مقدس دامن به کمر زده و قلم به دست گرفته و آرزوی عاشقان قرآن را برآورند و در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و جنگ و صلح قرآن، وقت صرف فرمایند تا معلوم شود این کتاب، سرچشمه همه چیز است؛ از عرفان و فلسفه تا ادب و سیاست، تا بی‌خبران نگویند عرفان و فلسفه، بافته‌ها و تخیلاتی بیش نیست و ریاضت و سیر و سلوک کار درویشان قلندر است یا اسلام به سیاست و حکومت و اداره کشور چه کار دارد که این کار سلاطین و رؤسای جمهور و اهل دنیا است، یا اسلام، دین صلح و سازش است و حتی از جنگ و جدال با سیاستمداران بری است، و بر قرآن، آن آوردند که کلیسای جاهل و سیاستمداران بازیگر، به سر دین مسیح عظیم الشأن آوردند. (۲) پی نوشتها:

۱- الجامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۳۱۰ چاپ دارالفکر.

۲- بخشی از پیام امام خمینی - ره - به زائران بیت الله الحرام مورخ ۱۶ / ۵ / ۶۵.

### حجّ در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه‌ای - مد ظله العالی -

دو نکته در باب حج، مهم، همیشگی و فراموش نشدنی است. یک نکته مسأله معنویت در حج است. از اول تا آخر این واجب (حج)، یک روحی وجود دارد که آن روح عبارت است از توجه و اخلاص به ذات مقدس احدیت و اظهار عبودیت در مقابل پروردگار. این را در واجبات دیگر



ص: ۱۱

به این حجم و با این کیفیت نمی‌شود مشاهده کرد، اگرچه قوام هر واجب و عبادتی به توجه و ذکر حضرت پروردگار - جلّ و علا - است. گویا فریضه واجب حج به گونه‌ای بنا شده است که هنگامی که انسانها از محدوده زندگی مادی به مرکز اقامه این فریضه الهی جذب می‌شوند. دیگر فضا، فضای مادی نباشد بلکه یک فضای کاملاً معنوی فراهم شود تا انسان بطور حقیقی یک شستشویی در این فضای معنویت بکند و برگردد.

فرض بر این است که اگر انسانی یک بار در مدت عمر خود چنین شستشویی بکند، برای او کافی باشد، چون یک بار بر او واجب شده است.

واجبات بر اساس نیازها و حاجت بشر است و اگر ما برای سیر کمال الی الله تکامل و عروج الی الله احتیاج به بیش از هفده رکعت در روز داشتیم، خدای متعال بیش از هفده رکعت نماز را در روز واجب می‌کرد. حداقل واجب، آن چیزی است که برای ما به صورت حکم واجب درآمده است.

نباید خیال کرد «من استطاع» واجب را محدود می‌کند. خیر، بلکه واجب را توسعه می‌دهد. هر که بتواند باید این کار را بکند (بدون استثناء) کسی که نتوانست، بر او تکلیفی نیست چون قدرت انجام آن را ندارد. هر کس می‌تواند یکبار باید این کار را انجام بدهد. پس یکبار رفتن در آن مخزن معنویت و چشمه جوشان معنویت برای شستشو و برای پاکیزه شدن کافی است، البته اگر بیشتر بشود بهتر است و بیشتر خود را شستشو داده است.

ص: ۱۲

حداقل لازم، عبارت است از همان یک بار. ببینید چقدر جنبه معنویت حج باید قوی باشد، اینها نکاتی است که ما باید واجب را از این دریچه‌ها درست بشناسیم و بفهمیم. اگر ما دیدیم که حج جنبه مادی و ظاهر سازی و دوری از معنویت پیدا کرد، اگر دیدیم در سفر حج رفتارهایی که برای خودمان انتخاب می‌کنیم یا بر ما تحمیل می‌کنند ضد معنویت است باید بدانیم از فلسفه حج دور افتاده‌ایم. این کسانی که ایام حج را به میزان زیادی صرف کارهایی می‌کنند که در جهت مقابل معنویت است، خود را در مادیت غرق کرده‌اند و از خدا دور شده‌اند. اینها در حقیقت بدون اینکه خودشان بدانند، از آن سرمایه‌ای که خدای متعال در حج به آنها هدیه کرده است، کم می‌کنند. خیال می‌کنند چیزی به دست می‌آورند در حالیکه چیزی از دست می‌دهند و با غرق شدن در مادیات، هدیه معنوی را ناقص می‌کنند.

حج از اول با «لبیک» شروع می‌شود با پاسخ گویی به خدای متعال.

با اجابت دعوت الهی، حالت احرام، لباس احرام، محرمات احرام، کارهایی که باید در مدت ایام حج یا عمره انجام داد؛ از طواف، از سعی، از نماز، از وقوفین و بقیه مناسکی که در حج هست هر کدامی به نحوی گوشه‌ای از وجود ما را به معنویت و به خدای متعال منجذب می‌کند، جذب می‌کند.

این مجموعه مرکب، در واقع یک چشمه زلالی است که باید در آن برویم

ص: ۱۳

و خود را شستشو بدهیم. این شستشو برای ما لازم است. مراقب باشید که حج این جهت را از دست ندهد. البته در دوران گذشته و در زمانی که سردمدار امور حج کسانی بودند که معنویات را لمس نکرده بودند، از آنها توقعی نبود. البته در آن زمان، کسانی بودند که اهل معنا محسوب می‌شدند و اهل توجه و تذکر بودند و خودشان را به نحوی تأمین می‌کردند. اما دستگاهی که آنها را به سمت معنویت حرکت بدهد وجود نداشت. امروز وضع فرق می‌کند. امروز کسانی که متصدی حج هستند اهل معنویتند، اهل ذکر و تذکرند، اهل انس با خدا هستند، طعم معنویت را می‌فهمند و شیرینی انس با خدا را درک می‌کنند. فرق می‌کند وقتی که مسؤولان حج این گونه افرادی باشند یا افرادی باشند که اصلاً نمی‌فهمند حج چیست و فرق بین یک مسافرت معمولی و گردش را با حج عظیم الهی ندانند و خیال کنند این هم یک مسافرتی است که آدم برود و گردش را بکند و دنیا را ببیند و برگردد. خیلی بین اینها فرق است. امروز شما مسؤولان حج هستید و اهل معنویت و متصدی امورید. من خواهش می‌کنم از همه آقایان محترم، از همه مسؤولان و از همه برادران و خواهران و هر کسی که به نحوی با حاجی ارتباط دارد، یکی از کارها و کوششهای آنها این باشد که این حاجی را به روح و معنویت حج و به تأثیری که حج برای تکامل فردی انسان - منهای مسائل اجتماعی - دارد

ص: ۱۴

و او را پالایش و تزکیه می‌کند و به زینت معنویت مزین می‌کند و برمی‌گرداند و سرمایه‌ای به او می‌دهد و مشت او را پر می‌کند، آشنا و نزدیک کنند. همه‌اش هم با بیان نیست، بلکه با عمل، با حضور، با توجه و با رفتار بایستی مردم را به معنویت سوق داد. اگر این کار انجام بشود. آن نکته دوم حج هم که یک نکته فراموش نشدنی و یکی از اهم نکات در باب حج است، آسانتر انجام خواهد شد. آن نکته دوم همان نکته اجتماعی است. (۱)

---

۱- بخشی از سخنرانی معظم له در جمع کارگزاران حج مورخ ۱۷/۱/۷۴ ه. ش

ص: ۱۵

پی نوشتها:

**اسرار و معارف حج**

ص: ۱۶

## آداب حج

محمد بهاری همدانی

پیش درآمد

علامه متقی و زاهد بزرگ حضرت آیه الله شیخ محمد بهاری همدانی - ره - (متوفای رمضان ۱۳۲۵ ه. ق.) از چهره‌های شناخته شده عرفان و اخلاق و تهذیب نفس بوده است. وی نزد مرحوم آیه الله حسینقلی درجزینی همدانی تلمذ نموده، مراحل اخلاق نظری و حکمت عملی را آموخت و خود نیز بدان عامل شد بگونه‌ای که سیره عملی و اخلاقی وی، زبانزد خاص و عام گردید. مرقد این عارف عظیم الشان در شهر بهار در کنار گلزار شهدا، و زیارتگاه مردم است. علامه مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی گفته است: کتاب «تذکره المتقین» (۱) مجموعه‌ای از پیام‌ها و کلمات علمای بزرگ و عرفای بنام؛ همچون جمال السالکین، مرحوم حسینقلی درجزینی همدانی نجفی (متوفای ۱۳۱۱ ه. ق.) و دانشمند متقی سید احمد بن ابراهیم موسوی تهرانی (متوفای ۱۳۳۲ ه. ق.) و سالک الی الله شیخ محمد بن میرزا محمد بهاری همدانی نجفی است که این دو از شاگردان ملاً حسینقلی همدانی بوده‌اند. (۲) مرحوم شیخ محمد بهاری، دفتر اول از چهار دفتر کتاب تذکره المتقین را به خود اختصاص داده و مطالب ژرفی را آورده که شامل: آداب توبه و بازگشت و تقرب الی الله و مراقبت نفس و ... می‌باشد. او در پایان، آداب حج را مورد بحث و بررسی

۱- تذکره المتقین؛ با سعی و کوشش میرزا اسماعیل بن حسین تبریزی مشهور به «مسأله گو» در سال ۱۳۲۹ ه. ق. جمع آوری گردیده است. و اینک با همت و تلاش انتشارات نور فاطمه سلام الله علیها، تهران تجدید چاپ گردیده و بنام تألیف: سالک و عالم عامل، عارف بزرگ آیه الله شیخ محمد بهاری همدانی - قدس سره - ثبت گردیده است.

۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ ج ۴، ص ۴۶

ص: ۱۷

قرار داده و مفاهیم دقیق و لطیفی را مطرح نموده است؛ که زائر خانه خدا را متوجه اسرار مناسک الهی حج می‌کند و عرفان و شناخت خاصی به او می‌دهد. اینک توجه دلباختگان خانه کعبه و عاشقان بیت معشوق را بدان جلب می‌کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ،  
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

و بعد، فَأَعْلَمُ أَيُّهَا الطَّالِبُ لِلْوُصُولِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ این که حضرت احدیت - جَلَّ شَأْنُهُ الْعَظِيمِ را بیوتات مختلف می‌باشد؛ یکی را «کعبه ظاهری» گویند که تو قاصد او هستی.

دیگری را «بیت المقدس» و دیگری را «بیت المعمور» و دیگری را «عرش» و هکذا تا برسد به جایی که خانه حقیقی اصلی است که آن را «قلب» نامند که اعظم از همه این خانه‌هاست، وَلَا شَكَّ وَلَا رَيْبَ فِي أَنَّهُ لِكُلِّ بَيْتٍ مِنَ الْبُيُوتِ لِطَالِبِهِ رُسُومٌ وَآدَابٌ، اما معنای «خانه او» چه باشد، از بابت تشریف است این اضافه یاطور دیگر است، مقصود بیان آن نیست، غرض در این رساله، بیان آداب کعبه ظاهری است، غیر از آن آدابی که در مناسک مسطور است. ضمناً شاید اشاره به آداب کعبه حقیقی هم فی الجمله بشود.

اولاً بدان، غرض از تشریح این عمل شریف، لَعَلَّ این باشد که مقصود اصلی از خلقت انسان، مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَالْوُصُولُ إِلَى دَرَجَةِ حُبِّهِ وَالْأُنْسِ بِهِ است وَلَا يُمْكِنُ حُصُولُ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ إِلَّا بِتَضَيُّعِ فِيهِ الْقَلْبِ. و آنهم ممکن نباشد جز به كَفُّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهْوَةِ وَالْإِنْقِطَاعِ مِنَ الدُّنْيَا الدُّنْيَا وَإِقَاعِهَا عَلَى الْمَشَاقِّ مِنَ الْعِبَادَاتِ، ظَاهِرِيَّةً وَبَاطِنِيَّةً.

از اینجا بوده که شارع مقدس عبادات را یک نسخه نگردانیده بلکه مختلف جعل کرده، زیرا که به هر یک از آنها رذیله ای از رذائل، از مکلف زایل می‌گردد تا با اشتغال به آنها، تصفیه تمام عیار گردد، چنانکه با صدقات حقوق مالیه و ادای آنها قطع میل کند از حطام (۱) دنیوی و کما اینکه صوم قطع می‌کند انسان را از مشتتهیات نفسانی و صلوات نهی می‌کند از هر فحشا و

۱- حطام دنیویه؛ کالاها و دارایی بی ارزش دنیا.

ص: ۱۸

منکری و هکذا سایر عبادات و چون عمل حج مجمع العناوین بود با زیادتی. چه، این که مشتمل است بر جمله ای از مشاق (۱) اعمال که هر یک بنفسه صلاحیت تصفیه نفس را دارد؛ مثل انفاق المال الكثير والقطع عن الاهل و الاولاد والوطن و الحشر مع النفوس الشریره و طی المنازل البعیده مع الابتلاء بالعطش فی الحرّ الشدید فی بعض الأوان والوقوع علی اعمال غیر مأنوسه لا یقبلها الطباع من الرمی والطواف و السعی و الاحرام و غیر ذلک.

با این که دارای فضائل بسیاری است. ایضا از قبیل تذکر به احوال آخرت به رؤیت اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد لا سیما فی الاحرام والوقوفین.

ورسیدن به محل وحی و نزول ملائکه بر انبیاء از آدم تا خاتم - صلوات الله علیهم اجمعین - و تشرف به محل اقدام آن بزرگواران، مضافا بر تشرف بر حرم خدا و خانه او، علاوه به حصول رقت که مورث اصغاء قلب است، به دیدن این امکانه شریفه با امکانه شریفه اخری که رساله گنجایش تفصیل آنها را ندارد، الحاصل چون حج دارای جمله ای از مشاق و فضائل کثیره ای از اعمال بود و رسول خدا - ص - فرمود: «مبدل کردم رهبانیت را به جهاد و حج ...» و انسان نمی‌رسد به این کرامت عظمی الا به ملاحظه آداب و رسوم حقیقی آن و هی امور:

الاول این که: هر عبادتی از عبادات باید به نیت صادق باشد، و به قصد امتثال امر شارع بجا آورده شود تا عبادت شود. کسی که اراده حج دارد، اولاً باید قدری تأمل در نیت خود بنماید. هوای نفس را کنار گذارد، ببیند غرضش از این سفر، امتثال امر الهی و رسیدن به ثواب و فرار از عقاب اوست یا نه، نستجیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آنها یا از ترس فقیر شدن، بنابراین که معروف است هر که ترک حج کند، مبتلا به فقر خواهد شد. یا امور دیگر از قبیل تجارت و تکلیف و سیر در بلاد و غیر ذلک. اگر درست تأمل کند خودش می‌فهمد که قصدش چطور است و لو به آثار اگر معلوم گردید که غرض خدانیت، باید سعی در اصلاح قصد خود نماید، لا اقل ملتفت باشد به قباحت این عمل که قصد حریم ملک الملوک را کرده، برای اینگونه مطالب بی فایده لا اقل به نحو خجالت وارد شود نه به طرز غرور و عجب.

الثانی این که: تهیه حضور ببیند از برای مجلس روحانین یا بجا آوردن یک توبه درستی با جمیع مقدمات که از جمله آنهاست رد حقوق، چه از قبیل مالیه باشد، مثل خمس و



ص: ۱۹

رد مظالم و کفارات و غیرها، یا از غیر مالیه باشد، مثل غیبت و اذیت و هتک عرض و سایر جنایات بر غیر، که باید استحلال از صاحبانش بنماید به آن تفصیلی که در محل خود مذکور است و خوب است بعد از این مقدمات، آن عمل توبه روز یکشنبه را که در منهاج العارفین مسطور است بجا بیاورد و اگر پدر یا مادری دارد- مهم‌امکن- آنها را هم، از خود راضی کند تا پاک و پاکیزه از منزل درآید، بلکه تمام علائق خود را جمع آوری نموده، شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود کند، همچنین فرض کند که دیگر بر نمی‌گردد.

پس بناءً علی هذا باید وصیت تام و تمامی بکند به اطلاع اشخاص خیر و دانا تا بیان کنند که کیفیت وصیت باید چگونه باشد کار را بر وصی تنگ نگیرد، بلکه به نحو توسعه در امر ثلث خود وصیت کند که مسلمانی بعد از فوت او در حرج نیفتد و معذکک اهل و عیالش را به کفیل حقیقی واگذارد، فانه خیر معین و نعم الوکیل.

الحاصل، کاری کند که اگر بر نگردد هیچ جزئی از جزئیات کار او معوق نماند، بلکه دائماً باید چنین باشد شخصی که اطلاع تام به وقت مردن خود ندارد.

الثالث این که: اسباب مشغله قلبی در سفر، برای خود فراهم نیاورد تا او را در حرکات و سکناش، که باید به یاد محبوب خود باشد، باز دارد، چه از قبیل عیال و اولاد باشد یا رفیق ناملایم الطبع یا مال التجاره یا غیر آن. مقصود این است که خودش به دست خود اسبابی فراهم نیاورد که تمام همتش در سفر مصروف آن باشد بلکه اگر بتواند با اشخاصی همسفر شود که تذکر ایشان بر او غالب باشد یا همیشه اگر غفلت ورزید آنها او را به یاد خدا بیندازند.

قصه سید بن طاووس- قدس سره- با همسفران معروف است.

الرابع این که: مهم‌امکن سعی در حلیت خرجی خود بنماید و زیاد بردارد و از انفاق مضایقه ننماید، زیرا که انفاق در حج انفاق در راه خدا است. چرا باید انسان دلگیر باشد از زیادی خرج! بهترین توشه‌ها را بردارد و زیاد بذل نماید که درهمی از او در احادیث اهل بیت- سلام الله علیهم اجمعین- به هفتاد درهم است.

ازهد زهاد، اعنی سید سجاد- سلام الله علیه- وقتی که حج می‌فرمودند؛ از قبیل بادام، شکر، حلویات و سویق (۱) بر می‌داشتند.

ص: ۲۰

باری از جمله سعادت شخص است اگر در این سفر چیزی از او بشکنند یا تلف شود یا دزد ببرد یا مصارف او زیاد شود، باید کمال ممنونیت را داشته بلکه شاد باشد، زیرا که همه اینها بر میزبان است. در دیوان اعلی ثبت است که به اضعاف مضاعف، تلافی خواهند کرد.

نمی‌بینی اگر کسی تو را به میهمانی به خانه خود بطلبد و در اثنای راه صدمه بر تو وارد آمده باشد اگر میزبان بتواند - مهما امکن - جبران آن را متحمل می‌شود؟! چونکه خود طلبیده با این که لئیم است و عاجز فکیف ظنک با قدر القادرین و اکرم الاکرمین. حاشا و کلا او کرم از که کمتر از عرب بادیه نشین باشد، نعوذ بالله من سوء الظن بالخالق.

و صدق این مقاله بر کسی واضح است که میان اعراب بادیه نشین گردیده و دیده باشد.

الخامس این که: باید خوش خلق باشد و توضع بورزد از رفیق و مکاری و غیره کوچکی بنماید و از لغو و فحش و درشت گوئی و ناملایم در حذر باشد، نه حسن خلق، تنها آن است که اذیتش به کسی نرسد بلکه از جمله اخلاق حسنه آن است که از غیر، تحمل اذیت بنماید. بل نه تنها متحمل شود بلکه در ازای او خفض جناح (۱) کند الی ذلک یشیر قوله فی الحدیث القدسیه: حاصل آن این که «رضایت خود را در جفای مخلوق پنهان کرده‌ام هر که درصدد رضا جویی از ما است باید ایذاء غیر را متحمل شود.»

السادس این که: نه تنها قصد حج کند و بس بلکه در این ضمن، باید چندین عبادت راقاصد باشد که یکی از آنها حج است، از قبیل زیارت قبور مطهره شهدا و اولیا و سعی در [قضای] حوائج مؤمنین و تعلیم و تعلم احکام دینی و ترویج مذهب اثنا عشریه و تعظیم شعائر الله و امر به معروف و نهی از منکر و غیر ذلک.

السابع این که: اسباب تجمع و تکبر برای خود فراهم نیآورد بل شکسته دل و غبار آلوده، رو به حریم الهی رود، همچنان که درمناسک هم اشاره به آن شده در باب احرام.

الثامن این که: ازخانه خود حرکت نکند مگر این که نفس خودش را در هر چه با خودش برداشته باجمیع رفقای خود و اهل خانه و هر چه تعلق به او دارد، امانتا به خالق خود - جل شأنه - بسپارد با کمال اطمینان دل، از خانه بیرون رود، فانه جلت عظمته نعم الحفیظ و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر.

۱- خفض جناح؛ خواباندن بال که کنایه از تواضع و فروتنی است.

ص: ۲۱

آدابی دیگر هم دارد، آن را در مناسک نوشته‌اند.

بلی اهتمام تام به صدقه دادن داشته باشد، به این معنا که صحت خود را بخرد از خالق خود، به این وجه صدقه.

التاسع این که: اعتمادش به کیسه خود وقوه و جوانی خود نباشد، بلکه در همه حال، بالنسبه به همه چیز باید اعتماد او به صاحب

بیت باشد. مقدمات بیش از اینهاست لیکن غرض تطویل در رساله نویسی نیست (در خانه اگر کس است، یک حرف بس است).

باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی الله است و یک سفر دیگری هم روحانی، الی الله باید بکند.

به دنیا نیامده برای خوردن و آشامیدن، بلکه خلق شده از برای معرفت و تکمیل نفس، آنهم سفر دیگری است، کما این که در این

سفر حج، زاد و راحله و همسفر و امیر حاج و دلیل و خدام و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کار لنگ است و به منزل

نخواهد رسید بل به هلاکت خواهد افتاد، در آن سفر هم بعینه به اینها محتاج است والا قدم از قدم نخواهد برداشت و اگر بدون اینها

خیال کرده راه برود، قطعاً رو به ترکستان است. کعبه حقیقی نیست.

اما راحله او در این سفر بدن اوست باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند و نه چنان سیرش بکند که جلو او را نتواند بگیرد

و یاغی و طاغی شود، نه چنان گرسنگی به آن بدهد که ضعف بر او مستولی شود و از کار عبادت بازماند خیر الامور اوسطها، افراط

و تفریط آن مذموم است.

اما زاد او اعمال خارجییه اوست که تعبیر از آن به تقوا می‌شود از فعل واجبات و ترک محرمات و مکروهات و اتیان به مستحبات

و اصل معنای تقوا پرهیز است که اول درجه آن پرهیز از محرمات است و آخر درجه آن پرهیز از ماسوی الله - جل جلاله - و بینهما

متوسطات.

فحاصل الکلام این که هر یک از ترک محرمات و اتیان به واجبات به منزله زادی است که هر یک را در منازل اخروییه احتیاج افتد

بدرجات الحاجه که اگر همراه خود نیاورده باشی مبتلا خواهی بود، نستجیر بالله من هذه البلوی العظیمه.

واما همسفر مؤمنین هستند که به همت همدیگر و اتحاد قلوب این منازل بعیده را طیران خواهند نمود و الیه یشیر قوله - عز - من قائل

«تعاونوا علی البرّ والتقوی.»

ص: ۲۲

ولعل بدون اجتماع، کار انجام نگیرد و شاید از این جهت رهبانیت در این امت منع شده باشد.

استاد ما- رضوان الله علیه- می‌فرمود: «خیلی کار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی‌آید» اهتمام تامی در این مطلب داشت، همینطور هاست، همه مفسد، زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن به طول انجامد شاید اگر موفق شدم اشاره کنم که همسفر و رفیق چه در حضر و چه در سفر باید به چه نحو باشد و تو با او به چه نحو باید سلوک کنی.

و اما امیر حاج در این سفر، ائمه طاهرین- سلام الله علیهم اجمعین- هستند که باید سایه بلند پایه آن بزرگواران بر سر تو باشد و متمسک به حبل المتین ولای آنها باشی، به کمال التجاء به آن خانواده عصمت و طهارت، تا بتوانی چند قدمی راه بروی والا شیاطین جن و انس در قدم اول تو را خواهند ربود، مثل چاپیدن و غارت کردن عرب بدوی حجاج را بی امیر حاج کما هو واضح خصوصاً هر چه به حرم نزدیک شود. بلی اگر خود را به حرم رسانید دیگر ایمن است از هر خوف «ومن دخله کان آمناً». اما هیئات که بتواند سرخودی به آن جا رسد.

این نخواهد شد، و الله العالم.

و اما دلیل این راه: اگر چه ائمه طاهرین- سلام الله علیهم- ادلاء علی الله هستند و دلیلند، لکنه معذکک ماها از آن پستی تربیت و منزلت که داریم از آن بزرگواران هم اخذ فیوضات بلا- واسطه نمی‌توانیم بکنیم، محتاجیم در دلالات جزئی و مفصله به علمای آخرت و اهل تقوا تا به یمن قدم ایشان و به تعلیم آنها درک فیوضات بنمائیم که بی وساطت آنها درک فیض در کمال عسرت و تعذر است و لذا محتاج به علما هستیم، پیش خود کار درست نمی‌شود.

باری، چون به میقات رسد، لباس خود را در آورد در ظاهر و ثوب احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که از خودش خلع کرده لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را و پوشیده ثوب طاعت و بندگی را و همچنین ملتفت باشد همچنانکه در دنیا خدای خود را بغیر ثوب زی خود و عادت خود غبار آلوده، سر برهنه و پا برهنه ملاقات می‌کند، همچنین بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عمال خدای خود را به کمال ذل و انکسار و عریان پس در حال تنظیف، باید قصدش تنظیف روح باشد از شرک معاصی و به قصد احرام هم عقد توبه صحیح ببندد؛ یعنی

ص: ۲۳

حرام کند بر خود به عزم و اراده صادقه کل چیزهایی را که خداوند عالم حرام نمود بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه معظمه پیرامون معاصی نگردد و در حین لیبیک گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت ندایی است که به این متوجه شده. اولاً: قاصد باشد که قبول کردم کل طاعتی که از برای خداوند متعال است.

و ثانیاً: مردد باشد که این عمل از او قبول خواهد شد یا نه. قضیه سید الساجدین - سلام الله علیه - را به نظر بیاورد که در احرام نمی توانستند لیبیک بگویند، غش می کردند و از راحله خود می افتادند. سؤال می شد، جواب می فرمودند: می ترسم خداوند بفرماید: «لالیبیک» و هم به نظر بیاورد از این کیفیت، یوم محشر را که تمام مردم به این شکل از قبر خود بیرون می آیند لخت و عورند و سربرهنه و ازدحام آورنده. بعضی در زمره مقتولین و برخی در نمره مردودین. بعضی متنعم بعضی معذب و بعضی متحیر در امر بعد از آن که جمیعا در ورطه اولی متردد بودند. چون داخل حرم شود باید حالش حال رجاء و امن باشد از سخط و غضب الهی، مثل حال مقصری که به بستخانه (۱) رسیده باشد. به مفاد آیه شریفه «ومن دخله کان آمناً» جای زیادی رجاء و امیدواری، همین جاست چه این که شرف بیت عظیم است و صاحب آن به راجی خود کریم. جا دارد توسعه رحمت، زیرا که تو در آنجا میهمان خاص اکرم الا-کرمین هستی. او پی بهانه می گشت که تو را یکمرتبه در عمرت به خانه خود دعوت کرده باشد (اگرچه همیشه میهمان او بوده ای) حالا میسر شده حاشا و کلا از کرم او که هر چه خواهش داشته باشی و از او هم برآید، مضایقه داشته باشد، ما هکذا الظن به جلت عظمته این چنین گمانی را به بعضی از اسخیای عرب نباید برد، فضلا عن الجواد المطلق. دیگر حالا تو نتوانی بیاوری یا بیاوری و نتوانی نگهداری یا از اصل ندانی چه باید بخواهی یا کاری کنی به دست خود که مقتضی بذل به تو نباشد. تقصیر کسی نیست، گدایی با کاهلی نمی سازد، بلی عیب در اینجاست که غالب مردم که مشرف به مکه شدند، اعظم همشان این است که زود صورت این اعمال را از سر واکند، علی سبیل الاستعجال آن وقت آسوده در فکر خرید خود باشند، اما حواس به قدر ذره ای، پیش معنای این اعمال باشد. نه، با این که همه حواس میهمان باید پیش میزبان باشد و چشمش به دست او و حرکات و سکناتش به میل او. حتی روزه مندوب بی اذن او مذموم است. چه، جای این که در خانه او هتک عرض او را بکنی و هتک عرض

۱- بستخانه؛ محلی که در آنجا بست نشینند.

ص: ۲۴

سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست. کدام حاجی از حجاج متعارفه که وارد حرم الهی شود در آید و اقلاً صد معصیت از او سرنزند، از دروغ و غیبت و اذیت به غیر و سخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به عکام (۱) و حمله دار و غیره که ورقه گنجایش تفصیل آنها را ندارد، و الله اعلم.

چون شروع به طواف نماید، باید هیبت عظمت و خوف و خشیت و رجاء عفو و رحمت شراشر (۲) وجود او را بگیرد. اگر جوارح خارجی نلرزد، اقلاً دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می‌کنند. اگر بخواهد متشبه به آنها باشد، چنان که در اخبار است و باید ملتفت باشد که طواف منحصر به طواف جسمانی نیست بلکه یک طواف دیگری هم هست که طواف حقیقی آن است و آن را «طواف قلبی» گویند به ذکر رب البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانی را امثله آنها قرار داده‌اند که انسان از اینها پی به آنها برسد، چنانکه مضمون روایت است. و ایضاً باید بداند همچنانکه بی قطع علاقه از اشغال دنیوی و زن و فرزند و غیره، نمی‌شود به این خانه آمد، آن کعبه حقیقی هم چنانست که عمده حجب علقه است و در بوسیدن حجر و ملصق به مستحجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از اذیت و داغ و کشتن فرار کرده به خود آن بزرگ ملتجی شده که او از تقصیراتش بگذرد. این است که گاهی دست و پایش را می‌بوسد، گاهی دامن او را می‌گیرد، گاهی خود را به او می‌چسباند. گاهی مثل سگ تبصص می‌کند. گاهی گریه می‌کند. گاهی او را به اعز اشخاص پیش او قسم می‌دهد. گاهی تضرع می‌نماید که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد، خصوصاً اگر کسی باشد که بداند غیر از او ملجأ و پناهی نیست، بین تا فرمان استخلاص نگرفته‌ای از خدمت او بر می‌گردد؟ لا- ورب الکعبه. در امورات دنیوی، انسان چنین است و اما بالنسبه به عذاب اخروی، چون نسبه است، هیچ در فکر این مطالب نیست. حجاج دروغی قدری می‌دوند دور کعبه بعد می‌روند به تماشای سنگ‌ها و بازارها و دیوارها.

باری، چون به سعی آید، باید سعیش این باشد که این سعی را به منزله تردد در در خانه سلطان قرار دهد، به رجاء عطا و بخشش و اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهای خودشان به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف زبان‌ها و افتادن هر گروهی پی

۱- عکام؛ چاروادار.

۲- شراشر؛ سرتاسر.

ص: ۲۵

ائمه خودشان و نظر به شفاعت او داشتن حکایت محشر را یاد آورد. اینجا کمال تضرع و الحاح (۱) را بکنند تا آنجا مبتلا نشود و بسیار ظنّ قوی داشته باشد بر حصول مرادش، زیرا که روز شریف موقف (۲) عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع و دستهای اولیا و غیرهم به سوی او - جلّ شأنه - بلند شده و گردنها به سوی او کشیده شده چشمها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز، روز احسان، و ابدال و اوتاد در محضر حاضر، بنای سلطان بر بخشش و انعام و همچنین روز خلعت پوشی صدر اعظم دولت علیه (۳) - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - در چنین روزی استبعاد ندارد، حصول فیض به اعلا مدارجه، بالنسبه به کافه ناس و خلائق، آیا گمان به خالق خود داری که سعی تو را ضایع گرداند، با این که منقطع شده ای از اهل و اولاد و وطن، آیا رحم نمی‌کند غربت تو را ما هکذا الظن به ولا - المعروف من فضله. و از اینجاست در حدیث وارد شده: «من اعظم الذنوب ان يحضر العرفات و یظن انه لا یغفر له (اللهم ارزقنا)». چون از عرفات کوچ کند، روبه حرم آید، از این اذن ثانوی به دخول حرم تفأل زند به قبولی حجش و قربش به خدای خود و مأمون بودن او از عذاب الهی.

چون به منا رسد رمی جمار کند، ملتفت باشد که روح این عمل در باطن دور کردن شیطان است، فان کان کالخلیل فکالخلیل و الا فلا.

باری چون حرم را وداع کند، باید در کمال تضرع و مشوش الحال باشد که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می‌رود مثل گذاشتن ابراهیم اسماعیل - علیهما السلام - و هاجر را. بنای او بر این باشد که اول زمان تمکن، باز عود به این مکان شریف بنماید و باید ملتفت میزبان باشد در همه حال، مبادا به بی ادبی او را وداع نماید که دیگر او خوش نداشته باشد. این میهمان ابد الآباد به خانه او قدم گذارد، اگر چه این میزبان - جلّ جلاله - سریع الرضاست لیکن مراعات ادب مهما امکن - باید از این طرف بشود، اگر بتواند حتی المقدور آن بقعه‌هایی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عبادت کرده در آنها؛ مثل کوههای مکه معظمه به قصد تشرف از محل اقدام مبارکه نه به قصد تماشا و تفرج حاضر گردد، و بلکه به قصد قربت مطلقه، دو رکعت در آنها نماز بخواند، بلکه اگر ممکن باشد قدری در آنهاجا زیاده از متعارف توقف کند، و اگر حج اولی اوست، البته داخل خانه کعبه شدن را ترک نکند با آن آداب مأثوره در شرع مطهر که در کتب مسطور است.

۱- الحاح: اصرار و پافشاری در حاجت خواستن.

۲- موقف: روز قیامت.

۳- دولت علیه: دولت برتر و والا مقام.

ص: ۲۶

پی نوشتها:



## میقات یا نقطه آغازین سیر الی الله

مرتضی جوادی آملی

«واتموا الحج والعمرة لله» (۱)

گرچه همه از من و تمامی امکان، زمان و مکان هجرت به سوی پروردگار است، (اینما تولّوا فثم وجه الله) (۲) لیکن نسیم فیوضات رحمانی و عطر عنایات ربّانی، بر اساس حکمت الهی، در مقاطع مکانی و فواصل زمانی خاصی وزیدن می‌گیرد، (فی ایام دهر کم نفحات) و آنچه که در چنین فرصتی ارزشمند است، همانا داشتن شامه الهی است (ألا فتعرّضوا لها) تا از آن نسیم رحمت جان به عطر طهارت معطر گشته و در سایه آن، تعالی روح و شکوفایی جان به ارمغان آید. بارقه حج، از غمام رحمت حق در زمان خاص و از مکان ویژه‌ای جهیدن می‌گیرد و تمام حج بر اساس رعایت چنین خصوصیتی است.

عن ابی عبداللّٰه-ع-: «من تمام الحج أن یحرم من المواقیت» (۳)

امام صادق-ع- فرمود: احرام از مکانهای مخصوص که (در اصطلاح حج) موقیت نامیده می‌شود از عواملی است که حج بدان تمام می‌شود و بدون آن، ناقص است.

۱- بقره: ۱۹۶

۲- بقره: ۱۱۵

۳- جامع احادیث شیعه؛ ج ۱۰، ص ۴۹۲

ص: ۲۸

اهمیت میقات و احکام آن

میقات از جمله مکانهایی است که شعاع فیض ربّ، مستقیماً آن را تحت پوشش گرفته، همانگونه که ماه حج در عداد زمانهایی است که گذرگاه خاص نسیم رحمانی است.

اما اراده الهی نسبت به میقات، که در احکام آن تجلی یافته؛ عبارت از آن است که بنده ابتدا به بریدن همه تعلقات و جدا شدن از همه آنچه که او را به مظاهر دنیایی توجه می‌دهد، و حرام کردن هرچه غیر خداست، خود را به ربّ و مدبّر خویش نزدیک می‌نماید، و سپس با تیت و آهنگ حج، لباس احرام بر اندام می‌پوشاند و با آن، بدیها را از حریم وجود خود، دور می‌دارد. آنگاه با سر دادن ندای «لیبک...» دعوت الهی و اذان ابراهیمی را پاسخ می‌دهد.

این سه حکم الهی که در میقات تحقق می‌یابد و به نوبه خود از عالیترین فرائض حج است، جایگاه رفیع و مکانت منیع میقات را می‌نمایاند.

واژه میقات

واژه «میقات» که جلوه‌ای از کلام الهی در تجلی بالغ حق؛ قرآن پروردگاریست، نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی ویژه است. میقات که از ریشه لغوی «وقت» گرفته شده، در معانی و حقایق متعددی استعمال می‌شود. این کلمه وقتی در کتب لغت مورد بررسی قرار می‌گیرد، اینگونه بازگو می‌گردد که میقات در اصل «مؤقات» بوده و واو به جهت مکسور بودن میم، به یاء مبدل شده و میقات گشته، و معنای لغوی آن مصدر وقت است؛ یعنی وقت داشتن.

اما مراد از «وقت داشتن» آن است که بطور مسلّم «زمان» در یک عمل، نقش حتمی دارد و لزوماً باید در یک مقطع زمانی خاص، فعل یا عملی صورت پذیرد؛ به عنوان مثال وقتی پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید: «ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً» (۱)

به جهت آن است که نماز ضرورتاً در زمان خاصی تحقق خواهد یافت.

کاربرد واژه میقات در مکان، به خاطر قرابت مفهومی آن با زمان (۲) و یا به جهت کاربرد استعاره‌ای آن در مکان، به معنای لزوم امری در مکان مشخص است. بنابراین اگر کلمه میقات در مورد مسائل حج به کار می‌رود؛ یعنی واجب است در مکان خاص عملی مثل احرام انجام پذیرد. همانطوریکه در خصوص نماز می‌گوییم: واجب است در وقت مخصوص، نماز

۱- نساء: ۱۰۳

۲- لسان العرب، ج ۲، ص ۱۰۷

ص: ۲۹

خواننده شود، و بدین بیان معنای حدیثی که وارد شده؛ «انه وقت لاهل المدینه ذالْحلیفه» (۱) روشن است؛ یعنی برای اهل مدینه در میقات ذوالحلیفه، احرام واجب است.

بر این اساس، در جریان حضرت موسی -ع- تحقق وعده نیز در یک زمان خاص صورت پذیرفته، از این رو در آغاز فرمود: «و اذ واعدنا موسی» (۲)

و در پایان فرمود: «تم میقات ربه» (۳)

که تحقق وعده الهی با کلیم الله، در زمان مخصوص تحقق یافت.

و همچنین اگر در قرآن آمده: «ان یوم الفصل کان میقاتا» (۴)

به معنای آن است که محققاً زمان فصل و جدایی حق از باطل در موعد و وقت خاص خود تحقق خواهد یافت. و همچنین اگر در

کلام الهی (قرآن مجید) آمده که فرمود: «یسئلونک عن الأهلۃ قل هی مواقیت للناس و الحج» (۵)

؛ یعنی نقش هلالها در تشخیص اوقات است، بخصوص زمانهایی که به جهت ضرورت، فعلی مثل حج در آن صورت می‌پذیرد. (۶)

تمام حج در رعایت میقات

در مجموع، آنچه می‌توان بعنوان محصول این بحث بیان کرد، آن است که میقات در فرهنگ حج، به مکانی گفته می‌شود که انجام

فعل، مثل احرام، در آن مکان مشخص، ضرورت دارد. یا تحقق وعده الهی، برای گام نهادن در بارگاه ربوبی، ضرورتاً از آن مکان

آغاز می‌گردد. و همانطوریکه قبل و بعد زمانی در ماه حج مُخَلَّ به حقیقت و عبادت حج است، همچنین قبل و بعد مکانی نیز اخلاص

به مناسک حج وارد می‌سازد، و بدون توجه به آن، هرگز حج به تمام نخواهد رسید.

قال ابو عبد الله -ع-: «اعلم ان من تمام الحج و العمرة ان تحرم من المواقیت التي وقتها رسول الله -ص- لا تتجاوزها الا و أنت محرم.»

(۷)

امام صادق -ع- فرمود: آگاه باش، از اموری که حج به وسیله آن تمام می‌شود، آن است که، از مواقیتی که رسول الله -ص- تعیین

فرمودند، محرم شوید، و هرگز از مواقیت نگذرید، مگر این که در حال احرام باشید.»

همچنین در بیانی از امام رضا -ع- وارد است، که حضرتش فرمود: «ولا یجوز الاحرام دون المیقات، كما قال الله -عز وجل- و اتموا

الحج و العمرة لله.» (۸)

۱- جامع احادیث شیعه؛ ج ۱۰، ص ۴۹۲

۲- بقره: ۵۱

۳- اعراف: ۱۴۲

۴- نبأ: ۱۷

۵- بقره: ۱۸۹

۶- نکته‌ای که علامه شعرانی -ره- در کتاب شریف نثر طوبی در مقام تفسیر آیه می‌فرمایند: این است که شناخت کارهای دینی و

دنیوی از طریق ماههای قمری، به جهت وجود «اهله»، بمراتب آسانتر از شناخت اوقات از طریق ماههای شمسی است. نثر طوبی؛ ج

۲، ص ۵۱۸

۷- بحار، ج ۹۹، ص ۱۲۸، ح ۱۳

۸- جامع احادیث شیعه، ج ۱۰ ص ۵۱۵

ص: ۳۰

«احرام بستن قبل از میقات، جایز نیست، همانطوریکه خداوند - عزوجل - فرمود: حج و عمره را به تمام برسانید.»  
 مراد حضرت از شاهد آوردن آیه شریفه، آن است که: احرام بستن از گذرگاه میقات از عوامل تمامیت حج و عمره محسوب می‌شود.

از امام صادق - ع - نیز نقل شده است که فرمود: «من احرم بالحج فی غیر شهر الحج فلا حج له و من احرم دون المیقات فلا احرام له» (۱)

؛ «کسی که در غیر ماه حج محرم شود، در حقیقت حجی برای او نیست، و همچنین کسی که قبل از میقات محرم شود اصلاً احرام نبسته است.» زیرا همانطوریکه احرام از میقات، از عوامل تمامیت حج محسوب می‌شود، از ارکان احرام نیز خواهد بود و بدون آن اصلاً احرام تحقق نمی‌یابد.

بنابر این اگر حکم الهی و سنت نبوی در امر حج بر آنست که میقات مکانی است که احرام از آن مکان صورت پذیرد. اگر از آن تخطی گردد و احرام در مکانی قبل از میقات یا بعد از آن بسته شود، همانند آن است که مسافر در سفر، نماز را چهار رکعتی بجا آورد، که این مطلب از سخن امام صادق - ع - استفاده می‌شود.

ابن فضال که از روایت می‌باشد از امام صادق - ع - اینگونه روایت می‌کند:

«دخلت الی ابی عبد الله - ع - و انا متغیر اللون، فقال: من أين احرمت؟ قلت: من موضع کذا و کذا لیس من المواقیت المعروفة قال: رب طالب خیر تذل قدمه ثم قال: أیسرک انک صلیت الظهر فی السفر اربعاً؟ قلت: لا، قال: فهو ذلک.» (۲)

ابن فضال می‌گوید: «وارد محضر امام صادق - ع - شدم در حالی که رنگ چهره‌ام تغییر کرده بود، حضرت از من سؤال فرمودند: از کجا محرم شدید؟ گفتیم: از فلان جا (محلّی که از مواقیت معروف نبود) حضرت فرمود: طالبان خیر فراوانی هستند که لغزشگاههایی برای آنها وجود دارد. سپس فرمود: آیا ممکن و صحیح است که تو در مسافرت نماز ظهر را چهار رکعتی بجا آوری؟ گفتیم: نه، هرگز. فرمود: احرام بستن در غیر مواقیت، مثل نماز چهار رکعتی در سفر است که هر دو موجب بطلان یا نقص می‌گردد.»

۱- جامع احادیث شیعه، ج ۱۰، ص ۵۱۳

۲- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۰، ح ۱۸

ص: ۳۱

تا کنون دو مسأله بطور اجمال مطرح شد:

۱- موقعیت میقات و عظمت آن

۲- احکام ثلاثه (نیت، احرام و تلبیه) که برای معتمر یا انسان حج گزار، در مکان میقات واجب است.

این که احکام نورانی؛ همچون نیت، احرام و تلبیه، در امکانه‌ای که از آن به مواقیت یاد می‌شود واجب شده، بیانگر راز عمیق و سر انیق حقیقت میقات است.

نقش تلبیه

بعنوان نمونه توجه به این نکته که تلبیه الاحرام حج، نقش همگون با تکبیره الاحرام نماز دارد، و همانطوری که مصلی، زمانی می‌تواند با پروردگارش مناجات کند (المصلی یناجی ربه) که از آستانه تکبیره الاحرام بگذرد، در حج نیز زمانی انسان به لقای حق بار می‌یابد که از درگاه تلبیه الاحرام بگذرد. و این معنا جز در میقات (غیر از موارد استثنائی) امکان پذیر نیست. این مسأله خود نشانگر بخشی از عظمت و موقعیت والای میقات است.

ص: ۳۲

سرّ میقات از لسان امام-ع-

تحقیقاً اهل ذکر و راز دانان جهان هستی، سرّ این حقیقت را بخوبی آگاهند، بلکه خود سرّ این حقائقند. آنچنانکه امام سجاد-ع- فرمود: «انا ابن زمزم و صفا، انا ابن مکة و منی.» (۱)

از اینرو با بهره‌گیری از بیان معصوم-ع- اشارتی برای راهیابی به سرّ مسأله میقات مناسب می‌نمایاند. و آن اینکه بطور کلی حقیقت قرآن یک مرتبه عالی و عظیم دارد، (آنه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم) (۲) قرآن در جایگاه اصلی، در نزد ما دارای رفعت مکانت و حکیم است. و همین حقیقت عالی و حکیم، با تمامی جامعیتش تنزل کرده، که از آن جمله حج با تمام شؤونش می‌باشد، و میقات نیز یکی از جلوه‌های بارز حج است که بدون شک دارای سرّ، بلکه اسراری است؛ زیرا اقتضای تنزل و تجلی، همانا وجود یک حقیقت برتر بعنوان باطن و سر، و یک امر نازل شده که ظاهر و آشکار است، می‌باشد.

میقات و معراج رسول اکرم-ص-

در اینجا به نکته‌ای که از امام صادق-ع- راجع به باطن میقات ایراد گردیده، اشاره خواهیم نمود. راوی از حضرت سؤال می‌کند: «قلت لأبی عبداللّه-ع-: لأئی علة احرم رسول اللّه-ص- من الشجرة ولم یحرم من موضع دونه؟ قال: لأنه لما أُسرى به الی السیاء و صار بحذاء الشجرة و كانت الملائكة تأتي الی البیت المعمور بحذاء المواضع التي هی مواقیف سوی الشجرة، فلما كانت المواضع الذی بحذاء الشجرة نودی یا محمد! قال-ص-:

لییک، قال: ألم اجدک یتیمًا فأویت و وجدتک ضالًّا فهدیت؟ قال النبی-ص-: ان الحمد و النعمة لک و الملک، لا شریک لک لییک، فلذلک احرم من الشجرة، دون المواضع کلها.» (۳)

حضرت در مقام پاسخ به این سؤال که چرا رسول اکرم-ص- از شجره احرام بست، و مکان دیگری برای این امر انتخاب نفرمود، اینگونه توضیح داد: علت این امر و راز چنین حقیقتی عبارت از این است که رسول اکرم-ص- در حرکت سماوی و سیر الهی معراج خود، به جایی رسیدند که محاذی آن شجره است، و از طرف دیگر هم فرشته‌های آسمان تا بیت المعمور (به استقبال رسول اکرم-ص-) آمده بودند، و به محاذات با مواقیف متعددی غیر از

۱- خطبه حضرت سجاد-ع- در شام.

۲- زخرف: ۴

۳- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۸، ح ۱۲

ص: ۳۳

شجره، قرار گرفته بودند. وقتی رسول اکرم-ص- در محاذات شجره قرار گرفتند، هاتف غیبی ندایی آسمانی سر داد و حضرتش را مخاطب ساخت:

«آیا اینگونه نبوده است که قبلاً یتیم بودی و پروردگارت به تو پناه داد؟ و آیا اینگونه نبود که گمراه (گمشده) بودی و با هدایت الهی مستقیم گشتی؟ اینجا بود که در همان مکان شجره، رسول اکرم-ص- تلبیه معروف را در پیشگاه ربوبی ایراد نمود و اینگونه عرضه داشت: «ان الحمد و النعمه لك و الملك لا شريك لك ليك.»

این امر مبنای حرکت از بیت المعمور بوده است، که اسوه حرکت از شجره میقات گذشته و بر این اساس است که رسول اکرم-ص- احرام را فقط از آن مقطع آغاز کرد.

بررسی و تأیید در مجموعه روایات این بابت؛ خصوصاً روایت فوق، مشعر این معناست که همه اوامر شرعی و نواهی الهی، دارای سرّی تکوینی و رازی وجودی هستند و البته هر یک در عرصه وجود، به مقدار هستی خود در جهان تشریح، مؤثرند.

همانطوری که آب در نظام هستی، درخت در عالم وجود و جماد در نشأه خارج، دارای بخشی از واقعیت هستند و هر یک در عین حال که ضروری‌اند، اما عهده‌دار امری منحاز و مستقل هستند که به اندازه اثر وجودی و نقش شایسته آنها تأثیر دارند. در نظام تشریح نیز مسأله به همین گونه است، با این تفاوت که یکی در آسایش تن و دیگری در فزایش جان، مؤثر است. یکی راه را برای رسیدن به حیات فانی و دیگری طریق را برای نیل به زندگی باقی آبادان می‌سازند.

بر این مبنا تمامی شؤوناتی که در شریعت مقرر شده، هر یک به منظور تکمیل سعادت و تتمیم هدایت تنظیم شده، و لذا، امرش، نهی، حرکتش، وقفش، آغازش، انجامش، همه و همه بر مبنای همان هدایت کامله الهی صورت می‌پذیرد.

و لذا اگر در جریان میقات، اینگونه آمده که حاجی لزوماً باید از مکانهای خاص، بنام «مواقیت» سفر الی الله خود را آغاز کند. گویای سرّی لاهوتی و رازی الهی است.

و تا انسان سالک کوی دوست نباشد و سیر عاشقانه خود را به سوی معراج الهی آغاز نکند، هرگز نه استقبال ملائک را و نه محل توقف آنها که محاذات با مواقیت حج است مشاهده نخواهد کرد.

و همانطوری که در معراج نبوی هر قدمی که حضرت می‌زد مرحله‌ای از کمال در



ص: ۳۴

جلوی دیدگان رسول خاتم-ص- روشن می‌شد، در سفر حج نیز تنها زمانی که از میقات به قصد حج احرام بسته شود، ابواب کمال مفتوح و فیض حق مکشوف می‌گردد. از اینجا به آن قانون حاکم در نظام هستی که هر ظاهری را باطنی و شریعت را حقیقت است می‌رسیم، که البته نردبان وصول و سکوی عروج همانا عمل به شریعت است تا نیل به حقیقت دست دهد.

نکته‌ای که قابل دقت است این که، گرچه روایت فوق، سرّ احرام از مسجد شجره را بیان کرده، لیکن مسجد شجره به عنوان یکی از مواقیت مورد نظر است نه تنها به عنوان یک مکان مقدس. و لذا بلحاظ سرّ و باطن داشتن همه مواقیت دیگر نیز در حکم مسجد شجره می‌باشند. و فرشتگان به استقبال بندگانی که قاصد بیت الهی هستند، تا محل مواقیت پیش آمدند؛ یعنی از آن نقطه‌ای که حرکت و سیر الهی آغاز می‌شود، و با اولین قدمی که حاجی در کوی دوست می‌نهد و لحظه‌ای که لباس احرام بر تن می‌کند، حضور ملائک و همراهی فرشتگان آسمان با خود را احساس می‌کند.

با این بینش، نه تنها مواقیت، امکان‌های مقدس و مورد نظر الهی هستند بلکه مصاحبت و همراهی ملائک برای انسانی که رهسپار کوی ولا و پویای سوی صفا است، از آن مکان خواهد بود.

البته روشن است استقبال ملائک جهت صوری و تشریفاتی نخواهد داشت، بلکه ضمن تجلیل از قاصد بیت عتیق و سالک طریق حبیب، همراهی، راهنمایی و مساعدت در این سیر الهی ضروری می‌نماید. و تنها انسانی می‌تواند وظایف و مناسک حج را آنگونه که شایسته حق است انجام دهد، که اعوان و یارانی آسمانی، او را همراهی کنند.

صاحب وسائل در جلد پنجم کتاب شریف خود در باب اول مواقیت، سیزده روایت ذکر کرده که بیانگر امکان‌های است که لزوماً نوع حجاج سراسر گیتی از آن می‌گذرند و از آن نقطه محرم می‌گردند و البته حکم ظاهری و باطنی همه آنها واحد است. فقط به اقتضای عالم طبیعت تعدد و کثرت پذیرفته است؛ به عنوان نمونه، به یکی از آن روایات پرداخته و تذکر بدان را در این مقاله سودمند می‌دانیم.

قال ابو عبد الله -ع-: «ان رسول الله -ص- وقت لأهل المدينة ذالْحليفة و وقت لأهل المغرب الجحفة و هي عندنا مكتوبة مهيعه و وقت لأهل اليمن يللمم و وقت لأهل الطائف قرن المنازل و وقت لأهل النجد العتيق.» (۱)

ص: ۳۵

امام صادق-ع- از رسول اکرم-ص- نقل می‌کند که: «حضرت برای اهل مدینه مکانی بنام ذالاحلیفه را به عنوان میقات، و برای اهل مغرب جحفه را- که اکنون در نزد ما به عنوان مهیعه شناخته شده- و برای اهل یمن یلملم را و برای اهل طائف قرن المنازل را و برای اهل نجد، عقیق را معرّفی فرموده است.»

امید است توفیق ولیّ توفیق، رفیق و صحبت مصاحبان کریم و فرشتگان رحیم برای همه حجاج فراهم گردد و ضمن عمل به ظواهر و انجام مناسک بهره‌وافی را از باطن و اسرار حج برده و راه را برای تعالی هموار سازیم.

پی نوشتها:

## منازل سلوک عرفانی در آینه حج

حسین مظاهری

مقدمه

۱- تمامی اعمال عبادی شریعت مقدّس، جدا از صُور ظاهری، دارای اسرار و رازهای شگفت‌انگیزی است که مؤمنان به میزان سعه وجودیشان از آن بهره‌مند می‌گردند.

از امام صادق-ع- سؤال شد: منظور از «قوّت» که در آیه شریفه: «خذوا ما آتیناکم بقوة» (۱) آمده، چیست؟ آیا مراد «قوّت جسمی» است یا «قوّت قلبی»؟

حضرت در پاسخ فرمودند: قوّت در هر دو قلمرو منظور است. (۲) آنچه در قلمرو جسم و بدن مکلف است، همان احکام و آداب یک فریضه است که بیان آن به عهده «فقه» است و آنچه در قلمرو قلب اوست، همان اسرار و بطون یک فریضه است که تبیین آن به عهده «فقه فقه» است.

از اینرو این قلب آدمی است که به شهود عینی یک فریضه و اسرار نهانی یک عبادت می‌رسد و به درک آنچه که چشمان ظاهری از نظاره آن

۱- آنچه را به شما از دستورات و فرامین الهی داده‌ایم با اطمینان و قوّت بگیرید. بقره: ۶۳

۲- عن اسحاق بن عمّار و یونس قالاً: سألتنا أبا عبد الله-ع- من قول الله تعالى: «خذوا...»، أقوّة فی الابدان أو قوّة فی القلب؟ قال-ع-

: فیهما جمعاً. المحاسن، کتاب مصابیح الظلم، ص ۲۶۱، ح ۳۱۹

ص: ۳۷

عاجزند، نائل می‌شود.

«حجّ» نیز - که از اعظم و اهمّ عبادات الهی است - از این اصل اصیل مستثنا نیست. زیارت بیت الله الحرام، صورت و قشر و ظاهری دارد که همان «مناسک حجّ» است و «علم شریف فقه» آن را تبیین نموده است، و سیرت و مغز و باطنی دارد که - فی الجمله - همان «سیر الی الله و سلوک الی جناب الله - عزوجلّ -» است که «فقه الله الأكبر» آن را تشریح کرده است.

۲- این سیر به جانب دوست و سفر عرفانی الهی، دارای منازلی است که هر منزل، خود مشتمل بر مقامات و مراتبی است، که پاره‌ای از آنها جز برای اهل معارف الهی و اولیای کُمل و محبین و مجذوبین درگاه دوست، میسر و حاصل نمی‌شود.

فطوبی لهم ثمّ طوبی لهم هنیئاً لأرباب النعم نعیّمهم (۱)

از این روست که عارف کامل بالله و مُحَبِّ واصل الی الله، حضرت امام خمینی - قدس الله روحه الشریف - در باب اسرار نماز فرموده‌اند:

«... و هر کس از اهل سیر و سلوک الی الله را نمازی است مختص به خود او و حظّ و نصیبی است از آن، حسب مقام خود؛ چنانکه سایر مناسک از قبیل روزه و حجّ نیز همین طور است ...

... و دیگران که به آن مقام نرسیده‌اند، از برای آنها حظّی از نماز آنان نیست، بلکه صاحب هر نشأه و مقامی، اگر از مرکب عصیّت و انانیت فرود نیاید، انکار سایر مراتب کند و غیر از آن که خود به آن متحقق است مقامات دیگر را باطل و حشو شمارد، چنانکه مراتب و مقامات انسانیّه را نیز کسی که به آن نرسیده و از حجاب انانیت خارج نشده انکار کند و معارج و مدارج اهل معرفت و اولیا را ناچیز شمارد ...» (۲) پس حیداً، آن قلبی که در سیر به سوی إله از مرکب عصیّت و انانیت فرود آمده، با خضوع در برابر مقامات بالاتر، عزم و همّت خود را بر پیمودن سایر مراتب، تا غایه القصوای عروج کمالی و معراج روحی و معنوی، جزم کرده است. خوشا آن دل که عرصه شهود اسرار فرائض الهی است و آفرین خدای بر آن عبد آزمون شده‌ای که «له قلب أو ألقى السمع و هو شهید». (۳) ۳- آنچه در پس این مقدمه خواهد آمد، بیان مختصری است از آن

۱- پس خوشا به حال آنان، آنگاه باز هم خوشا به حالشان، گوارا باد برای صاحبان نعمت، نعمتهایشان.

۲- سرّ الصلوة، ص ۵

۳- «او را دلی هوشیار است یا با توجه کامل گوش به کلام حق می‌سپارد»، ق: ۳۷

ص: ۳۸

اسرار و رازهای شگفت‌نهمته در فریضه انسان‌ساز «حج» که در ضمن تبیین «منازل حج» به آن خواهیم پرداخت. باشد تا خداوند قادر متعال جذوه‌ای از آتش این اسرار در دل‌ها مان بیفکند تا از آن رهگذر، جذبه‌ای حاصل آید و حجابهای ضخیم قلبها مان به کمال انقطاع الی الله، یکسره خرق گردد.

انه ولی الهدایة والتوفیق

منازل حج

سفر حج سفری است عرفانی و دارای سه منزل:

منزل اول: بریدن از ما سوی الله برای پیوند با خدا (سیر من الخلق الی الحق).

منزل دوم: ادامه و استمرار پیوند با خدا و سعی در تحکیم آن پیوند، تا نیل به مقام لقا و عبودیت (سیر من الحق فی الحق).

منزل سوم: بازگشت به میان خلق و اجتماع به منظور هدایت، پس از کامل شدن و رسیدن به مقام عبودیت (سیر من الحق الی الخلق).

منزل اول: سیر من الخلق الی الحق

این منزل خود دارای مراتب و مقاماتی است:

\* توبه؛ مهم‌تر از همه مراتب، توبه است، و معنای توبه که منزل اول سلوک است، رجوع از شیطانها و طاغوتها به سوی الله، رجوع از خوی انسانی به نفس روحانی، رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس، رجوع از هوا و هوس و نفس اماره به معنویت و فضائل و تدارک گذشته‌ها است که هیچ حقی از خدا و از خلق بر ذمه او باقی نماند، و از میان مردم بیرون رود و احدی از او ناراضی نباشد جز شیطان. به این ترتیب، حقیقت بنیادین مقام توبه، چیزی جز «رو گرداندن» و «رو کردن» نیست، سالک راه خدا، از موانع وصول به محبوب عبور کرده و رو گردان می‌شود و روی توجّه به جانب حضرت حق می‌آورد و تمام فکر و نظر خویش را به سوی او - جلّ و علا - معطوف می‌دارد.

نقطه آغاز در این رجوع، تفکر در تبعات و آثار وحشت‌انگیز گناهان و به این وسیله،

ص: ۳۹

روشن کردن آتش ندامت در سینه و قلب است.

و همین آتش پشیمانی و در پی آن احساس نقص و کاستی و فرو ریختن است که برانگیزاننده سالک برای سلوک و نقطه عطف حرکت سالکانه او به سوی کمال و مایه تحوّل و دردمندی اوست. این است که توبه را بدون تردید، باید آغاز زندگانی جدید، به شمار آورد.

\* یقظه؛ معنای یقظه توجه، آگاهی و بیداری است و در این سفر عرفانی، یقظه به معنای توجه به قدر و منزلت خانه خدا و حریم پاک اوست. توجه به توفیقی که پروردگار عالم به بنده خویش عنایت کرده است. توجه به این که در این مسافرت نباید کسی یا چیزی او را مشغول کند. آگاهی از این که اگر حج مقبولی انجام دهد به هدف و مقصود از خلقت انسان (مقام لقا و عبودیت) خواهد رسید. توجه به انجام «بایدها» و «ازرشها»؛ یعنی واجبات، و اجتناب از «نبایدها» و «ضد ارزشها»؛ یعنی گناهان، و این که خداوند عمل گنهکاران را نمی‌پذیرد و قبولی تمامی اعمال وابسته به تقوا است؛ «انما یتقبل الله من المتقین» (۱).

و نیز توجه و اهتمام به مستحبات؛ بویژه خدمت به هموعان. و خلاصه آگاهی و توجه به این که در این مسافرت روحانی، همانند هر حال دیگری، در محضر خداوند، پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین - علیهم السلام - است؛ «قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» (۲).

از اینرو، بنیاد یقظه، بر محور توجه و آگاهی است و این بیداری حیات آفرین است که سالک و مسافر کوی دوست را برای مراتب و مقامات پسین آماده می‌گرداند.

\* تخلیه؛ پس از مقام توبه و یقظه باید در منزل اول به مرتبه «تخلیه» صعود کند. مقام تخلیه آن است که دل را یکسره از صفات زشت و ناپسند و ردائل اخلاقی، خالی کند و ریشه‌های هرز صفات رذیله؛ نظیر «حسد، بخل، کبر، ریا، تملق، شقاوت، جاه‌طلبی و ...» را که مایه تیره‌بختی و سیه‌روزی آدمی است به آتش اراده و عزم بر ترک این ردائل، بسوزاند و زقوم رذیله‌های زشت را از سرزمین قلب خود به دست همت برکند و آن را عرصه کشت گلهای با طراوت فضیلت‌های انسانی گرداند و بدین ترتیب از این مرتبه، به مقام «تحلیه» پا بگذارد.

\* تحلیه؛ بنیاد مرتبت «تحلیه»، آراستن دل به خصائص زیبا و فضائل عالیه؛ نظیر «خیرخواهی، سخاوت، گشاده دستی، تواضع، اخلاص، صداقت، رأفت، زهد و آزادگی از همه تعلقات و ...» است. سالک راه دوست باید بکوشد تا خویشتن را به فضائل اخلاقی بیاراید و

۱- مائده: ۲۷ «همانا، فقط و فقط، خداوند از پروا پیشگان، می‌پذیرد».

۲- «بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند». توبه: ۱۰۵

ص: ۴۰

مهم‌تر از هر فضیلتی، ملکه خلوص و اخلاص در عمل است و در این صورت است که حجّ وی، حجّ ابراهیمی خواهد بود؛ «اِنّی و جَهْتُ وجهی للذی فطر السموات و الأرض حنیفاً و ما انا من المشرکین» (۱)

اگر حاجیان و سالکان در این سفر عرفانی، نیت خویش را خالص گردانند و هیچ یک از اغراض پست مادی و دنیوی و حتی اغراض اخروی را در این عمل شریف دخالت ندهند، بلکه توجه خود را یکسره به جانب میزبان و «صاحب البیت» معطوف دارند و جز رضایت او را در نظر نیاورند؛ «الا ابتغاء وجه ربه الاعلی» (۲)

آنگاه محصول تلاش خود را در خشنودی دوست، نظاره خواهند کرد؛ «ولسوف یرضی» (۳) و چرا به این خشنودی دست نیابند؟

که رنگ خدا بهترین رنگهاست؛ «صبغهُ اللّهُ و من أحسن من اللّهُ صبغهُ» (۴)

و البته این متاع گرانبها بعد از گذر از ریشه کن نمودن رذیلتِ ریا و تظاهر، در مقام تخلیه بوسیله توجه به عواقت سوء و نتایج شوم این رذیله است که به چنگ حاجیان می‌افتد، توجه به این نکته پر اهمیت که رنگ ریا و تظاهر، آدمی را تا سر حدّ شرک ساقط می‌کند؛ «و لا تکنوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً و رثاء الناس و یصدون عن سبیل اللّهِ و اللّهُ بما یعملون محیط» (۵)

سالک، پس از مقام تخلیه و تحلیه و مداومت و استمرار بر دو عنصر «عدالت» و «اخلاص»، می‌باید به وسیله ریاضات دیتیه بویژه تداوم در تلاوت قرآن همراه با تفکر در آن، دعا و تضرّع به درگاه خداوند متعال و توسل و توجه به پیشگاه اهل بیت - علیهم السلام - بالأخص مصداق حاضر ولایت محمدیه، محوریت عالم امکان، ولی اللّهُ الاعظم - ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء - به مقام «تجلیه» صعود کند.

\* تجلیه؛ و حقیقت این مقام بالاتر از آن است که در تصوّر هر کس آید و این مرتبتی است که نصیب اوحدیّ از اولیای الهی می‌شود. در این مقام، قلب سالک به نور خدا منور می‌شود؛ «و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس» (۶)

تا در این سفر مبارک در سایه بان الطاف حق بتواند به مقام عبودیت نائل گردد و بدین ترتیب ارزشها را از ضد ارزشها و ارزشمندان را از دون قیمتان و پاکان را از ناپاکان و خواستهای تعالی بخش خدا را از خواهشهای ذلت آفرین نفس و هوا و هوس، تمیز دهد؛ «ان تتقوا اللّهُ یجعل لکم فرقاناً» (۷)

تجلی انوار الهی با قلب سالک، نه آن می‌کند که در گفت و شنود آوریم، تنها باید به آن

۱- «من روی خویشتن به سوی آن کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.» انعام:

۷۹

۲- «مگر جستن خشنودی پروردگار والای خویش.» لیل: ۲۰

۳- «و زودا که خشنود شوی.» لیل: ۲۱

۴- «رنگ خدا و چه رنگی از رنگ خدا بهتر است؟» بقره: ۱۳۸

۵- «همانند آن کسان مباشید که سرمست غرور و برای خودنمایی از دیار خویش بیرون آمدند، دیگران را از راه خدا بازداشتند و خدا به هر کاری که می‌کنند، احاطه دارد.» انفال: ۴۷

۶- «و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود.» انعام: ۱۲۲

۷- «اگر از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد.» انفال: ۲۹





ص: ۴۱

مرتب رسید تا طعم شیرین و روح‌افزای آن را چشید.

مجموع این مقامات پنج گانه منزل اول در کلام بلند و ارجمند امام صادق-ع- که در مصباح الشریعه از آن حضرت نقل کرده، جلوه گر و نمایان است:

«إذا أردت الحج فجرد قلبك لله - عزوجل - من قبل غمك من كل شاغل و حجب كل حاجب و فوض امورك كلها الى خالقك و توكل عليه في جميع ما يظهر من حركاتك و سكناتك، و سلم لقضائه و حكمه و قدره و دع الدنيا و الراحة و الخلق و أخرج من حقوق تلزمك من جهة المخلوقين و لا تعتمد على زادك و راحتك و اصحابك و قوتك و شبابك و مالك، فان من ادعى رضا الله و اعتمد على شيء صيره عليه عدواً و وبالاً ليعلم انه ليس له قوة و لا- حيلة و لا لأحد الا بعصمة الله تعالى و توفيقه، و استعداد استعداد من لا- يرجو الرجوع و أحسن الصحبة و راع اوقات فرائض الله و سنن نبیه-ص- و ما يجب عليك من الأدب و الاحتمال و الصبر و الشكر و الشفقة و السخاء و ايثار الزاد على دوام الأوقات.» (۱) هرگاه خواستی حج به جای آوری، پس قلب خود را پیش از آغاز عمل از هر گونه مشغول کننده و مانع و حاجب، برای خدای متعال برکنار کن و جریان امور خویش را به خداوند واگذار و در تمام حرکات و سكنات خود، خالق خویش را وکیل قرار ده و در برابر فرمان و حکم و تقدیر او مطیع و تسلیم باش و دنیا و آسودگی و مردمان را رها کن و خود را از حقوق مردم خارج کن (تا مردم از تو طلبکار و ناراضی نباشند) و (در این راه) به زاد و توشه و یاران و توانایی جوانی و ثروت خود اعتماد مکن، زیرا آن کس که دعوی مقام رضا و تسلیم الهی کند و با این حال به چیز دیگری اعتماد کند، خداوند همان چیز را دشمن و موجب ضرر و وبال او می گرداند تا او بفهمد و بداند که نه او و نه هیچ کس را قدرت و تدبیری نیست مگر به عصمت و توفیق اعطا شده از جانب خداوند، و (در این سفر) به اندازه‌ای خود را آماده و مستعد کن که گویا امید مراجعت برای تو نیست و در مصاحبت و رفاقت و همراهی با دیگران، خوش رفتار و نیکو کردار باش و پیوسته اوقات واجبات الهی و سنن رسول محمدی-ص- را و آنچه بر تو واجب است از آداب عرفی و تحمیل و بردباری در برابر ناراحتیها و ابتلائات و شکر نعمتهای خداوندی و گشاده دستی و بخشش، مراعات نما.

از امام صادق-ع- در ادامه این روایت، بیانات گهرباری نقل شده است که در منازل بعدی از آن سود خواهیم جست.

ص: ۴۲

منزل دوم: سیر من الحق فی الحق

مشمول بر اعمالی است:

۱- احرام؛ مقدمه احرام، غسل احرام است، حقیقت این غسل توبه و رجوع است؛ «اغسل بماء التوبه الخالصه ذنوبك و البس كسوة الصدق و الصفاء و الخضوع و الخشوع» (۱) در مقام احرام باید معاصی و گناهان سابق را به یاد آورد و آن را با آب توبه شستشو دهد و آنگاه لباس صداقت و صفا و خضوع و ترس را به تن کند.

احرام در حج؛ نظیر تکبیره الاحرام در نماز است، همانگونه که نماز گزار به واسطه گفتن تکبیره الاحرام باید تمام توجهش به جانب معشوق باشد، و از ابتدای نماز تا انتهای آن، چیزی و کسی او را مشغول نکند، همچنین است احرام حج. احرام؛ یعنی پشت کردن به دنیا و آنچه در دنیاست و رو نمودن به خدا و رضایت خدا و اجابت امر خدا، چنانکه از امام صادق-ع- نقل شده است: «أحرم من كل شيء يمنعك عن ذكر الله و يحجبك عن طاعته.» (۲) و نیز در گاه احرام، می‌باید متذکر مرگ و کفن و قبر شود که روزی با این هیئت خدای را ملاقات خواهد کرد و در موقع گفتن لیبیک که تکمله مقام احرام است. توجه به این که خداوند او را دعوت کرده است و او با این الفاظ، حضرتش را اجابت می‌کند.

«ولب بمعنی اجابه صافیه زاکیه لله- عزوجل- فی دعوتك له متمسكاً بعروته الوثقی.» (۳) و از تلبیات خود، قصد کنند پاسخ دادن خداوند را با نهایت صفای خاطر و خلوص نیت، در حالی که به عروه الوثقای حق و به حقیقت ایمان، تمسک می‌جوید.

۲- طواف؛ طواف تشبیهی است به فرشتگانی که پیرامون عرش خداوند دائم در طوافند؛ «و ترى الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم» (۴)

همانگونه که طواف آن ملائکه، نشانه عشق آنها به خداوندست، طواف بنده نیز نشانه عشق بنده به خداست «طف بقلبک مع الملائکة حول العرش کطوافک مع المسلمین بنفسک حول البیت» (۵)؛ «آنچنانکه جسمت پیرامون بیت خدا دور می‌زند، با قلب خود گرداگرد عرش خداوند طواف کن.»

تکرار طواف به منظور پیدا شدن مقام تسلیم و عبودیت است، و با حصول این مرتبه،

۱- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۲- «محرم شو از هر چیزی که تو را از یاد خدا منع می‌کند و از بندگی او باز می‌دارد.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۳- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۴- «فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و پروردگار خود را حمد می‌کنند.» زمر: ۷۵

۵- مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۴۳

دریده شدن حجابها و پس از آن آراسته شدن به زینت ذلت و مسکنت در مقابل حق، تواضع و حلم در مقابل خلق، و زهد و سخاوت و قناعت در برابر دنیا (مقام تخلیه و تحلیه) می‌باشد و در آن حال است که نور خدا در دل او جلوه گر می‌شود (مقام تجلیه) و راههای سلامتی یکی پس از دیگری برای او کشف می‌گردد و از ظلمتها (ظلمت صفات رذیله، ظلمت نفس اماره، ظلمت متابعت از طاغوت‌های انسی و جنی، ظلمت هوا و هوس، ظلمت غم و اضطراب) به نور مطلق کشانده می‌شود و مورد عنایت خاص خداوند واقع می‌گردد که خواه ناخواه به مقام لقاء و فناء که همان انتهای صراط مستقیم است می‌رسد؛ «قد جاءکم من اللّٰه نور و کتاب مبین، یتهدی به اللّٰه من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنہ و یتهدیهم الی صراط مستقیم.» (۱)

۳- نماز طواف؛ طواف کننده چون بواسطه طواف به مقام عبودیت می‌رسد باید نماز شکر به جای آورد. و چون بواسطه رسیدن به مقام بندگی و تذلل، معراج برای او واجب می‌شود، باید به نماز بایستد، زیرا معراج مؤمن همان نماز است، چون نماز مکالمه بین بنده و خداست. و چون توسل به اهل بیت در هر حال یک امر ضروری است، تشهد و سلامهای این نماز، به منزله مکالمه بین عبد و اهلیت- علیهم السلام- است و این توسل با بیعتی که پس از این نماز به وسیله استلام حجر صورت می‌پذیرد، ادامه و استمرار می‌یابد. استلام حجر الاسود و بوسیدن آن به منزله تجدید میثاق و عهد با رسول گرامی اسلام است.

امام صادق-ع- نیز فرموده‌اند که در هنگام استلام حجر این چنین گفته شود: «أمانتی أديتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة؛ (۲) «امانتی را که به گردن من بود (حج) ادا نمودم و پیمان خود را بر عهده گرفتم، تا تو در روز جزا بر وفاداری من گواه باشی.»

پس استلام حجر نیز یک میثاق قلبی است که جایگاه آن دل‌های حاجیان است و نیز تجسم خضوع در برابر عزت خداوند و نشانه رضایت به تقدیر اوست «و استلم الحجر رضی بقسمته و خضوعاً لعزته.» (۳) ۴- سعی بین صفا و مروه؛ این عمل خاطره شیرینی است از پیامبر بزرگ خداوند که پروردگار عالم در قرآن او را به خُلت پذیرفته است؛ «و اتخذ اللّٰه ابراهیم خلیلاً» (۴) پیامبری که مقام عبودیت و تسلیم او را پروردگار عالم امضا کرده است «اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت

۱- مائده: ۱۵ و ۱۶

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰۷، ح ۱۷

۳- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۴- «خدا ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد.» نساء: ۱۲۵

ص: ۴۴

لرب العالمین.» (۱)

سعی بین این دو کوه، تجسم امیدواری زنی است که با امید به رحمت خداوند در بیابان بی آب و علف برای به دست آوردن آبی برای کودکش در تکاپوست، و با تلاطم درونی، از صفا به مروه و از مروه به صفا می‌رود و به عبارت دیگر از صداقت به مروت و مردانگی و از مردانگی به صداقت و صفا می‌رود و سرانجام با خلوصش از نظر برون به آب زمزم و از جنبه درون به آب حیات می‌رسد، و در اثر صبر و تحمل و کوشش و استقامت، خانه خدا را آباد و نسل خود را به وجاهت می‌رساند، این خاطرات اگرچه تلخ است، اما شیرین است تلخی اضطراب و تلاطم ممزوج به شیرینی جوشش و نزول رحمت.

شعف که مرتبه‌ای از عشق است در حالی که با سوزندگی همراه است لذت‌آور است و در حالی که لذت‌آور است دل عاشق را و سراپای او را چون شمع می‌سوزاند. پس حاجیان باید در میان صفا و مروه درس عشق و ایثار و گذشتن از همه چیز برای خدا را از حضرت ابراهیم و یارانش بیاموزند؛ «قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه» (۲)

و از این رو آن کس که سعی بین صفا و مروه کند و هنوز روح خودیت و منیت، در او زنده باشد، به حقیقت سعی نرسیده است. اگر برابر برخی از روایات در این مکان شیطان بر ابراهیم-ع- مجسم گشته و حضرتش با سعی خود او را تعقیب کرده تا از ساحت مقدس بیت الله دور سازد، (۳) پس حاجی سالک نیز با این عمل، حرکت ابراهیم خلیل را تکرار می‌کند و شیطان را از قلب خود که نه تنها خانه خدا که «عرش قدس الهی» است می‌راند و با هروله کردن، از هوا و هوس خود فرار می‌کند و از قدرت و شخصیت خود، تبری می‌جوید؛ «و هرول هروله هرباً من هواک و تبریاً من جمیع حولک و قوتک» (۴) و به این وسیله روح و درون خود را برای لقاء و دیدار یار، پاک و پاکیزه و آماده می‌گرداند «و صف روحک و سرک للقاء الله یوم تلقاه بوقوفک علی الصفاء» (۵) و با نفی صفات و شخصیات کاذب و مجازی و ساختگی خویش، مردانه در مقابل صفات جلال و جمال پروردگارش، مقام بندگی و فقر و فنا را برقرار می‌سازد «و کن ذا مروءة من الله تقیاً أوصافک عند المروءة». (۶) ۵- تقصیر؛ تقصیر توجه از عالم ملکوت، به عالم ناسوت است. توجه از لذات روحی به سوی لذات جسمی و توجه از وحدت به کثرت است. تقصیر، تحلیل بعد از تحریم است؛ به این

۱- «بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور و تسلیم در برابر حق باش او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.» بقره: ۱۳۱

۲- «برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت.» ممتحنه: ۴

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۳، ح ۱۲

۴- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۵- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۶- مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۴۵

معنا که آنچه قبل از احرام برای محرم حلال نبود، اینک به واسطه احرام، و طواف، نماز، سعی بین صفا و مروه و تقصیر، حلال شده است. تجلی نور خدا، نظر به عالم ملکوت، لیاقت نیل به مراتب یقین و دیده بصیرت، که تماماً برای او حرام بود اینک حلال شده است؛ چرا که حاجی سالک، صفات شیطانی خود را تقصیر کرده است و مگر نه این که «لو لا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات و الارض»؛

اگر نبود آن که شیاطین بر دل‌های فرزندان آدم هجوم می‌برند، هر آینه دیده آنان به ملکوت آسمانها و زمین، روشن می‌گشت.»

۶- حرکت به سوی عرفات؛ پس از توجه به نفس و تمایلات؛ این بار توجه به خداوند، توجه به سرزمینی که جاذبه ملکوتی سراسر آن را فرا گرفته است، شتافتن به سوی جذب، جذب کهربائی یار، از دل‌های بیقرار، جذب «وجود واقعی» «وجود نما» را، جذب عاشق معشوق را، و به عبارت رساتر جذب خدا بنده را، و حذا بر این جذب شیرین «هنیناً لأریاب النعیم نعیمهم».

عرفه؛ یعنی اعتراف بندگان در پیشگاه حق «و اعترف بالخطایا بعرفات» (۱) عرفه؛ یعنی کسب معرفت، معرفت مبدأ و معاد و تجدید عهد با توحید «و جدد عهدک عند الله بوحدانیه» (۲) معرفت نبوت و ولایت، معرفت آفاق و انفس، معرفت ربط آنها با خدا، (ربط حادث با قدیم) معرفت قیومیت حق و فقر محض خلق، و به عبارت رساتر، معرفت به این که «لیس فی الدار غیره دیار» (۳) عرفه؛ یعنی دیاری که انسان سالک می‌تواند با توجه و تضرع و دعا و توسل مخصوصاً به حضرت ولی عصر- عجل الله تعالی فرجه الشریف- که در آن سرزمین حضور دارد و حاجیان همگی در محضر اویند به مرتبه بالای یقین برسد.

عرفه؛ جایگاه صعود از «علم یقین» به «عین یقین» و از «عین یقین» به «حق یقین» است و آن کس که در عرفات نتواند به معرفت آنچه گفته آمد، نائل شود، در حقیقت عرفات نرفته است؛ کسی که از جاذبه خدا و نبوت و ولایت- که سراسر آن سرزمین پاک را فرا گرفته است- بهره‌ای نبرد، در حقیقت عرفات او رفع تکلیفی بیش نبوده است و او از محدوده فقه به سوی قلمرو بیکران «فقه فقه» خارج نگشته است.

۱- «و در عرفات به گناهان خویش اعتراف کن.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۲- «و در عرفات، عهد خود به وحدانیت خداوند را نزد او تجدید کن.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۳- «در خانه، غیر از خدای، خانه نشینی نیست.»

ص: ۴۶

۷- حرکت به جانب مشعر؛ مشعر نزد خداوند متعال، از درجه خاصی برخوردار است، از این جهت در قرآن با صفت حرام و احترام از آن یاد می‌شود: «فاذا أفضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام» (۱)

چنانکه گاه منزل کردن در آن دیار، (بین الطلوعین) نزد یار، برترین ساعات شبانه‌روز است و آنچه خداوند در قرآن در این مکان قدسی و در این زمان مقدس خواسته است، ذکر خداست، با یاد خدا کسب شعور و کیاست و فطانت و دقت و ظرافت نمودن، سرایت دادن ایمان از دل به تمام اعضا و مشاعر، مشعر بما می‌آموزد آنچه از عرفه برداشت کرده‌ای در اینجا به واسطه یاد خدا در دل رسوخ ده، و از دل به چشم و گوش و زبان و تمامی اعضا جاری کن تا کلیه مشاعر، حیات دوباره‌ای پیدا کنند و به این وسیله از نردبان روح به سوی ملاً اعلی صعود کن: «و اصعد بروحك الى الملاً الأعلی بصعودك الى الجبل» (۲) از این رو، در این سرزمین هم خدای را با اطمینان برای نیل به مقام قرب می‌خواند: «و تقرب الى الله ذا ثقه بمزلفه» (۳) ۸- حرکت به سوی منا؛ یعنی رجاء، نیکا که این نام گویا، در هاله‌ای از نور نهفته است.

منا؛ یعنی سرزمین امید، رحمت، مغفرت، فضل، کرامت، استجاب دعا، سعادت و خیر دنیا و آخرت. و چرا چنین نباشد؟! عاشق از معشوق پس از وصل چه می‌خواهد؟! توجه، تطف، عنایت، ادامه.

سالک، پس از گذشتن از عرفات و مشعر و رسیدن به مقام وصل، از مولی چه می‌خواهد؟ آنچه را که او به حق مستحق آن است؛ «و لا- تتمن ما لا يحل لك و لا تستحقه» (۴) از این رو می‌توان گفت بهترین لذتها در حج، لذت امید بنده به خدا در منا است و شاید این که منا در میان همه اعمال مدتش بیشتر است، برای همین باشد که امید و رجاء بنده، نزد خدا، بهترین عبادات و بالاترین مقامات است.

۹- رمی جمرات؛ بنده‌ای که به مقام قرب رسیده است؛ از آنچه بیمناک است او باید که بیمناک باشد، و آنچه باید همیشه با آن در ستیز باشد، طاغوت‌هاست، طاغوت درون؛ یعنی نفس اماره و طاغوت برون، شیاطین جنی و شیاطین انسی. سالک از قرآن آموخته است که:

۱- «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید.» بقره: ۱۹۸

۲- «و با صعود بر کوه مشعر، از نردبان روح به سوی ملاً اعلی صعود کن.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۳- «و به گاه وقوف در مشعر، به خداوند تقرب جو، در حالی که به او اطمینان می‌ورزی.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۴- «و در هنگام وقوف در منا، آرزو مکن آنچه را که بر تو حلال نیست و تو استحقاق آن را نداری.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۴۷

طاغوت درون (نفس اماره) خطرناکترین طاغوتهاست «ان النفس لأماره بالسوء الا ما رحم ربی» (۱)

پس چون وارد منا می‌شود اولین عملی که باید انجام دهد، رمی جمره عقبه است که شاید اشاره به طاغوت بزرگ؛ یعنی نفس اماره باشد، رمی جمره عقبه؛ یعنی طرد نفس اماره، یعنی پایمال کردن هوا و هوس؛ «وارم الشهوات والخساسة والدنائة والذمیمه عند رمی الجمرات.» (۲) آنگاه اگر با رمی جمره عقبه پای بر نفس اماره گذارد، قدم بعدی، مقام وصل و لقاء است؛ زیرا میان بنده و خدا یک قدم بیش فاصله نیست، اگر بنده از هوا و هوس گذشت و این گام بلند را طی کرد گام بعدی گام عزم به سوی مقام لقا است. حاجیان در آن روزها که در وادی منا، رحل اقامت افکنده‌اند باید که رمی جمرات سه‌گانه کنند و این یعنی طرد طاغوت درون (نفس اماره) طاغوت برون از شیاطین جنی (ابلیس و اعوان او) و شیاطین انسی (دشمنان دین و انسانیت)، از اینرو رمی جمرات ثلاث، طرد همه طاغوتها و اعلام جنگ و ستیز بی‌پایان با آنهاست.

۱۰- ذبح قربانی؛ قربانی سنتی است که تنها از تقوا پیشگان، پذیرفته می‌شود «اذ قربا قرباناً فتقبل من أحدهما و لم يتقبل من الآخر»

(۳)

و آن رمز گذشت و فداکاری در راه محبوب و رمز محبت و عشق است؛ چرا که به گاه قربانی نمودن، حاجی سالک حنجره هوای خویش و طمعش به مردمان را پاره می‌کند؛ «و اذبح حنجرتی الهوی و الطمع عند الذبیحة.» (۴) قربانی در منا زنده کردن خاطره بزرگ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل - علیهما السلام - نیز هست، آنگاه که از سوی محبوب خطاب به ابراهیم - ع - امر آمد که جوانت را در منا ذبح کن و آن حضرت امر محبوب را به فرزندش حضرت اسماعیل - علیه السلام - گوشزد کرد و او با کمال رغبت پذیرفت؛ «یا ابت افعل ما تؤمر» (۵)

و هر دو با کمال شوق و عشق، تا سر حد ذبح جلو رفتند، و آنگاه از سوی محبوب ندا آمد که از امتحان پیروز بدر آمدید؛ «قد

صدقت الرؤیا.» (۶)

۱۱- حلق یا تقصیر؛ تراشیدن سر یا اصلاح سر و صورت؛ یعنی تراشیدن باقی مانده کدورتها، رذالتها و اصلاح دل از زنگار میتها و خودیتها؛ زیرا سالک هرچه خودسازی کند، باز باید بداند که ریشه‌های رذالت تا عمق جان وی را فرا گرفته است. از اینرو، پس از تراشیدن سر یا اصلاح سر و صورت، که رمز ریشه کن کردن صفات رذیله است، اگر حاجی سالک از منزل تخلیه نگذشته باشد باید بداند که در این امتحان الهی پیروز نگشته است، گرچه رفع تکلیف از

۱- «نفس به بدیها امر می‌کند مگر آنچه را که پروردگارم رحم کند.» یوسف: ۵۳

۲- «و هنگام رمی جمرات، رمی کن خواهشهای نفسانی و خست و پستی و دیگر صفات زشت را.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۳- «هنگامی که هر کدام هابیل و قابیل عملی برای تقرب به پروردگار انجام دادند اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.»

مائده: ۲۷

۴- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۵- «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن.» صافات: ۱۰۲

۶- «آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی.» صافات: ۱۰۵

ص: ۴۸

او شده باشد. در باب تقصیر، پیش از این سخن گفتیم.

۱۲- طواف نساء؛ بواسطه حلق یا تقصیر، آنچه برای حاجی حرام بوده حلال می‌شود، جز بوی خوش و تمتع از غریزه جنسی، و تحلیل این دو متوقف بر آن است که از منا به سوی خانه خدا بازگردد و طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه و در پایان طوافی بنام طواف نساء بجای آورد، آنگاه بوی خوش و تمتع از غریزه جنسی نیز بر او حلال می‌شود و شاید رمز آن این است که سالک هرچه از نظر مقام و منزلت بالا باشد و به مقام تجلیه و لقاء نیز رسیده باشد، تسلط او بر غریزه جنسی، احتیاج به مقام بالاتر و عنایت افزون‌تر دارد؛ «و لقد همت به و هم بها لو لا ان رأی برهان ربه» (۱)

یوسف صدیق- علیه السلام- که در امتحانات الهی یکی پس از دیگری کسب توفیق نمود اما در برابر غریزه جنسی، احساس ناتوانی می‌کند و می‌گوید:

این خدا بود که مرا نجات داد نه خودم، و اگر او نبود در امتحان، بازمانده بودم «و الا تصرف عنی کیده‌ن اصب الیهن و اکن من الجاهلین» (۲)

بنابراین طواف نساء درس آموزنده‌ای است برای همه سالکان و بویژه جوانان.

۱۳- زیارت مدینه؛ پس از اتمام، مکمل اعمال سالکان، تشریف به مدینه منوره و زیارت مرقد پیغمبر اکرم و حضرت زهرا و ائمه بقیع- علیهم السلام- است و حج بدون زیارت آنان ناقص و نظیر تمسک به قرآن منهای ولایت است، از این جهت در روایات اهل بیت- علیهم السلام- وارد شده است که زیارت مدینه منوره، اتمام حج است. (۳) در قرآن شریف از توسل به اهل بیت- علیهم السلام- با عنوان «ابتغاء الوسیله الی الله تعالی» یاد شده است؛ «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله» (۴)

و از برترین توسلات، دعا و استغفار در مراقب و مزارات مطهر آنان است، که در حقیقت دعا و استغفار در محضر آنهاست و از موارد ویژه استجاب دعا و آموزش گناهان عرض و انجام این اعمال در محضر منور آن حضرات است: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» (۵)

و از این جهت در روایات اهل بیت- علیهم السلام- سفارش بسیاری بر زیارت قبور اهل بیت شده است؛ از جمله: حضرت زهرا- سلام الله علیها- فرمودند: هر که سه روز حضرت رسول- سلام الله علیه- را زیارت کند، بهشت برای او واجب می‌شود (۶) و نیز در روایتی از حضرت رضا- ع- می‌خوانیم که: «زیارت حضرت رسول، زیارت

۱- «آن زن قصد یوسف را کرد، و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی را می‌نمود.» یوسف: ۲۴

۲- «و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی، قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود.» یوسف: ۳۳

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۴ و ۲۵۵

۴- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید.» مائده: ۳۵

۵- «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذارند به نزد تومی آمدند و از خدا طلب

آمزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» نساء: ۶۴

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۷



ص: ۴۹

خداست» (۱) و یا در روایت دیگری از امام صادق-ع- آمده است که: «برای هر امامی بر ذمه پیروانش، عهدی است و به تحقیق، زیارت قبور آن امامان، از نهایت وفاداری شیعیان بدان عهد است، پس هر آن کس که ائمه-علیهم السلام- را- در حالیکه راغب در زیارت آنان باشد- زیارت کند، آن امامان، در روز جزا شافعان وی خواهند بود. (۲) و مراعات چند چیز برای زائرانی که به این توفیق عظیم رسیده‌اند ضروری است:

۱- توجه به این که در محضر آنان هستند، و گفتار و کردار و افکار و نیات آنها در محضر آنها؛ «قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» (۳)

از این جهت باید با دلی پاک و ضمیری خالص و با ادب در گفتار و کردار و پس از اجازه خواستن، وارد حرم مطهر شوند؛ «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن» (۴)

و شاید بلند خواندن زیارت حتی در آنجا سزاوار نباشد چه رسد به گفتگو با دیگران؛ «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» (۵) و ادب در ایستادن و نشستن باید مراعات شود؛ نظیر کسی که در محضر آنها می‌نشیند.

این آداب از آنروست که رسول اکرم و ائمه-علیه الصلوٰه و السلام- اصدق مصادیق انسان کاملند و انسان کامل همواره زنده و شاهد است و از اینرو در محضر انور آنان به هنگام اذن دخول می‌خوانیم: «و اعلم ان رسولک و خلفائک-علیهم السلام- احياء عندک یرزقون، بیرون مقامی و یسمعون کلامی و یردون سلامی و انک حجت عن سمعی کلامهم و فتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم...» (۶) ۲- آمادگی برای رفتن به حرم، برای گرفتن فیض؛ به عبارت دیگر آمادگی برای وصل، چنانکه از علامه مجلسی- قدس سره- نقل شده است که پس از تشریف به نجف اشرف، پیش از زیارت قبر مطهر امیر مؤمنان، برای آمادگی، روزها را در وادی السلام نجف در مقام قائم-عج- و شبها را در رواق مطهر حرم، به ریاضت مشغول شده و پس از مدتی با آمادگی به زیارت قبر مطهر نائل گشته است.

۳- توجه به این که گناه مخصوصاً حق الناس موجب دل آزرده‌گی اهل بیت-علیهم السلام- است و این مضمون که هر گونه ستم به شیعیان ما در حکم ظلم به ماست، به صورت متواتر در روایات وارد است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۵

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳

۳- «بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند.» توبه: ۱۰۵

۴- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید وارد خانه‌های پیامبر نشوید مگر با اجازه» احزاب: ۵۳

۵- «صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید.» حجرات: ۲

۶- «و من یقین دارم که رسول و خلفای تو در نزد تو زنده‌اند و روزی داده می‌شوند، مقام مرا می‌نگرند و کلام مرا می‌شنوند و سلام مرا پاسخ می‌دهند و اینک تو بر گوش من از کلام آنان پرده افکنده‌ای ولی باب التذاذ از مناجات با آنان را بر رویم گشوده‌ای.» در اذن دخول حرهای شریف، کتب ادعیه.

ص: ۵۰

جهت خشنود ساختن اهل بیت - علیهم السلام - به واسطه تصمیم جدی بر این که تا بتواند کمک و اعانت به هموعان و بویژه شیعیان را ترک نکند و تصمیم جدی بر این که ظلم و اجحاف به دوستان آنها نداشته باشد و با این توبه و تصمیم وارد حرم شود. ۴- همت او در زیارات بلند باشد، فقط به خواستن حوائج دنیوی یا اخروی اکتفا نکند بلکه این گونه حوائج را به خود آنها واگذارد، «علمهم بحالنا حسبنا من سؤالنا» بلکه همت او این باشد که از نور آنها منور شود. از ولایت تکوینی آنها در جهت عروج استفاده کند؛ زیرا کسی می‌تواند به مقام فنا و لقاء برسد که دارای چند چیز باشد؛ بُراق برای عروج، زاد و راحله برای راه، راهنما برای گم نشدن و رسیدن به مطلوب و نور برای استفاده کردن از آن در ظلمتها.

براق این راه برای انسان بُعد ناسوتی اوست که به آن جسم می‌گویند لذا قرآن برای تقویت این براق سفارش کرده است؛ «و ابغ فیما آتاک الله الدار الآخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا» (۱)

زاد و راحله؛ تقوا و روح خدا ترسی است که از دیدگاه قرآن بهترین توشه است؛ «تزوّدوا فان خیر الزاد التقوی» (۲)

و نور این راه، که انسان را از ظلمتها نجات می‌دهد، قرآن است؛ «قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین» (۳)

و راهنما، اهل بیت - علیهم السلام - هستند که بدون آنها هیچ موجودی به کمال نخواهد رسید و هیچ انسانی به مقام وصل نائل نخواهد شد.

و در طریق سیر و سلوک نیز افرادی که از این راهنما استفاده نکردند، بجای وصل برای آنها قطع حاصل شد و بجای هدایت، در ظلمات ضلالت گرفتار شدند و از نظر قرآن اهل بیت - علیهم السلام - و در زمان ما قطب عالم امکان و محور عالم وجود و واسطه بین غیب و شهود حجة بن الحسن، المهدی الموعود - عج - هدایت این راه را به عهده دارند؛ «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا» (۴) بنابراین، توسل هم یک امر لازم است و بهترین توسلات زیارت قبور مطهر آنهاست.

۱- «در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن.» قصص: ۷۷

۲- «زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است.» بقره: ۱۹۷

۳- «از طرف خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.» مائده: ۱۵

۴- «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند.» انبیا: ۷۳

ص: ۵۱

منزل سوم: سیر من الحق الی الخلق

این منزل با بازگشت از مکه و مدینه به وطن آغاز می‌گردد و در این منزل مسؤلیت، مشکلتر از منزل اول و دوم است؛ زیرا در این منزل وظیفه سالک، وظیفه پیامبران الهی است چرا که حاجیان سالک، اینک باید به تبلیغ رسالت‌های الهی در میان دیگر مردمان بپردازند و این، عین وظیفه انبیا است؛ «الذین یبلغون رسالات الله» (۱)

در منزل اول و دوم «خود سازی» بود و در این منزل «دیگر سازی» است، و دیگر سازی گرچه متوقف بر خودسازی است اما به اندازه‌ای مشکل است که پیامبر گرامی فرمود: «شَیْبَتِی سوره هود لمکان قوله: فاستقم كما امرت و من معک»؛ (۲) «سوره هود مرا پیر کرد چرا که در این سوره آمده است تو و «یارانت» باید استقامت کنید».

خودسازی (فاستقم كما امرت) در سوره شوری نیز آمده است (۳) ولی آنچه ریش و محاسن پیامبر - ص - را سفید کرد، دیگرسازی (و من معک) است.

حاجی سالک پس از بازگشت از مکه و مدینه، باید آنچه از آنجا به سوغات آورده است (خودسازی) عملاً به دیگران تزریق کند، گفتار و کردار و روش و منش او سرمشق برای دیگران باشد و این بهترین هدیه او برای دیگران است. حاجی سالک باید با اهتمامش به فرائض دینی و بویژه نماز، آن هم در مسجد با جماعت، اهمیت این عبادت بزرگ را به دیگران بفهماند، آن حاجی که در وقت نماز غفلت از نماز دارد و مشغول امور دنیا است، قطعاً از حج بهره‌ای نبرده است و قرآن با وی به خطاب عتاب‌آمیز، سخن می‌گوید؛ «فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون» (۴)

و نیز آن حاجی که پس از حج تارک خمس باشد، نه فقط حاجی نیست بلکه از نظر قرآن، هم مشرک است و هم کافر؛ «فویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم کافرون» (۵)

و همچنین بانوان حج گزارنده، پس از بازگشت از حج، باید در حجاب، اسوه و الگوی دیگران واقع گردند.

مرد و زن حاجی باید اخلاق اسلامی را در خانه و در میان مردم عملاً تبلیغ کنند و عفو و گذشت و ایثار و فداکاری، شعار آنها باشد و به دیگران روش «دیگر گرایی» را که در قرآن بدان سفارش اکید شده است بیاموزند؛ «لینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق»

۱- «پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند.» احزاب: ۳۹

۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۲۰

۳- شوری: ۱۵

۴- «پس وای بر نماز گزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند.» ماعون: ۴ و ۵

۵- «وای بر مشرکان، همانها که زکات را ادا نمی‌کنند و آخرت را منکرند.» فصلت: ۶ و ۷

ص: ۵۲

مما آتاه الله» (۱)

پس به راستی که این منزل سوم، بسیار مشکل است ولی پاداش آن نیز بهمان اندازه بالاست؛ «من احيائها فكأنما احيى الناس جميعاً»

(۲)

از اینرو، سالک پس از طی منزل اول و دوم، نکته‌ای را که باید در منزل سوم در نظر داشته باشد، آن است که اینک حساب وی در نزد خدا و اهل بیت- علیهم السلام- و نیز دیگر مردمان، غیر از حساب عموم مردم است و با چشم دیگری نگریسته می‌شود.

حضرت آدم- علیه السلام- ترک اولائی بیش نکرد ولی چون از خواص بود و چون آن ترک اولا سزاوار روح مقدس وی نبود، با خطاب عتاب آمیزی؛ «اهبطوا بعضكم لبعض عدو» (۳)

از آن مقام عالی (بهشت) به این مقام دانی (دنیا) سقوط کرد و نیز حضرت یوسف صدیق-ع- با آن مقام و منزلت، برای آن که در زندان متوسل به غیر از خدا شد، قریب ده سال زندان او ادامه یافت؛ «فلث فی السجن بضع سنين» (۴)

پس اگر سالک حج گزارده به وسیله عمل ناروایش ابهت حج را در میان مردم بی‌رنگ یا کم رنگ کند، گناه او به اندازه‌ای بزرگ است که معلوم نیست موفق به توبه شود.

قرآن در مورد چنین حاجی و زائری می‌فرماید: او نظیر کسی است که همه مردم جهان را کشته باشد! «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فكأنما قتل الناس جميعاً» (۵)

این است که امیر مؤمنان حج را «آزمونی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایشی روشنگر و پاکسازایی رسا و خالص کننده» می‌شمارد.

(۶) و از حضرت صادق-ع- منقول است که پس از برشمردن اسرار حج که ما در ضمن مطالب گذشته از آن استفاده جستیم، می‌فرماید:

«و استقم علی شروط حجک هذا و وفاء عهدک الذی عاهدت به مع ربک و اوجبه الی یوم القیامه» (۷) پس از حج گزاردن بر اسرار و مراتب و منازل آن که در سفر سلوکی‌ات، به چنگ آورده‌ای، و نیز بر وفای عهدی که در آن سفر روحانی و عرفانی با خدای خود، برقرار کرده‌ای، استقامت پیشه کن و تا روز قیامت بر آنها پایدار باش.

۱- «آنها که امکانات وسیعی دارند باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند.» طلاق: ۷

۲- «و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.» مائده: ۳۲

۳- «همگی به زمین فرود آید در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود.» بقره: ۳۶

۴- «چند سال در زندان باقی ماند.» یوسف: ۴۲

۵- «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.» مائده: ۳۲

۶- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۷- مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۵۳  
پی نوشتها:









ص: ۵۷

فقه حجّ

## برخی احکام از دیدگاه اهل سنت

حاج مجتبی عراقی

«الحمد لله العلی الأعلى، والصلاة والسلام علی

النبي المصطفى، و علی اهل بيته اولی الدرایه و النهی».

اما بعد

یکی از آرمانها و آرزوهای دیرینه امام راحل - رَوْحَ اللَّهِ روحه و عطر الله رمسه - ایجاد اتفاق و اتحاد و وحدت بین گروههای مسلمان بود. او جدیت و کوشش فراوان داشت در: «اظهار یگانگی و عدم بروز و ظهور اختلاف و دوگانگی»، «رفع تشاجر و تنازع»، «ندادن اسلحه سرد و گرم به دست دشمن»، و «سرکوب کردن آنانکه با وسایل گوناگون به آتش اختلاف دامن می‌زنند و در صدند که به هر وسیله و بهانه کوچکی ایجاد نفاق و پراکندگی و تشتت بنمایند».

او به پیروی و متابعت از سلف صالح و پیشوایان پیشین، بر زنده کردن روزگار پرافتخار گذشته جدیت می‌فرمود، به امید آن که عقب افتادگی‌ها جبران گردد و شکستگیها التیام یابد، و عزت و عظمت از دست رفته بازآید و حکومت «لا اله الا الله، محمد رسول الله» در سراسر گیتی حکمفرما شود.

شالوده کار و زیربنای اصلی آن، اتحاد و اتفاق است «علیک بالجماعه»، فانما

ص: ۵۹

يَأْخُذُ الذُّبَّ مِنَ الْغَنَمِ الْقَاصِيَةَ.»

لذا مقرّر فرموده و امریه صادر کردند که شیعه عموماً و ایرانیان خصوصاً، در نماز جماعت برادران اهل سنت شرکت نمایند، و صفوف آنان را فشرده‌تر کنند، و در تمام احوال نماز، پیروی و متابعت داشته باشند و ... لیکن متأسفانه مشاهده می‌شود که عده‌ای از برادران ایرانی با آنکه - حسب الامر - در صفوف جماعت شرکت دارند و به این امر خطیر قیام و اقدام می‌نمایند، از جهت عدم آشنایی به مسائل و احکام نماز، تخلف بسیار دارند، تا آنجا که اگر در بین چندین هزار نفر جمعیت نماز گزار، دو نفر ایرانی باشد معلوم و مشخص می‌گردد. از این رو تصمیم بر آن شد که در این مختصر مسائلی چند از نجاست، طهارت، نماز و جماعت بیان گردد. امید است مورد توجه و عنایت خاص روحانیون عالیقدر کاروانها - دامت افاضاتهم - واقع گردد، و جماعت حجاج و معتمرین را به یاد گرفتن این مسائل و عمل نمودن به آن وادار کنند.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

مقدمه

اول: در اصطلاح فقها و اهل حدیث از اهل سنت و جماعت، لفظ «مندوب» و «مکروه» بجای «واجب» و «حرام» آورده شده است. دوم: در نقل مسائل، گاهی به لفظ «مستحب» آورده شده، که به معنای همان واژه اصطلاحی است ولی از آنجایی که در بین برادران اهل سنت دیده می‌شود که در عمل کردن به آن، بسیار مواظبت دارند، لذا در شمار مسائل مندرجه نقل شد.

مسألة (۱): يجوز رفع الحدث و إزالة النجاسات بسائر المایعات. (حلیة العلماء، ج ۱، ص ۷۱)

فذهب قوم إلى أن ما كان طاهراً، يزيل عين النجاسة، مایعاً كان أو جامداً، في أي موضع

ص: ۶۰

کانت، و به قال ابوحنیفه و أصحابه. (بدايةالمجتهد، ج ۱، ص ۸۵)  
ازاله نجاست و برطرف کردن آن به غیر آب، از مایعات، نیز جایز است.  
مسألة (۲): المنی طاهر فی الماء کان أو فی الجسد، أو فی الثوب، و لا تجب إزالته.

(المحلی لابن حزم، ج ۱، ص ۱۲۵)

المنی لیس بنجس. (کتاب الأم للشافعی، ج ۱، ص ۵۵)

منی پاک است و ازاله آن از بدن و جامه لازم نیست.

مسألة (۳): إذا بیل علی الأرض و کان البول رطباً مکانه، أو نشفته الأرض و کان موضعه یابساً فصب علیه من الماء ما یغمره حتی یصیر البول مستهلکاً فی التراب و الماء جاریاً علی موضعه کلها مزیلاً لریحه- الی قوله- فقد طهر ... و هكذا إذا کانت علیها عذرة، أودم، أو جسد نجس فزایل. (کتاب الأم للشافعی، ج ۱، ص ۵۲)

اگر زمینی که با بول یا سایر نجاسات، مانند مدفوع انسان یا خون نجس شده، اگر به مقداری آب ریخته شود که جریان پیدا کند و بوی نجس برطرف گردد، محل آن پاک می‌شود.

مسألة (۴): و مثل ذلك ما إذا کان الماء المتنجس فی طست أو قصبه ثم صب علیه ماء طاهر حتی سال الماء من جوانبه فانه یطهر علی الراجح و ان لم یخرج مثل المتنجس.

(الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۲)

اگر آب در طشت یا ظرف دیگر متنجس شد، در صورتی که آب پاک روی آن بریزند، بگونه‌ای که از اطراف ظرف لبریز شود، آب متنجس پاک می‌شود اگر چه به مقدار آن، از ظرف سرازیر نشود.

مسألة (۵): یصح الاستنجاء بالجامد النجس. (حلیة العلماء، ج ۱، ص ۲۱۱)

پاک کردن محل مدفوع بوسیله چیز نجس، در صورتی که خشک باشد، جایز است.

مسألة (۶): إذا وجد أحدکم ذلك (ای المذی) فلینضح فرجه بالماء و لیتوضأ وضوء الصلاة.

(المحلی لابن حزم، ج ۱، ص ۱۰۶)

أما الذی ینقض الوضوء و لا یوجب الغسل فهو البول و المذی و الودی.

(الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۷۹)

«مذی» (آبی که در ملاعبه با زن خارج می‌شود) و «ودی» (آبی که بعد از ادرار خارج

ص: ۶۱

می‌شود) نجس است، و وضو را باطل می‌کند.

مسأله (۷): کل نجاسة خارجة من البدن فانها تنقض الطهر، ك «الدم» اذا سال، و «القيء» اذا ملاء الفم. (حلیة العلماء، ج ۱، ص ۱۹۳)

القيء من كل مسلم او كافر حرام، يجب اجتنابه. (المحلی لابن حزم، ج ۱، ص ۱۹۱)

القسم الرابع من النواقض: هو ما يخرج من بدن الإنسان كالقيح الذي يخرج من الدم، او الدم الذي يخرج بسبب ذلك، او بسبب جرح او نحو ذلك، و كل ذلك نجس ينقض الوضوء.

(الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۸۶)

الحنفية قالوا: ان القيء نجس نجاسة مغلظة اذا ملاء الفم؛ بحيث لا يمكن امساكه، و لو كان مرة أو طعاماً أو ماءً. (الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۱۳)

گویند: خروج خون زیاد از بدن، یا چرک و خون از دمل، یا قی کردن در صورتی که دهان پر شود، چه آنکه طعام را قی کند، یا در اثر غلبه صفراء یا بواسطه غلبه رطوبت در مزاج، آب خارج شود، همه و همه نجس و لازم الاجتناب است، و وضو را باطل می‌کند.

مسأله (۸): اختلف العلماء في ايجاب الوضوء من لمس النساء باليد أو بغير ذلك من الأعضاء الحاسة- الى قوله- و ذهب آخرون الى ايجاب الوضوء من اللمس اذا قارنته اللذة، أو قصد اللذة، وقع بحائل أو بغير حائل، بأى عضو اتفق، و هو مذهب مالك و جمهور أصحابه.

(بداية المجتهد، ج ۱، ص ۳۸)

فمن قبل امرأته أو جسها بيده فعليه الوضوء. (كتاب الأم، ج ۱، ص ۱۵)

والحنابلة يقولون: انه ينقض مطلقاً، حتى لو لمس المتوضى امه أو اخته.

(الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۸۲)

نظر به اینکه فتوای پیشوایان اهل سنت در مسأله لمس و مس زن در کیفیت نقض وضو با آن، مختلف است، لذا سزاوار است که هنگام طواف و مقدمات طواف از گرفتن دست زن، و یا گذاشتن دست روی شانه او جداً خودداری شود.

مسأله (۹): القهقهة تنقض الطهر. (حلیة العلماء، ج ۱، ص ۱۹۵)

و فرض عليه ان لا يضحك و لا يتبسم عمدًا، فإن فعل بطلت صلاته. (المحلی، ج ۴، ص ۷)

الحنيفة قالوا: القهقهة في الصلاة تنقض الوضوء. (الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۸۷)

ص: ۶۲

خندیدن بصورت قهقهه موجب بطلان وضو و نماز است و لبخند (تبسم) به صورت عمد نماز را باطل می‌کند.  
مسأله (۱۰): قال مالک: من نام مضطجعاً أو ساجداً فعليه الوضوء، طويلاً كان النوم أو قصيراً، و من نام جالساً فلا وضوء عليه، الا ان يطول ذلك به.

و قال أبو حنيفة و أصحابه: لا وضوء إلا على من نام مضطجعاً. (بداية المجتهد، ج ۱، ص ۳۷)  
ذهب أبو حنيفة إلى انه لا ينقض النوم الوضوء الا ان يضطجع، أو يتكئ أو متوركاً على إحدى إيتيه، أو إحدى وركيه فقط، و لا ينقضه ساجداً أو قائماً أو قاعداً أو راكباً، طال ذلك أو قصر. (المحلى لابن حزم، ج ۱، ص ۲۲۴)  
و ان نام قاعداً مستویاً لم يجب عليه عنده الوضوء. (كتاب الأم، ج ۱، ص ۱۲)  
خواب به خودی خود شکننده وضو نیست، مگر در صورتی که احساس کند حدث و ریح از او خارج شده، و یا احتمال آن را بدهد. و آن در صورتی است که به پهلو یا پشت بخوابد.

مسأله (۱۱): الإسراف في صب الماء: فان كان موقوفاً على الوضوء منه؛ كالماء المعد للوضوء في المساجد، فان الإسراف فيه حرام. (الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۷۶)

اسراف و زیاده روی در آب‌هایی که در مساجد برای گرفتن وضو گذارده‌اند حرام است.

مسأله (۱۲): اتفق العلماء على أن ثلاثة من الاوقات منهي عن الصلاة فيها، و هي: وقت طلوع الشمس، و وقت غروبها، و من لدن تصلی صلاة الصبح حتى تطلع الشمس، و اختلفوا في وقتين: في وقت الزوال، و في الصلاة بعد العصر، و ذهب الشافعي إلى ان هذه الأوقات الخمسة كلها منهي عنه إلا وقت الزوال يوم الجمعة. (بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۰۴)

في كل وقت نهى عن الصلاة فيه: و هو بعد الفجر حتى تطلع الشمس، و بعد العصر حتى تغرب الشمس. (المغنى لابن قدامة، ج ۱، ص ۷۸۹، تحت رقم ۱۰۲۶)

در پنج وقت نماز خواندن حرام است:

۱- بعد از ادای نماز صبح تا موقع طلوع آفتاب.

۲- موقع طلوع آفتاب.

۳- موقع زوال ظهر قبل از انعقاد نماز جماعت، مگر در روز جمعه.

۴- بعد از ادای نماز عصر.

ص: ۶۳

۵- موقع غروب آفتاب.

مسأله (۱۳): الأوقات التي نهى عن الصلوة فيها، خمسة:

وقتان نهى عن الصلاة فيها لأجل «الفعل» و هما: بعد صلاة العصر حتى تصفر الشمس. و بعد الصبح حتى تطلع الشمس.

و ثلاثة نهى عن الصلاة فيها لأجل «الوقت»، و هي:

إذا طلعت الشمس حتى ترتفع. عند الاستواء حتى تزول.

و عند الإصفرار حتى تغرب.

و قال ابو حنيفة: في الأوقات التي نهى عن الصلاة فيها لاجل الوقت، لا يجوز ان يفعل فيها شيئاً من الصلوات الواجبة، سوى عصر يومه

عند اصفرار الشمس، و الوقتان اللذان نهى عن الصلاة فيها لاجل الفعل لا يجوز فيها فعل النوافل، و لا فعل المنذورة.

(حلية العلماء، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۰)

به فتواى أبى حنيفة: قبل از غروب آفتاب (يعنى وقتى كه آفتاب به زردى مايل مى شود) اگر نماز عصر را نخوانده است، فقط

مى تواند همان را بخواند، و به هيچ وجه نماز ديگر را نبايد بخواند.

و در بقيه وقت ها نمى تواند نماز بخواند، حتى نمازهاى مستحبى و نافله و نمازهاى كه نذر کرده باشد.

مسأله (۱۴): و السنة أن يقنت في صلاة الصبح، رواه الشافعي.

و قال ابو حنيفة: لا يسن القنوت في الصبح.

القنوت في الصبح بعد رفع الرأس من ركوع الركعة الثانية، سنة عند الشافعي بلا خلاف.

و اما غير الصبح من المكتوبات، فهل يقنت فيها؟ فيه ثلاثة أقوال:

الأول: إن نزلت بالمسلمين نازلة كخوف، أو قحط، أو وباء، أو جراد، أو نحو ذلك، قنتوا في جميعها و إلا فلا، و هو الصحيح المشهور

الذى قطع به الجمهور.

(حلية العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء، ج ۱، ص ۱۳۴)

قال ابو حنيفة و أصحابه: رفع اليدين للإحرام أولاً سنة لا فريضة، و منعوا منه في باقى الصلوات. (المحلى، ج ۴، ص ۸۷)

ص: ۶۴

و ذهب أبو حنیفه الى أنه: لا يجوز القنوت في صلاة الصبح، و إن القنوت إنما موضعه الوتر.

(بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۳۴)

خواندن قنوت در نماز (دست‌ها را مقابل صورت گرفتن و دعا خواندن) بگونه‌ای که در میان شیعه معمول و متداول است (گرفتن دو دست به صورت در رکعت دوم، قبل از رفتن به رکوع) در هیچیک از مذاهب چهارگانه اهل سنت متداول نیست. از این رو سزاوار است به منظور ایجاد همفکری و اتحاد، از بجا آوردن قنوت در نماز جماعت و فرادی خودداری شود.

مسألة (۱۵): اما المواضع التي يصلى فيها: فإن من الناس من أجاز الصلاة في كل موضع لا تكون فيه نجاسة. و منهم من استثنى الحمام و المقبرة و قال: هذا هو الثابت عنه عليه الصلاة و السلام، لانه قد روى النهي عنهما منفردين. و منهم استثنى المقبرة فقط.

(بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۲۰)

ان رسول الله - صلى الله عليه (و آله) و سلم - قال: الارض كلها مسجد إلا المقبرة و الحمام. (كتاب الأم، ج ۱، ص ۹۲)

قال أحمد: لا تصح الصلاة في المقبرة و ان كانت جديدة. (حلیة العلماء، ج ۱، ص ۵۹)

و كذلك ان صلى في المقبرة أو الحش و أو الحمام أو في أعطان الإبل، أعاد.

(المغنی، لابن قدامة، ج ۱، ص ۷۵۳، تحت رقم ۹۵۷)

و لا - يصلى في مقبرة لما روى ابو سعيد - رض - أن النبي - ص - قال: الأرض كلها مسجد إلا المقبرة و الحمام. (المجموع، ج ۳، ص

۱۵۷)

آقایان حجاج و معتمرین از به جا آوردن نماز در بقیع - در مدینه طیبه - و در حجون - در مکه معظمه - و سایر قبرستانها، جداً خودداری فرمایند.

مسألة (۱۶): من كان في المسجد فاندفع الأذان (ای شرع فيه) لم يحل له الخروج.

(المحلی لابن حزم، ج ۳، ص ۱۴۷)

ولا يجوز الخروج من المسجد بعد الأذان إلا العذر.

(المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۴۵۴، تحت رقم ۵۶۱)

پس از شروع اذان، خارج شدن از مسجد جایز نیست، مگر در صورتی که عذر موجه باشد.



ص: ۶۵

مسأله (۱۷): من سمع المؤذن فليقل كما يقول المؤذن من أوّل الأذان الى آخره، حاشا قول المؤذن: «حى على الصلاة»، «حى على الفلاح».

فاذا قال المؤذن: «حى على الصلاة»، قال: «لا حول ولا قوة الا بالله».

و اذا قال: «حى على الفلاح»، قال: «لا حول ولا قوة الا بالله» (المحلى لابن حزم، ج ۳، ص ۱۴۸)

قال الشافعى: فيجب لكل من كان خارجاً من الصلاة: من قارى أو ذاكر أو صامت، أو متحدث، أن يقول كما يقول المؤذن، و فى «حى على الصلاة» «حى على الفلاح» «لا حول ولا قوة الا بالله» (كتاب الأم، ج ۱، ص ۸۸)

والمستحب لمن سمع المؤذن ان يقول مثل ما يقول، الا فى الحيعلة، فانه يقول: «لا حول ولا قوة الا بالله» (حليّة الاولياء، ج ۱، ص ۴۵)

والمستحب لمن سمع المؤذن، أن يقول مثل ما يقول إلفى الحيعلتين، فانه يقول: «لا حول ولا قوة إلبالله العلى العظيم» (المجموع، ج ۳، ص ۱۱۵)

سزاوار است (واجب است) هر يك از جمله‌هاى اذان را كه مؤذن ندا مى دهد، شنونده هم در هر جا و در هر حال كه هست، همان جمله را بگويد، مگر در دو جمله «حى على الصلاة» و «حى على الفلاح» كه بجای آن بگويد: «لا- حول و لا- قوة الا- بالله العلى العظيم».

مسأله (۱۸): رفع اليدين للتكبير مع الإحرام فى أول الصلاة فرض، لا تجزى الصلاة إلبه.

(المحلى لابن حزم، ج ۳، ص ۲۴۳)

رفع اليدين حذو المنكبين عند تكبيرة الإحرام مندوب، و فيما عدى ذلك مكروه.

(الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۵۰)

ذهب أهل الكوفة: ابو حنيفة و سفيان الثورى و سائر فقهاءهم إلى أنه لا يرفع المصلى يديه إلا عند تكبيرة الإحرام فقط. (بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۳۶)

و قال ابو حنيفة و الثورى: لا يرفع يديه إلفى تكبيرة الإفتتاح. (حليّة الاولياء، ج ۲، ص ۱۱۶)

مقصود از «مندوب» و «مكروه» در اصطلاح «واجب» و «حرام» است.

\*\*\* هنگام گفتن تكبيرة الإحرام در نماز، بلند كردن دست‌ها تا برابر سينه يا گوشها واجب است و نماز بدون آن مجزى نيست. و در ساير تكبيرهاى نماز از قبيل تكبير قبل از ركوع و

ص: ۶۶

بعد از آن و همچنین در سجده‌های نماز، بلند کردن دست‌ها حرام است.

مسأله (۱۹): و السنه ان یرفع یدیه فی تکبیره الاحرام حذو منکبیه، و هو قول مالک. و قال أبو حنیفه: یرفعهما حیال أذنیه، و یتبث مرفوعتین حتی یرغ من التکبیر ثم یحطمهما.

(حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۹۵)

و یرکون ابتداء الرفع مع ابتداء التکبیر، و انتهائه مع انتهائه. (المجموع، ج ۳، ص ۳۰۷)

مالک گفت: مستحب است نمازگزار هنگام گفتن تکبیره الاحرام نماز، دست‌ها را تا برابر شانه‌ها بلند کند، و اول بلند کردن دست‌ها در اول گفتن تکبیره الاحرام و آخر آن موقع رسیدن دست برابر شانه باشد.

و ابو حنیفه گفته: دست‌ها را تا برابر گوش بلند کند، و شروع به گفتن تکبیره الاحرام نماید، و دست‌ها برابر گوش باشد تا تکبیره الاحرام تمام شود سپس دست‌ها را پایین آورد.

مسأله (۲۰): أما قول «آمین» یقوله الإمام و المنفرد ندباً و سنه، و یقولها المأموم فرضاً و لابد.

(المحلی لان حزم، ج ۳، ص ۲۶۲)

فإذا فرغ من الفاتحه (أَمَّنْ) و التأمین سنه یجهر. (حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۷)

فإذا فرغ الإمام قراءة أم القرآن، قال: آمین و رفع بها صوته لیقتدی بها من خلفه.

(کتاب الأم، ج ۱، ص ۱۰۹)

گفتن «آمین» بر مأموم واجب است.

مسأله (۲۱): اختلفوا فی قرائه «بسم الله الرحمن الرحيم» فی افتتاح القرائه فی الصلاة. فممنع ذلك فی الصلاة المكتوبه، جهراً كانت أو سراً.

و قال ابو حنیفه: یقرئها مع ام القرآن فی کل رکعه سراً. (بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۲۶)

قال ابو حنیفه و مالک و داود: لیست من فاتحه الكتاب، ولا من سائر السور غیر النمل، و هی بعض آیه فی النمل. (حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۳)

قال الشافعی: «بسم الله الرحمن الرحيم» الآیه السابعه، فان ترکها أو بعضها لم تجزه الركعه التي ترکها فيها. (کتاب الأم، ج ۱، ص ۱۰۷)

در نمازهای جهریه و اخفاتیه (در نمازهای پنجگانه) در جماعت و فرادی «بسم الله الرحمن الرحيم» بطور سزی و آهسته خوانده شود.

ص: ۶۷

مسأله (۲۲): یُسَنُّ وضع اليد اليمنی علی اليسری تحت سرته أو فوقها، و هو سنه باتفاق ثلاثه من الأئمة، و قال المالکیه: انه مندوب. (الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۵۱)

نظر به این که هیچ یک از ائمه اهل سنت قائل به وجوب دست روی دست گذاردن در حال نماز نشده‌اند، لذا ترک کردن تکتف مانعی ندارد.

مسأله (۲۳): لا یحل للمصلی ان یرفع بصره الی السماء، و لا عند الدعاء فی غیر الصلاة ایضاً. (المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۱۵)

نظر کردن به طرف بالا در حال نماز، و همچنین در حال دعا کردن، جایز نیست.

مسأله (۲۴): لا یمسح الحصا أو ما یسجد علیه، إلأمره واحده، و ترکها أفضل، و لكن یسوی موضع سجوده قبل دخوله فی الصلاة. (المحلی، ج ۴، ص ۷)

در بیابان، و در بین راه مدینه طیبه و مکه معظمه، و سایر اماکن، قبل از شروع به نماز، محل سجده را آماده کنید سپس شروع به نماز نمایید که در بین نماز محتاج به تسویه و صاف کردن محل سجده نباشید.

مسأله (۲۵): من تعمد فرقة أصابعه أو تشبیکها فی الصلاة بطلت صلاته.

(المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۴۹)

در حال خواندن نماز، انگشتان را داخل یکدیگر نمودن، و به صدا درآوردن آنها موجب بطلان نماز است.

مسأله (۲۶): أیما رجل صلّى خلف الصف بطلت صلاته، و فرض علی المأمومین تعديل الصفوف الأول فالأول، و التراص فیها، و المحاذاة بالمناكب و الأرجل.

(المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۵۳)

أجمع العلماء علی أن الصف الأول مرغّب فیهِ، و كذلك تراس الصفوف و تسويتها لثبوت الأمر بها عن رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - (بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۵۲)

و ینبغی للقوم اذا قاموا الی الصلاة یتراصوا، و یسدوا الفرج، و یسوا بین مناکبهم فی الصفوف. (الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۴۳۲)

آقایان حجاج و معتمرین کاملاً مواظبت نمایند:

اولاً: تنها در صف نایستند مگر آنکه بلافاصله شخص دیگری در کنارشان بایستد.

ص: ۶۸

ثانیاً: صف نماز باید کاملاً فشرده باشد، سر انگشتان، پاها و شانه‌ها برابر و مساوی یکدیگر قرار بگیرد.

مسأله (۲۷): من تختم فی السبابة، أو الوسطی، أو الإبهام، أو البنصر - الأ - الخنصر وحده - و تعمد الصلاة كذلك، فلا صلاة له. (المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۵۰)

در حال نماز در صورتی که انگشت در دست دارید، فقط در انگشت کوچک باشد و در سایر انگشتان نباشد.

مسأله (۲۸): الحنیفة قالوا: یقوم عند قول المقیم «حی علی الفلاح».

(الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۲۳)

قال أبو حنیفة و الثوری: اذا قال المؤذن «حی علی الصلاة» قاموا فی الصف.

(حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۱)

و یستحب أن یقوم الی الصلاة عند قول المؤذن «قد قامت الصلاة».

(المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۵۳۸، تحت رقم ۶۳۷)

بهتر آنست موقعی که گوینده اقامه گفت «حی علی الفلاح» برای نماز جماعت برخیزد.

مسأله (۲۹): یحرم المرور بین یدی المصلی و لو لم یتخذہ ستره. (کتاب الأم، ج ۱، ص ۲۷۲)

و من مر بین یدی المصلی فلیرده. (المغنی لابن قدامة، ج ۲، ص ۷۶، تحت رقم ۱۲۱۹)

یحرم المرور بین یدی المصلی و لو لم یتخذہ ستره بلا عذر، كما یحرم علی المصلی أن یتعرض بصلاته لمرور الناس بین یدیہ، بأن

یصلی بدون ستره بمكان یكثر فیہ المرور ان مرّ بین یدیہ أحد، فیاثم بمرور الناس بین یدیہ بالفعل لا بترك السترة فلو لم یمر أحد لا

یاثم، لأنّ اتخاذ السترة فی ذاته لیس واجباً. (الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۷۲)

اتفق الجمهور علی کراهیة المرور بین یدی المصلی، لما جاء فیہ من الوعد فی ذلك و لقوله - علیه الصلاة و السلام - فیہ: فلیقاتله فأنه

شیطان. (بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۸۴)

راه رفتن و عبور از بین محل ایستادن نماز گزار و محل سجده او، حرام است. در این مسأله مراعات بسیار لازم است و در نزد اهل

سنت با اهمیت فراوان تلقی شده و در بعضی از روایات اهل سنت آمده: «إنه شیطان فامنعه فإنّ أبی فقاتله.»

مسأله (۳۰): لا یحل للمصلی ان یفترش ذراعیه فی السجود. (المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۲۱)

ص: ۶۹

مکروهات الصلاة: و منها افتراش ذراعیه، ای مدها کما یفعل السبع.

(الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۷۵)

و یتجب أن یجافی مرفقیه عن جنبیه. (المجموع، ج ۳، ص ۴۲۹)

سزاوار نیست نماز گزار آرنج را روی زمین بگذراد؛ بلکه خوب است آنها را بالا نگاه دارد.

مسألة (۳۱): من سلم علیه و هو فی الصلاة ردّ بالإشارة بیده أو برأسه. (حلیة العلماء، ج ۲، ص ۱۵۵)

اگر کسی در حال نماز سلام کرد، جواب او باید با اشاره، به وسیله سر یا دست باشد.

مسألة (۳۲): من زوحم یوم الجمعة أو غیرها فلم یقدر علی السجود علی ما بین یدیه فلیسجد علی رجل من یدیه، أو علی

ظهره، و یجزیه. (المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۸۳)

و یتستنی من ذلك (ای الارتفاع فی حال السجدة) مسألة قد تقضى بها الضرورة عند شده الزحام، و هی سجود المصلی علی ظهر

المصلی الذی أمامه، فإنه یصح بشروط ثلاثة.

(الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۳۳)

اگر بواسطه کثرت و فشردگی جمعیت در نماز جماعت- در روز جمعه یا غیر آن- ممکن نشد که روی زمین سجده کنید، می توانید

روی پاها و یا به پشت شخصی که در جلوی شما نماز می خواند سجده نمایید.

مسألة (۳۳): اختار قوم اذا كان الرجل وتر من صلاته، ان لا ینهض حتی یتوی قاعداً و اختار آخرون ان ینهض من سجوده نفسه.

(بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۴۰)

پس از سجده دوم از رکعت اول، و سجده دوم از رکعت سوم، لازم است فوراً و بی درنگ از سجده برخاستن به قیام و ایستادن، و

جلسه استراحت را ترک کردن.

مسألة (۳۴): ثم یسجد و هو فرض، و یکبر عند الهوی. (حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۲۰)

و اذا هوی لیسجد ابتداءً بالتکبیر قائماً، ثم هوی مع ابتدائه حتی یتهی إلى السجود و قد فرغ من آخر التکبیر. (کتاب الأم، ج ۱، ص

۱۱۰)

ثم یکبر للسجود، و لا یرفع یدیه، و یکون ابتداءً تکبیره مع ابتداء الخطاطة و انتهائه مع انتهائه. (المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۵۸۹،

تحت رقم ۷۱۶)

پس از رکوع به سجده رود، و در موقع سرازیر شدن، تکبیر بگوید. بدون اینکه برای

ص: ۷۰

گفتن تکبیر دست‌ها را بالا برد، ابتدا گفتن تکبیر در ابتدای سرازیر شدن و انتهای آن موقع رسیدن به سجده باشد. مسأله (۳۵): فان كان مأموماً لم يزد على قول: «ربنا و لك الحمد» و موضع قول: «ربنا و لك الحمد» في حق الإمام و المنفرد بعد الإعتدال من الركوع.

(المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۵۸، تحت رقم ۷۰۸۱ و ص ۵۸۶، تحت رقم ۷۰۹۱)

مأموم یا منفرد در نماز جماعت یا فرادی پس از برخاستن از رکوع و اعتدال، فقط بگوید: «ربنا و لك الحمد». مسأله (۳۶): اذا قضی سجدته الثانية نهض للقيام مكبراً، و التكبير واجب في إحدى الروایتين. (المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۶۰۶، تحت رقم ۷۳۸)

ثم يرفع رأسه مكبراً. كان - ص - اذا رفع رأسه من السجدة استوى قائماً بتكبيره. (المجموع، ج ۳، ص ۴۴۰)

در سجده دوم از رکعت اول، و سجده دوم از رکعت سوم. در موقع برخاستن به قیام، تکبیر بگوید.

مسأله (۳۷): قال اصحابنا: لا تكره الصلاة، على الصوف، و اللبود، و البسط، و الطنافس، و جميع الأمتعة. (المجموع، ج ۳، ص ۱۶۴) و تجوز الصلاة على ما اتخذ من شعر أو صوف، او و بر.

و قالت الرافضة: لا تجوز الصلاة إلا على ما اخرجته الأرض من قطن أو كتان أو قصب أو حشيش. (حلیة العلماء، ج ۱، ص ۶۰) لا بأس بالصلاة على الحصير و البسط من الصوف و الشعر و الوبر و الثياب من القطن و الكتان و سائر الطاهرات. (المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۷۶۰، تحت رقم ۹۷۲)

به همه اشیاء اعم از خوردنی، پوشیدنی، گیاه، پشم، مو، کرک و هر چیزی که پاک باشد جایز است سجده نمودن، و فقط به چیزهای نجس سجده کردن جایز نیست.

مسأله (۳۸): قال ابو حنیفة: يجوز السجود على كور العمامة، و به قال مالك و أحمد و زاد أبو حنیفة، فقال: اكره ان يسجد على يديه، فان سجد عليها أجزئه - الى ان قال - و يقول:

«سبحان ربِّي الأعلى» ثلاثاً. (حلیة العلماء، ج ۲، ص ۱۲۲)

ص: ۷۱

والمستحب ان يقول: «سبحان ربّي الأعلى» ثلاثاً. (المجموع، ج ۳، ص ۴۳۲)

أبو حنيفة گفته است: در صورتی که یک طرف عمامه آزاد باشد و دور سر پیچیده نشده باشد، می‌توان به همان طرف آزاد سجده کرد، و سجده کردن به پشت دست کراهت دارد ولی اگر سجده به پشت دست نمود، مجزی است.

و در سجده سه مرتبه بگوید: «سبحان ربی الاعلی».

مسألة (۳۹): قال ابو حنيفة: إذا حنى ظهره قليلاً كفى، و لا- تجب الطمأنينة، و يقول: «سبحان ربّي العظيم». (حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۱۷)

مذهبنا انه يجب ان يحنّى بحيث تنال راحته ركيبته، و تجب الطمأنينة فى الركوع والسجود، و الإعتدال من الركوع و الجلوس بين السجدين، و بهذا كله قال مالك و احمد و داود. (المجموع، ج ۳، ص ۴۱۰)

والمستحب ان يقول: «سبحان ربّي العظيم» ثلاثاً. (المجموع، ج ۳، ص ۴۱۱)

أبو حنيفة گفته: در رکوع، اندک خم شدن کفایت می‌کند و آرامش بدن در حال رکوع لازم نیست، ولی دیگران چون مالک و احمد گفته‌اند: در رکوع، بقدری خم شود که دستها به زانو برسد، و بدن آرامش پیدا کند، و سه مرتبه بگوید: «سبحان ربّي العظيم».

مسألة (۴۰): ولا- يصلّى فى قارعة الطريق. قال- ص- سبع مواطن لا تجوز فيها الصلاة، و ذكر قارعة الطريق، و لانه يمنع الناس من الممر، و ينقطع خشوعه بممر الناس.

(المجموع، ج ۳، ص ۱۶۲)

در کنار راه و محل رفت آمد مردم نماز خوانده نشود.

مسألة (۴۱): و السنة أن ينظر إلى موضع سجوده، و قال الشافعي: إن رمى بصره أمامه كان حقيقاً و الخشوع أولى، و هو قول أبي حنيفة. (حلیة العلماء، ج ۲، ص ۹۷)

سنت مؤکد است که در حال قیام نماز، به سجده گاه خود نگاه کند.

مسألة (۴۲): فإذا جلس للتشهد الأخير تورك، فنصب رجله اليمنى، و جعل باطن رجله اليسرى تحت فخذه، و يجعل اليته على الأرض. (المغنى لابن قدامة، ج ۱، ص ۶۱۲، تحت رقم ۷۴۹)

و السنة فى هذا القعود ان يكون متوركاً، فيخرج رجله من جانب الأيمن و يضع اليته على الأرض. (المجموع، ج ۳، ص ۴۶۳)

ص: ۷۲

در آخرین تشهد نماز (تورک) لازم است؛ یعنی پای راست را آزاد کند و کف پای چپ را زیر ران راست قرار دهد، و نشیمن‌گاه را روی زمین بگذارد.

مسأله (۴۳): أجمع العلماء علی الاسرار بالشهادتین، و کراهة الجهر بهما.

(المجموع، ج ۳، ص ۴۶۳)

در تشهد نماز آهسته خواندن شهادتین (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله) را تمام علما گفته‌اند.

و بلند خواندن آن مکروه است.

مسأله (۴۴): المشهور فی المذهب ان عزائم سجود القرآن أربع عشرة سجدة و هو قول أبي حنيفة و الشافعي. (المغنی لابن قدامة، ج

۱، ص ۶۸۳، تحت رقم ۷۴۹)

مطابق فتوای ابو حنیفه و شافعی: در چهارده سوره از سوره‌های قرآن سجده واجب است.

لذا آقایان حجاج و معتمرین مواظب باشند در صورتی که در مسجد الحرام و یا مسجد النبی اشتغال به قرائت قرآن دارند، در جاهایی از آن حاشیه به کلمه «سجده» برخورد کردند، از سجده کردن کوتاهی نمایند.

مقدمه

از نقل مسائل گذشته دو مطلب معلوم شد:

۱- بیشتر علمای اهل سنت، فقط تکبیرة الاحرام اول نماز را واجب دانسته‌اند، و بقیه تکبیرها- از قبیل تکبیر رکوع و سجود و برخاستن از سجده- را واجب ندانسته‌اند و می‌گویند مندوب یا مستحب است.

۲- دست بلند کردن برابر شانه‌ها، و یا برابر گوش‌ها را در تکبیرة الاحرام دانسته‌اند، و در غیر آن را اختلاف دارند و بعضی از علما جایز ندانسته‌اند.

از این مقدمه معلوم می‌شود:

چیزی که بعنوان استحباب در بین شیعه متداول است، و در بعض روایات جزء تعقیبات نماز گفته شده، که پس از سلام نماز دست‌ها را بلند کنند، و سه مرتبه «الله اکبر» بگویند از دو جهت که در مقدمه اشاره شد با نظریه اهل سنت مخالف است و آن را

بدعت و حرام می‌دانند.



ص: ۷۳

خصوصاً با آنچه در بین بعضی از اهل سنت گفته شده که می‌گویند: روافض بعد از نمازشان سه مرتبه دست‌ها را بلند می‌نمایند و می‌گویند: «خان‌الأمین!» و اشخاص مغرض و سودجو و بی‌سواد این پیرایه را به شیعه و پیروان اهل بیت - صلوات الله علیهم اجمعین - بسته‌اند، و بدین وسیله تنور خود را گرم و آتش فتنه را مشتعل و ایجاد نفاق می‌نمایند. لذا واجب و لازم است که حتماً و جزماً بعد از ادای نماز جماعت و یا نماز فرادی از گفتن سه مرتبه «الله اکبر» خودداری نموده، و بهانه به دست دیگران ندهند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم. والسلام علی من اتبع الهدی

مسألة (۴۵): الفاظ الأذان، هی: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر. أشهد أن لا اله إلا الله، أشهد أن لا اله إلا الله. أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله. حیّ علی الصلاة، حیّ علی الصلاة. حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح. الله أكبر، الله أكبر. لا اله إلا الله.

هذه الصیغَةُ متفق عليها بین ثلاثة من الأئمة.

و یزاد فی اذان الصبح بعد «حی علی الفلاح»، «الصلاة خیر من النوم» مرتین ندباً، و یکره ترک الزیادة باتفاق.

در اذان نماز شبانه روز، فقط آنچه متداول بین اهل سنت است باید گفته شود، و جمله «اشهد ان علیاً ولی الله» واجب و لازم است که گفته نشود، و نیز جمله «حی علی خیر العمل» را هم نباید در اذان و اقامه آورد.

یک نصیحت دوستانه

متن حدیث از «من لا یحضره الفقیه»:

و قال الصادق - علیه السلام - : «اول ما یظهر القائم - علیه السلام - من العدل: ان ینادی منادیه، أن یسلم أصحاب النافلة لأصحاب الفریضة الحجر الأسود و الطواف بالبيت.»

(الکافی، ج ۴، ص ۴۲۷، باب نوادر الطواف، الحدیث ۱)

(من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱۰، فی نوادر الحج، الحدیث ۲۵)

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

اولین عدل را که قائم آل محمد - علیه السلام - پس از ظهورش بدان امر می‌فرماید:

ص: ۷۴

حسب الأمر گویندگان اعلام می‌دارند: کسانی که اراده طواف مستحب دارند، و یا قصدشان استلام حجرالاسود می‌باشد لازم است مکان را جهت آنان که طواف واجب بر عهده‌شان می‌باشد واگذار نمایند، و از مزاحمت به آنان خودداری کنند.

زائر عزیز!

مسجدالحرام باب رحمت پروردگار عالمیان می‌باشد.

در این اقیانوس پهناور و بی‌پایان درهای غیرمتناهی و بی‌شمار از رحمت و نعمت دنیوی و اخروی بی‌حدّ و حساب بسوی بندگان باز است تا جایی که اگر بطور ساده هم بنشیننی و به کعبه معظمه تماشا کنی، آنهم یکی از همان درهای لطف و عطف و مرحمت به بندگان است که اجر و مزدهای گوناگون در آنست، و می‌توانی در همان اندک نشستن و به یاد عظمت خداوند منان به کعبه نظر افکندن، با دامن پر برخیزی و تأمین آتیه خود و تمام بستگان را نموده، و جبران گذشته‌ها را بنمایی.

سزاوار نیست در این چند روزی که در مکه معظمه مشرف هستی کاری انجام دهی که خلاف عدل و انصاف باشد.

چرا این عدل دادگستر جهان امام زمان را انجام نمی‌دهی.

چرا ایجاد مزاحمت برای عده‌ای که در میان آنها مردان و زنان پیر و فرسوده، و اشخاص ضعیف و ناتوان هستند می‌نمایی.

چه خوب است از این عدل که حسب الأمر امام عصر اعلام می‌گردد، همین الآن با آغوش باز استقبال شود.

چه خوب است که از در انصاف وارد شده، و از بجا آوردن طواف مستحب، بویژه هنگام هجوم جمعیت، صرف نظر نمایی، و زمینه

را برای آنان که طواف واجب بر ذمه دارند، رها نمایی.

و من الله التوفیق و الإستعانه

## جدال در حجّ

علی حجّتی کرمانی

جدال / گفتن: «لا و الله» و «بلی و الله»، و یکی از محرمات احرام است.

به دلیل آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره: «.. فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج» و روایات ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، باب ۳۲، از ابواب «تروک الاحرام» کتاب «وسائل الشیعه» شیخ حر عاملی - ره - (۱) که مضامین مشترک آنها چنین است:

امام - ع - در پاسخ شخصی که پیرامون شرایط صحت احرام، می پرسد، می فرماید:

«آنگاه که مُحرم گشتی بر تو باد به تقوای الهی و یاد خداوند و سخن اندک مگر در مسیر خیر و نیکویی؛ زیرا کمال حج و عمره آن است که انسان زبان خود را (مگر در کلام خیر) محفوظ نگاه دارد، خدای - عزوجل - می فرماید:

«الحجّ أشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج» (۲)

..... و «جدال» عبارت است از خوردن سوگند، بدین شکل: «لا والله» و «بلی والله» ...»

۱- ج ۹، ص ۱۰۸، من منشورات المکتبه الاسلامیه بطهران.

۲- بقره: ۱۹۷

ص: ۷۶

ابوعبدالله، محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید (۴۱۳ ه. ق.) در کتاب خود، ضمن بر شمردن برخی از محرمات احرام، می‌نویسد: «و محرم باید از «جدال» بپرهیزد، که عبارت است از قول شخص که (سوگند یاد می‌کند): «والله ما كان كذا»؛ «به خدا سوگند چنین چیزی نبود و یا آن کار انجام نگرفت» و «والله ليكونن كذا»؛ «سوگند به خدا آن واقعه انجام پذیرفت و یا آن چیز قطعاً وجود داشت...» (۱) و آنگاه در ذیل آیه شریفه: «... و لا فسوق و لا جدال...» این چنین اظهار نظر می‌کند:

«يعني الكذب و غيره من معاصي الله - عزوجل - و الجدال هو اليمين على ما يتناه ...» (۲)

و نیز «ابوجعفر شيخ الطائفة، طوسی» (۳۸۵ - ۴۶۰ ه. ق.)، در زمینه «تروك احرام»، جدال را در شمار محرمات احرام آورده و فتوای به حرمت آن می‌دهد:

«و يحرم ايضاً عليه ... الجدال و هو قول الرجل: لا والله و بلى والله» (۳)

«مولانا مقدس اردبیلی» (۹۹۳ ه. ق.) ضمن این که مفهوم «جدال» را به همان معنای مشهور؛ یعنی لا والله و بلى والله گرفته است، می‌گوید: «آنطور که از ظاهر روایات و اقوال فقها مستفاد می‌گردد، سوگند مزبور اعم از این که صادق باشد، یا کاذب و اعم از این که هر دو قسم را بر زبان آورد و یا تک تک آن دو را، از محرمات احرام می‌باشد. وی این رأی را مشهور میان اصحاب دانسته (۴) و آنگاه از «قاضی» در تفسیر «... و لا جدال» نقل کرده، مراد این است که با خدمتکاران و دوستان هم سفر خویش به مرء و جدال و دعوا پردازد؟ بدین مفهوم که در حج و در حال احرام نباید با خصومت و دشمنی و ناسزا و انتقامجویی و غضب و لجابت، حضور داشته باشند.»

شیخ طبرسی در «مجمع البيان» نظریه فوق را ذکر نموده و آن را به «ابن عباس» و «عبدالله بن مسعود» و «حسن» نسبت داده است. (۵) «مقدس اردبیلی» قول ضعیف و غیر مشهور دیگری را نیز در ذیل تفسیر جمله: «ولا جدال في الحج» آورده است که برخی گفته‌اند: نفی جدال؛ یعنی نفی خلاف و تردید در مناسک و یا اوقات حج می‌باشد! و چنین مفهومی نشأت گرفته از یک واقعه تاریخی است که گویا: قریش با سایر قبایل عرب از در مخالفت برخاسته و در «مشعر الحرام» وقوف می‌کردند و حال آن که سایرین در «عرفه»! .. و یا این که ماهها را فراموش نموده، در یک سال حج را

۱- المقنعه، فخر الشیعه، شیخ مفید- ره- مؤسسه النشر الاسلامی .. بقم المشرفه، ط ۲، ص ۳۹۸

۲- همان؛ یعنی دروغ و تمامی نافرمانیهای الهی، و جدال همان سوگند است بدان نحو که بیان داشتیم؛ یعنی در شکل: «والله ما كان ...» و یا «والله ليكونن كذا» ...

۳- النهاية في مجرد الفقه والفتاوى / شيخ الطائفة ابي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي / انتشارات قدس محمدی- قم، ص

۲۱۹

۴- زبده البيان في احكام القرآن / مولانا احمد بن محمد الشهير بالمقدس الاردبيلي / تحقيق و تعليق: محمد الباقر البهودي / ناشر:

المكتبة المرتضوية- تهران / ص ۲۶۵

۵- همان / ص ۲۶۶

ص: ۷۷

مقدم داشته و در سال دیگر مؤخر؟! فقیه محدث «قطب الدین راوندی» (۵۷۳ ه. ق.) ضمن این که واژه «جدال» را به مفهوم «مخاصمه» گرفته است، در تفسیر آیه شریفه: «... ولا جدال فی الحج»، می‌نویسد.

«فالذی رواه أصحابنا انه قول «لا والله» و «بلی والله» صادقاً و کاذباً...» (۱) و سپس دو قول غیر مشهوری را که «مقدس اردبیلی» نیز آورده بود، نقل می‌کند. (۲) صاحب کتاب «روائع البیان، تفسیر آیات الاحکام من القرآن» می‌نویسد:

«شارع مقدس، بسیاری از چیزها را بر محرم، حرام فرموده که برخی از آنها به وسیله کتاب (قرآن کریم) اثبات شده، و پاره‌ای دیگر به وسیله سنت...» (۳) سپس سه چیز؛ «جماع و انگیزه‌های آن»، «ارتکاب سیئات و نزدیکی به معاصی» و «مجادله و مخاصمه با دوستان و خدمه و دیگران» را، در ردیف محرمانی بر شمرده که اصل در تحریم آنها آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره می‌باشد (۴)....

شیخ الفقها محمد حسن نجفی، صاحب جواهر ۱۲۶۶ ه. ق.) دلایل چهارگانه کتاب و سنت و اجماع منقول و اجماع محصل را برهان حرمت «جدال» محرم گرفته است و پس از آن که «جدال» را به همان مفهوم مشهور: «لا والله و بلی والله» (۵) معنا کرده، این سخن را که در لغت عرب، «جدال» به مفهوم «بمین / سوگند» نیامده است، به هیچ انگاشته و می‌نویسد:

«هیچ منعی نیست که واژه ای در عرف شرع اقتضای معنایی را داشته باشد، که در وضع لغوی اقتضای چنین مفهومی نباشد...» (۶)

آنگاه پس از نقل اقوال و پژوهشی در خور یک فقیه سترگ به این نتیجه می‌رسد که:

آن جدالی از محرمان احرام بشمار می‌آید که قسم به نام خدا باشد، آن هم با صیغه ای مخصوص. پس مطلق سوگند و یا مطلق قسم خوردن به نام خدا، منهای صیغه و شکل مخصوص، از محرمان احرام نیست. (۷) امیرا فقیه شهیر معاصر، امام خمینی - ره - هر گونه سوگندی را با لفظ جلاله، در هر لغت و زبان و صیغه و شکلی که مرادف «لا والله» و «بلی والله» باشد و سوگند دهنده و یا سوگند خورنده در مقام اثبات و یا نفی چیزی باشد، از مصادیق «جدال» شمرده و از محرمان احرام دانسته‌اند و بنا بر احتیاط، سایر «اسماء الله»، چون «رحمان» و «رحیم» و «خالق السماوات»، را به «لفظ جلاله/ والله یا بالله و یا تالله» ملحق نموده و آخر الأمر این چنین فتوا می‌دهند:

- ۱- فقه القرآن، قطب الدین ابی الحسن سعید بن هبه الله الراوندی، ج ۱، ص ۲۸۴، من مخطوطات مکتبه آیه الله المرعشی العامه.
- ۲- تحت عنوان: «وللمفسرين فيه قولان...» ر. ک. به: همان، ص ۲۸۴
- ۳- روائع البیان تفسیر آیات الاحکام من القرآن، محمد علی الصابونی، الاستاذ بکلیه الشریعه. بمکه المکرمة، ط ۳، ۱۴۰۰ ه.، ج ۱، ص ۲۵۵، مؤسسه مناهل العرفان، بیروت.
- ۴- وی پس از نقل آیه شریفه «الحج أشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج..» روایت ذیل را از صحیح بخاری نقل می‌کند: «ان النبی ص قال: من حج فلم یرفث، ولم یفسق، رجع من ذنوبه کیوم ولدته امه.»
- ۵- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، امام المحققین الشیخ محمد حسن النجفی، ج ۱۸، کتاب الحج/ فی حرمة الجدال علی المحرم، ص ۳۵۹/ دارالکتب الاسلامیه، مرتضی آخوندی.
- ۶- همان، ص ۳۶۱: «... لأنه ليس يمتنع ان يقتضى العرف الشرعى ماليس فى الوضع اللغوى.»
- ۷- همان، ص ۳۶۴

ص: ۷۸

«سوگند به غیر «الله» از دیگر مقدسات، داخل در مفهوم «جدال» نیست و بنابر این از تروک و محرمات احرام بشمار نمی‌آید.» (۱) و در مسأله ۲۷ باب «تروک الاحرام» بطور صریح فتوای می‌دهند:

«در مقام ضرورت و برای اثبات حق و یا ابطال باطلی، هرگونه سوگند ولو سوگندی که از مصادیق «جدال» و با لفظ جلاله باشد، جایز است.» (۲) نکاتی پیرامون آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره:

بسیاری از مفسران بر آنند که مفاهیم: «فلارفث»، «ولافسوق» و «لاجدال» در برگیرنده تمامی محرمات احرام است. «امام فخر رازی» در تفسیر کبیر خود می‌نویسد:

«... این که پروردگار متعال واژه‌های سه گانه فوق (رفث، فسوق و جدال) را یادآور فرموده، حکمت آن این است که: در علوم عقلی به اثبات رسیده که چهار نیرو در وجود انسان به ودیعت گذارده شده است:

۱- نیروی شهوانی بهیمی.

۲- نیروی غضب سبعی.

۳- نیروی وهمی شیطانی.

۴- نیروی عقلی ملکی.

و هدف از تشریح تمامی عبادات اسلامی، غلبه بر قوای شهوانی و غضبی و وهمی، می‌باشد. پس، «فلارفث» رمز پیروزی بر نیروهای شهوانی و «لافسوق» سرّ غلبه بر غریزه غضب (که موجب تمرد و گستاخی و خشم می‌گردد)، و «لاجدال» اشاره به غالب آمدن بر نیروی وهم و خیال، می‌باشد ...

نیرویی که انسان ساخته نشده را تحریک می‌کند تا در ذات، صفات، اسماء، افعال و بالاخره احکام و فرامین خداوند رحمان به مراء و جدال پردازد حال که همه شرور و بدیها و محرمات از این سه نیروی درونی انسان نشأت می‌گیرد، پروردگار متعال با نزول آیه شریفه:

«فلارفث و لافسوق و لاجدال فی الحج»، «حاج و معتمر» را فرمان می‌دهد که در «سیر الی الله» باید از صحنه مبارزه با عوامل شرور، پیروزمند بیرون آید! البته در این آیات اسرار و رموز گرانبها و بلند مرتبه ای نهفته است که غفلت از آنها در شأن عاقلان نیست! (۳)

۱- تحریر الوسیله، آیه الله العظمی السید روح الله الموسوی الخمینی - ره-، ج ۱، کتاب الحج، ص ۴۲۳

۲- همان، ص ۴۲۴

۳- التفسیر الکبیر، امام فخر رازی، ج ۵، ص ۱۸۲

ص: ۷۹

در اینجا بدون این که در نظر داشته باشیم سخنی بر خلاف مشهور بگوئیم و یا استنباطی بجز استنباط مفسران و فقیهان از مفهوم آیه ۱۹۷ سوره بقره، داشته باشیم، تنها در جوّ تفسیر «فیضی و ارشادی»، برداشتهایی «اشاره ای و یا رمزی!» از این سه رکن از ارکان مهم محرمات احرام، در افق دید خواننده تیزبین خود قرار داده و چندان اصراری هم بر پذیرش آنها نداریم! هرچند که بر دقت و ژرف نگری و تعمق در آنچه که ذیلاً می آید، پای می فشیریم:

«لا-رفث» مطلق رفث، نفی جنس، هرگونه تماس جنسی، حتی مقدماتش بر مُحرم حرام است. در آیه مربوط به شبهای ماه مبارک رمضان تعبیر «الرفث الی النساء» را بکار می برد؛ شهوت به سوی زنان (۱) اما در اینجا قیدی ندارد، نه «الی النساء»، «بسیوی زنان» و نه «مع النساء»؛ «با زنان»، و نه «بالنساء»؛ «به وسیله زنان» که در اینجا تنها «لارفت» آمده، در شکلی مطلق، تمام عیار و شامل؛ یعنی کلیه بهره برداریهای جنسی و تمامی برخوردهای شهوانی؛ از مجامعت گرفته تا نگاه شهوت آلود و شرکت در مجلس عقد! و .... نفی تنها یک نوع معین که منحصر به مجامعت باشد نیست، بلکه نفی جنس است:

شهوت رانی، شهوت انگیزی، لذت بردن، لذت دادن، همه و همه در حال احرام، حرام است، حتی مقدمات، مؤخرات و لوازم و ... و گویا «ترک شهوت جنسی» نخستین گام «مُحرم» در سیر الی الله است، بدین بیان که «مُحرم» منهای شهوت مساویست با «مُحرم» سرادقات الهی! اگر می خواهی تو را به عنوان یک مُحرم در «خانه خدا و مردم»! بپذیرند، اولین قدم غلبه بر «غریزه جنسی» است. و این «گام» تنها، کافی نیست، چرا که شهوت منحصر به شهوت جنسی نیست! بنابر این، جهت «تشریف حضور» باید آماده گام دوم شد که:

«و لا فسوق»، هرگونه سرپیچی از دستورات الهی و تجاوز به مرزهای دیانت، دروغ که مفتاح تمام معاصی است، دشنام دادن و به دیگران ناسزا گفتن، فخر فروشی کردن و خویشتن خویش را از دیگران برتر و بالاتر دانستن و خود را تافته جدا بافته ای از تافته ها و بافته های «ناس»، تلقی کردن! همه اینها در حال احرام حرام است و یا این که بگوئیم: همه آنچه را که خدا در هر هنگام بر تو حرام کرده، در حال احرام بر «حرام بودن» آنها مجدداً تأکید می کند که طبعاً حرامتر و کیفر و کفاره اش هم بیشتر ... مواظب باش که «محرمی» و در صدد وصول به

۱- که در شبهای رمضان حلال است و در روز و در حال روزه حرام می باشد.

ص: ۸۰

مقام «محرمی» و تشریف به حضور حضرت حق! پس هر چه خلاف حقیقت است مگو و مکن، خود خواهی و خودسری و مفاخره ممنوع! سرپیچی از اوامر خداوندگار قدغن! می‌دانی که دشنام به «بنده خدا» شکستن حرمت حرم خداست؟! پس از زبانت صیانت کن و آن را به دروغ و ناسزا میلای که: «کمال حج و عمره تو در این است که اندک سخن بگویی و زبان خود را محفوظ نگاه داری ...» (۱) گام دیگری هنوز باقی است، در مسیر محرم شدن با مردم نیز مگر نه این است که به سوی «بیت الله» و «بیت وضع للناس»، خانه خدا و خانه مردم، ره می‌پیمایی؟ پس:

«ولا جدال»: با احدی گستاخی مکن! و برای اثبات و یا رد چیزی قسم نخور، نه سوگند دروغ که خود حرام است و فسوق! و نه سوگند راست، «بلی والله ولا والله» چه دروغ باشد و چه راست، برای تو که در حال احرام به سوی حرم امن الهی رهسپاری، حرام است.

گفتیم «جدال» تنها در انحصار «لا والله وبلی والله» نیست و بنابر این حدیث «لا حلف الا بالله» نظر به اسم «الله» ندارد، بلکه سایر اسامی مبارک پروردگار، چون: رحمان، رحیم، خالق و رازق را نیز شامل می‌گردد و چه اشکال دارد که بگوییم: تفسیر «جدال» به سوگند در شکلی ویژه: «ولا والله و بلی والله»، از باب ذکر نمونه است و الا اطلاق آیه شریفه، تمامی اجناس و انواع ستیزه و نزاع و مجادله را شامل است و از همین رو در برخی از روایات در زمینه «تفسیر جدال»، ناسزا گویی نیز به عنوان یکی از مصادیق جدال، آمده است: «... وسباب الرجل الرجل». (۲) بنابر این با تمسک به اطلاق: «... ولا جدال فی الحج»، آیا نمی‌توان گفت که: جنس «نزاع، دعوا، مجادله و ستیزه جویی» منع گردیده است، حال چه مشتمل بر قسم باشد (راست یا دروغ) که نوعاً هم هست، چه نباشد. پس تمامی انواع بدزبانی، ناسزاگویی، تهمت، غیبت، استهزاء و مسخره، یاوه‌گویی و اهانت را نیز شامل می‌گردد. «... ولا جدال...» مفهوم گسترده جدال باشد، حرمت ستیزه و گستاخی با هر کس و حتی با هر چیز!، با خودت، با مردم، با حیوانات و گیاهان.

در ادامه آیه مربوط به «محرمات احرام» آمده است:

«وتزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب». (۳)

مفسران، از جمله شیخ طبرسی (متوفی سنه ۵۴۸ ه. ق.) در تفسیر آیه فوق دو وجه را

۱- ... وقلمه الکلام ... فان تمام الحج والعمرة ان يحفظ المرء لسانه ... ر. ک. به: وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۸، حدیث معاویه ابن عمّار از امام جعفر صادق-ع-.

۲- اسرار، مناسک و اذله حج، محمد صادقی، ص ۱۶۲

۳- بقره: ۱۹۷



ص: ۸۱

یاد آور شده‌اند:

وجه نخست این است که گروهی بدون زاد و توسعه جهت مناسک حج راهی مکه می‌شدند و خود را «متوکلّه»! می‌نامیدند. که فرمان آمد با خود بار و طعام و وسایل سفر بردارید و هزینه و مخارج سفر حج را بر دوش دیگران نیاندازید و «کَلِّ» بر مردم نشوید! و در عین حال بدانید که بهترین توشه انسانی تقوا و پرهیزکاری است.

وجه دوّم: آیه شریفه در مقام بیان این حقیقت است که کردار نیکو و اعمال صالح را زاد و توشه بگیرید و برای خود ذخیره سازید که والا-ترین توشه و ذخیره تقوای الهی است. (۱) و احدی در شأن نزول آیه مزبور داستانی را نقل کرده است که وجه اوّل را مورد تأیید قرار می‌دهد:

«اهالی سرزمین یمن در حالی که شعار می‌دادند: ما متوکلان هستیم! بدون زاد و توشه، به حج می‌آمدند و آن‌گاه که به مکه وارد می‌شدند، از مردم گدایی می‌کردند؟! و به همین جهت آیه نازل شد که: «وتزوّدوا...» (۲)

امام فخر رازی پس از آن که می‌گوید: مراد از «تزوّدوا»، برگرفتن زاد و توشه تقوایی است، (۳) و در حقیقت وجه دوّم را تأیید می‌کند، در تقریر نظر خود، این چنین می‌گوید:

«برای آدمی دو سفر است، سفری در دنیا و سفری از دنیا. سفر در دنیا لاجرم نیاز به زاد و توشه و مال و مرکب و غذا و شراب دارد. سفر از دنیا نیز احتیاج به زاد و توشه دارد و آن دوستی و شناخت آفریدگار جهان و پشت کردن مطلق به غیر اوست ... «توشه سفر از دنیا» به مراتب برتر و بالاتر از «زاد سفر در دنیا» است.

چون:

۱- توشه دنیا تو را از گرفتاریها و شداید موهوم و خیالی نجات می‌بخشد و حال آنکه توشه آخرت تو را از کیفر و عذاب قطعی رها می‌کند.

۲- زاد دنیا تو را از گرفتاریهای موقت و پایان پذیر خلاصی می‌بخشد، در حالیکه زاد آخرت تو را از عذاب جاودانه رها می‌کند.

۳- توشه دنیا تو را به لذائذ همراه با دردها و بیماریها می‌رساند، اما زاد آخرت تو را به لذتهای خالی از درد و رنج نائل می‌کند

۴- زاد دنیا تو را به دنیایی می‌رساند که لحظه لحظه در حال فنا و زوال و پایان

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن / امین الاسلام الشیخ ابوعلی مفضل بن الحسن الطبرسی / ج ۱ / ص ۲۹۴

۲- اسباب الزول / واحدی / ص ۳۷

۳- تزودوا، تزودوا من التقوی ...

ص: ۸۲

پذیرفتن است، در حالی که توشه آخرت تو را به سرایی می‌رساند که لحظه لحظه در حال روی آوردن و نزدیک شدن و رسیدن است.

۵- زاد و توشه دنیا تو را به شهوات و نفسانیات سوق می‌دهد، ولی توشه و زاد آخرت تو را در آستانه قرب و جلال و جبروت و کبریایی خداوندی، قرار می‌دهد ...

پس به اثبات رسید که: «ان خیر الزاد التقوی». آنگاه خداوند «اولو الالباب صاحبان عقول خالص از شوائب» را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

شما که با خرد ویژه خویش، حقایق امور را می‌دانید، به حکم عقل بر شما واجب است این زاد و توشه را تحصیل کنید: «واتقون یا اولی الالباب» از عصیان و نافرمانی من دوری گزینید.

«اعشی شاعر» در تقریر همین مفهوم چنین می‌سراید:

إذا انت لم ترحل بزاد من التقی ولاقیة بعد الموت من قد تزودا

ندمت علی ان لا تکون کمثله و انک لم تُرصد کما کان ارصدا

آنگاه که با زاد و توشه‌ای از تقوا بسوی آخرت کوچ نکنی و پس از مرگ فردی را ملاقات کنی که چنین سرمایه‌ای را داراست، از اینکه چون او نیستی و همانند وی مترصد سفر آخرت نبودی، پشیمان خواهی شد! (۱) البته با توجه به این که آیه «وتزودوا فان خیر الزاد التقوی» در ذیل آیه مربوط به حج و محرمات احرام آمده، شاید اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که در ماجرای شگفت‌انگیز اعمال و مناسک حج، موارد فراوانی وجود دارد جهت تحصیل سرمایه‌های معنوی که صاحبان عقل نباید از آنها غفلت ورزند، در آنجا جلوه‌های ویژه‌ای از الطاف و عنایات خداوندگار را می‌توان مشاهده کرد! در آنجا صحنه‌های زنده فداکاریهای ابراهیم-ع- قهرمان یکتاپرستی و محمد-ص- خاتم پیامبران جلوه‌گر است، در آنجا یک دوره تاریخ عبرت‌انگیز اسلام، مجسم است و آنها که روحی بیدار و اندیشه‌ای زنده و خردی باز دارند (اولو الالباب) برای تمامی عمر خود از این سفر بی‌نظیر روحانی توشه‌های معنوی برخوردارند .. واللّه اعلم ..

ص: ۸۳

پی نوشتها:



ص: ۸۵

## تاریخ و رجال

ص: ۸۶

آنچه در پی می‌آید بخش دوم از پژوهشی است که جناب آقای سید عطاءالله مهاجرانی درباره سلمان پارسی صحابی جلیل القدر رسول الله - ص - نگاشته‌اند، بخش اول را در شماره پیشین خواندیم. از این که نام نویسنده بزرگوار در فهرست اشتباه ثبت شده بود و در آغاز مقاله نیامده بود اعتذار می‌جویم.

## سلمان (۲)

سید عطاءالله مهاجرانی

روزبه در روزگار ایران ساسانی

موقعیت ممتاز دهقانان و نیز تساهل نسبت به مسیحیان، دو مشخصه دوران پادشاهی خسرو اول (۵۳۱ تا ۵۷۹ م.) و پادشاهی هرمزد فرزند خسرو انوشیروان است.

پادشاهی هرمزد یازده سال طول کشید. (از سال ۵۷۹ تا ۵۹۰ م.) خسرو انوشیروان از تقویت دهقانان و مسیحیان دو هدف عمده داشت. نخست تضعیف خانواده‌های پر قدرت اعیان و دوم تضعیف روحانیان زردشتی. این دو گروه همواره با یکدیگر ارتباطی ویژه داشتند و به عنوان عامل تعیین کننده و تصمیم گیرنده در برکناری پادشاهی و نصب پادشاهی دیگر عمل می‌کردند. گرایش خسرو انوشیروان به دهقانان می‌تواند از خانواده مادری او که دهقان بودند نیز تأثیر پذیرد. (۱) پیش از خسرو اول نیز تلاشی برای محدود کردن قدرت و اعمال اراده

۱- طبری می‌گوید قباد کواد در سر راه خود به نزد خاقان در نیشابور با راهنمایی زرمهر فرزند سوخرا، قباد بانیواندخت دختر دهقان نیشابور ازدواج می‌کند. نگاه کنید به: نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۲۱۱ تا ۲۱۲ و نیز، مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۰

فردوسی نیز گفتگوی قباد با دهقان را نقل کرده است. دهقان می‌گوید نژادش به فریدون می‌رسد:

ز دهقان پرسید آنگه قباد که ای نیکبخت از که داری نژاد

بدو گفت کز آفریدون گرد که از تخم ضحاک شاهی ببرد

نگاه کنید به: شاهنامه فردوسی، به تصحیح رستم علی اوف مسکو، ۱۹۷۰ م. ج ۸، ص ۴۰ پادشاهی قباد، بیت ۱۷۹ و ۱۸۰

اخبار الطوال، ص ۶۵

نکته قابل توجه این است که دینوری دهقان را اهل قریه‌ای در نزدیکی اهواز و اصفهان می‌داند. بغدادی در ترجمه شاهنامه دختر را از خانواده دهقانی اهل اردستان در نزدیکی اصفهان معرفی می‌کند. فردوسی نیز دهقان را منطقه‌ای نزدیک اهواز می‌داند.

ص: ۸۷

موبدان موبد و اعیان برداشته شده بود. تلاش‌هایی محدود و ناموفق؛ به عنوان نمونه یزدگرد اول کوشید قدرت روحانیان و اعیان را کاهش دهد. این تصمیم به برکناری او انجامید و یزدگرد بزهکار نام گرفت. قدرت بی‌مهار روحانیان زردشتی در تار و پود زندگی مردم رخنه کرده بود.

زندگی مردم چنان بود که در شبکه پیچیده امور مذهبی، روحانیان به ناچار در تمامی امورشان دخالت می‌نمودند، به قضاوت می‌پرداختند. فهرست‌های نجومی ترتیب می‌دادند و با رؤیت شعله آتش مقدس از آینده خبر می‌دادند. زندگی هر فرد به مراسم دقیق و کوچکی وابسته بود. در هر گامی که برمی‌داشت ممکن بود ناپاک شود و می‌بایست بلادرنگ ناپاکی را از وجود خود زایل کند و این خود موجب می‌گشت که کاهنان دائماً در زندگی افراد و بویژه افراد ساده و عامی دخالت کنند. این مداخلت و مراسم تطهیر یا پادیاب، مستلزم مخارجی بود که بر دوش مردم قرار داشت و منبع درآمد و ثروت روحانیان به شمار می‌رفت. (۱) انوشیروان به روشنی دریافته بود که گسترش نهضت مزدک در میان مردم ریشه در ستم و بهره‌وری روحانیان و اعیان دارد. او هم نهضت را سرکوب کرد که قدرت پادشاهی آسیب نبیند و هم کوشید ریشه‌های عدم رضایت را از میان بردارد. جالب است بدانیم که قباد نیز چنین اندیشه‌ای داشت. او نیز کوشید با تکیه بر دهقانان و ترویج آیین مزدک، سررشته گسسته امور را خود در دست بگیرد. لیکن از آنجا که در روزگار او دهقانان به عنوان یک طبقه اجتماعی نمی‌توانستند به عنوان یک تکیه‌گاه مطلوب عمل کنند. قباد در برابر اتفاق روحانیان و اعیان شکست خورد.

انوشیروان پس از سرکوب نهضت مزدک به سازماندهی دهقانان می‌پردازد و از سوی دیگر قدرت موبدان موبد را کاهش می‌دهد. کاهش قدرت روحانیون زردشتی و کاهش اقتدار اعیان، با توسعه موقعیت و قدرت دهقانان میسر می‌شود. موقعیت دهقانان را در این دوره با توجه به اطلاعاتی که در داستان زندگی سلمان آمده است، می‌توان از چند جهت بررسی نمود:

الف: موقعیت اقتصادی

ب: موقعیت سیاسی، حکومتی

ج: موقعیت دینی و فرهنگی

د: موقعیت نظامی

۱- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز تهران: پیام، ۱۳۵۴ ص ۸۵

ص: ۸۸

دهقانان در منطقه خود صاحب ملک، اراضی کشاورزی، باغ و اصطلاحاً صاحب ضیاع و عقار بودند، چنانکه سلمان نیز اشاره می‌کند که پدرش او را در جوانی گاه برای سرکشی به املاک می‌فرستاد. دهقانان نماینده حکومت و رئیس ده بودند که مسئولیت جمع‌آوری مالیات نیز برعهده آنان بود. این نکته از این جهت نیز اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارد که انوشیروان هم نظام مالیاتی و هم نظام تقسیمات کشوری و نیز سازماندهی ارتش را دگرگون کرد. از این رو دهقانان در متون درجه اول گاه به معنای رئیس و امیر منطقه و فرمانده نظامی منطقه نیز گفته می‌شود. چنانکه بارتولد نیز معتقد است: امرای جزء را نیز دهقان می‌گفتند. کریستن سن معتقد است: «اسواران» را که گل سرسبد لشگر ساسانیان بشمارند، باید از این طبقه دانست ...

اغلب اسواران در زمان صلح در املاک خود زیسته و مشغول زراعت و اداره امور رعایای خویش بوده‌اند. (۱) از این رو داوری مرحوم مینوی که دهقانان را بریء از امور نظامی می‌داند، دقیق نیست. آشنایی استراتژیک سلمان با امور نظامی، خود نشانه روشنی است که دهقانان در سازماندهی نظامی کشور نقش و مسئولیت داشته‌اند. گیرشمن معتقد است سواره نظام در دوره ساسانی به دو بخش سواره نظام سنگین و سواره نظام سبک تقسیم می‌شده است. سواره نظام سبک همان کمانداران نجبای کوچک- در برابر نجبای بزرگ- بودند. (۲) در بخش دوم به تناسب معنای دهقان و مرزبان اشاره شد که مسئولیت دقیق نظامی دهقانان را تبیین می‌نماید.

در مورد نقش دینی و فرهنگی دهقانان، این نکته بسیار مهم، در داستان زندگی سلمان آمده است که می‌گوید: او مسئولیت نگهبانی از آتش را برعهده داشته است، که آتش مبادا خاموش شود. این مسئولیت لزوماً برعهده پدر سلمان که دهقان جی بود، قرار داشته است. فردوسی در شاهنامه خود مکرر از دهقان نام می‌برد، دهقان دانا، دهقان پرمایه، دهقان جهان‌دیده، دهقان سخنگوی، دهقان سراینده و ... گواهند که دهقانان نگهبان فرهنگ و آداب و رسوم نیز بوده‌اند. (۳) برتلس معتقد است که دهقانان نگهبانان داستانهای ملی ایران، داستانهای باستانی بوده‌اند. (۴) یعقوبی در تاریخ خود در توضیح پادشاهان پارس و نقد مطالبی که از دید و داوری او

۱- ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۸ و ۱۶۹

۲- ر. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵ ص ۳۷۶

۳- ولف، در فرهنگ شاهنامه خود دهقان را رئیس ده و مالک بزرگ زمین یا زمیندار بزرگ مطرح کرده است. نگاه کنید به: ۱۹۳۵، ص ۴۰۶:

۴- ا. ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ص ۲۷ و ۲۸



ص: ۸۹

مورد پذیرش نیست، از دهقانان به عنوان گروهی که چنین داستانها یا ادعاهایی را باور ندارند نام برده است. (۱) نقش دینی و فرهنگی دهقانان با امر داوری و قضا یعنی فصل خصومت در میان مردم اثر جدی تری می‌یافت. (۲) پیداست ضرورت داشته است که دهقانان به عنوان تکیه‌گاه نظام حکومت انوشیروان و نیز هرمز چهارم از هر جهت آموزش و تربیت لازم را ببینند. مرحوم مینوی درباره تربیت و آموزش دیهگانان مطلبی را در کتاب «تاریخ و فرهنگ» نقل می‌کند که قابل توجه است:

«دیهگانان در هر وقت و زمان بایستی پیش معلمین دینی بخوبی تربیت دیده و تهذیب یافته باشند.» (۳) علامه مجلسی در بحارالانوار، در نقل رویارویی علی-ع-با خوارج، دهقان فارسی، آن حضرت را از جنگ با خوارج و حرکت به سوی آنان باز می‌دارد. می‌گوید طوابع ستارگان نحس است و ... شروع می‌کند به توضیح اطلاعات نجومی خود که مثلاً مریخ در برج ثور است و ... که نشانه‌ای از آشنایی دهقانان با نجوم و هیأت است. (۴) هرمز چهارم، جانشین انوشیروان، در یک دهه‌ای که پادشاهی می‌کند. در تقویت بیشتر دهقانان و مبارزه با اعیان و روحانیان می‌کوشد. او حتی برخلاف انوشیروان که باور داشت حکومت بر «اجساد» است نه بر «قلبها»، می‌کوشید از حکومت چهره‌ای عدالتخواهانه بروز دهد. به روایت فردوسی هرمز افراد مؤثر دربار را که در زمان انوشیروان نفوذ گسترده‌ای داشتند مثل ایزد گشسب و برزمهر و ماه آذر را برکنار و زندان می‌کند. ایزد گشسب موبدان موبد بود. پیداست هرمز با دستگیری او می‌خواست قدرت موبدان موبد را به عنوان یک نهاد، تضعیف نماید. (۵) آرنولد توینبی درباره قدرت روحانیون زردشتی و سلسله مراتب آنان تفسیر قابل توجهی دارد. می‌گوید نظام قدرت سلسله مراتبی روحانیان زردشتی در ایران ساسانی، هم عرض و همسان قدرت پادشاه بود. در واقع دو نهاد قدرت متوازی وجود داشت. همین توازی در قدرت کلیسا و امپراتوری روم و نیز قدرت فراعنه و روحانیون مونی-در تبس در مصر نیز وجود داشت. (۶) تساهل نسبت به دیگر ادیان، بویژه مسیحیت در دوران هرمز، نیز ادامه یافت. به حدی که مسیحیان معمولاً هرمز را تحسین می‌کردند و شیوه رفتار او با مسیحیان را

۱- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۶ ج ۱، ص ۱۹۳

۲- داستان رستم و سهراب، مقدمه مینوی، ص ۹

۳- مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۴۹۲

۴- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۳۶ و نیز ج ۴۰، ص ۱۶۶ و ۱۶۷

۵- شاهنامه فردوسی، ج ۸، ص ۳۱۹، پادشاهی هرمز

همی خواست هرمز کزین هر سه مرد یکایک برآرد بناگاه گرد

همی بود زایشان دلش پهراس که روزی شوند اندرو ناسپاس

بایزد گشسب آن زمان دست آخت به بیهوده بر بند و زندانش ساخت ...

۶- (۱-،) ...: (،) ۴۶۹۱: ۱۳۶

ص: ۹۰

می‌ستودند.<sup>(۱)</sup> تساهل نسبت به مسیحیان در دوران خسرو اول و هرمزد چهارم در ایران همزمان بود با سختگیری ژوستی نین امپراتور روم نسبت به دیگر ادیان و حتی فلاسفه و دانشمندان. ژوستی نین در سال ۵۲۹ م. آکادمی فلسفه و فرهنگ یونان را در آتن تعطیل کرد.

بسیاری از فلاسفه و متفکرین به عنوان پناهنده به دربار ایران ساسانی آمدند.<sup>(۲)</sup> در این دوران که در واقع دوران تجدید حیات ایران<sup>(۳)</sup> (revitalisation) بود. ترجمه از زبان‌های یونانی و نیز سانسکریت رواج تمام داشت. چنانکه می‌دانیم برزو یا روزبه یا بزرگمهر کتاب کلیله و دمنه را در همین روزگار به پهلوی ترجمه کرد. علاوه بر ترجمه بسیاری از کتب پهلوی که برجای مانده است در همین دوره تألیف شده است. چنانکه عده‌ای معتقدند حتی نامه تنسر نیز متعلق به دوره انوشیروان است.

سلوک هرمزد با مسیحیان و سختگیری او با اشراف و روحانیان موجب شد که هیربدان؛ یعنی روحانیان زردشتی، نامه‌ای به هرمزد نوشتند و از او خواستند که به ترسایان بتازد، هرمز نوشت: همچنانکه تخت پادشاهی ما تنها به دو پایه پیشین و بی دو پایه پسین باز نایستد، پادشاهی ما نیز با تباه ساختن ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر به جز کیش ما، استوار و پایدار نباشد. پس دست از ترسایان کوتاه کنید و بکارهای نیک روی آورید تا ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر آن را ببینند و شما را بر آن بستایند و از جان، هواخواه کیش شما باشند.<sup>(۴)</sup> عدم رضایت اشراف و روحانیان و گسترش حملات از مرزهای مختلف ایران، جنگ با ترکان و رومیان و سرانجام مرگ هرمزد باعث شد که تحولات اجتماعی و اقتصادی که تجدید حیات ایران نام گرفته است فرو ریزد. پس از آن دهقانان نیز، اهمیت خود را از دید حاکمیت از دست دادند. گرچه پایگاه اجتماعی و سیاسی آنان در نظام حکومتی تا حمله اعراب مسلمان باقی ماند. لیکن آنان به دلیل عدم رضایت از دربار، همکاری روشن و مؤثری با اعراب فاتح داشتند.

در جستجوی پسر انسان

باب برزویه طیب به روشنی نشان می‌دهد که در روزگار انوشیروان افرادی همان برزویه و یا حتی بزرگمهر دچار چه دغدغه و بحران‌هایی بودند. برزویه سرنوشتی مثل سلمان

۱-۱-،، ۶۸۹۱: ۳) ۱ (۲۶۱)

۲-۲-،: ۱۶۱

۳-۳-،: ۳۵۱

۴- تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۳۸۸

ص: ۹۱

دارد. منتهی او از راهی دیگر و با انگیزه‌های دیگر حرکت و کوچ می‌کند و به هند می‌رود و کلیله و دمنه را می‌آورد. پدرش از لشکریان بود و مادرش از علمای دین زردشت. او سخت مورد علاقه و محبت خانواده‌اش بود. تشویق پدر و مادر و آموزش علم طب، او را خرسند و راضی نمی‌کند او در جستجوی یقین گم شده است. سلوک او شروع می‌شود. تصویری که برزویه از روزگار خود می‌دهد مورد توجه ماست:

«در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع آورده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشیروان کسری بن قباد را سعادت ذات ... می‌بینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی، و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم متروک و جهل مطلوب، و لؤم و دنائت مستولی و کرم و مروّت منزوی، و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی، و نیک مردان رنجور و مستذل و شرّیران فارغ و محترم ... چون فکرت من بر این جمله به کارهای دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریف تر خلاق و عزیزتر موجودات است، و قدر ایام عمر خویش نمی‌داند و در نجات نفس نمی‌کوشد ... تا سفر هندوستان پیش آمد، رفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا هر چه تمامتر تقدیم نمودم و بوقت بازگشتن کتابها آوردم که یکی از آن کتابها این کتاب کلیله و دمنه است.» (۱) برزویه جوان، درصدد و در جستجوی نجات نفس خویش است. و ناخرسند از روزگار خود. شگفت این که بزرگمهر نیز در مقدمه حکیمان و پرنکته‌ای که بر کلیله و دمنه نوشته، همین مضمون را مطرح کرده است که:

«اگر چنانکه باژگونگی روزگار است کاهلی بدرجتی رسد یا غافلی رتبی یابد بدان التفات ننماید، و اقتدای خویش بدو درست نشناسد. چه نیک بخت و دولت یار او تواند بود که تقبل به مقیلان و خردمندان واجب بیند تا به هیچ وجه از مقام توکل دور نماند، و از فضیلت مجاهدت بی بهره نگردد.» (۲) بزرگمهر در متنی که به زبان پهلوی از او برجای مانده است نیز نسبت به زمانه خود و شاهان ستمکار تعریض دارد:

«اکنون، من چون کامم کوشش به پارسایی ورزیدن و پرهیز از گناه کردن (بود) - جز آنچه از کنش و فرمایش خداوندان زمان، و دشپاد شاهان برخاسته و بدان چاره‌ای ندارم.» (۳) روزبه - سلمان - نیز نمی‌توانست ذهن جستجوگر و بی‌تاب خود را در خانه و با آداب و

۱- کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران ۱۳۵۵ ص ۴۴ تا ۵۸

۲- همان، ص ۴۱

۳- یادگار بزرگمهر، ترجمه دکتر ماهیار نوابی

نگاه کنید به: ماهیار نوابی، مجموعه مقالات، به کوشش محمود طاووسی شیراز، مؤسسه آسیایی ج ۱، ص ۳۰۶

ثعالبی انگیزه جستجوی برزویه را به گونه‌ای دیگر ذکر می‌کند. می‌نویسد: در دربار انوشیروان ۱۲۰ طیب از ملیتهای مختلف، ایرانی و رومی و هندی وجود داشتند که برزویه برجسته‌ترین آنان بود. برزویه بیش از همه طیبیان، اهل جستجو و پژوهش در کتب بود. به مطلبی برمی‌خورد که در کوههای هند درخت شگفتی وجود دارد که آن درخت این خاصیت را دارد که مردگان را زندگی می‌بخشد. این موضوع در ذهن برزویه همواره دوران می‌کند و او در جستجوی چنین درخت یا داروی شفابخشی - مهر گیاه - به هند می‌رود. پیرمردی به او می‌گوید:

حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء! آن درخت رمزی است، مراد از کوه دانشمندانند و درخت کلام آنان است و مردگان،

نادان‌هایند و تمامی آن حکمتهای زندگی بخش در کلیله و دمنه است.

نگاه کنید به: الثعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش و ترجمه فرانسوی زوتنبرگ پاریس-، ۱۹۰۹ ص ۶۲۹ و ۶۳۰  
این نکته نیز شایسته توجه است که در متن عربی مقدمه برزویه، تفاوت‌هایی با متن ترجمه نصرالله منشی مشاهده می‌شود. نگاه کنید  
به: عبدالله بن مقفع، آثار ابن مقفع بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۹ م. ص ۶۶ و ۶۷  
دکتر زرین کوب احتمال داده‌اند مقدمه منسوب به برزویه ممکن است تا حدی نیز انعکاس ناخرسندیهای عبدالله بن مقفع در عهد  
عباسی باشد.

نگاه کنید به: دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ص ۴۹۹ و ۵۰۰

ص: ۹۲

رسوم آئین زردشت راضی و خرسند سازد، سلمان در شناخت آئین زردشت و رعایت آداب آن، سعی بلیغ نمود. او همواره مسؤول آتشکده جی بود، که مبدا آتش خاموش شود. (۱) چنانکه در نهایت المسؤل آمده است:

«در خدمت مجوسیّه می‌بودم و آتش مجوس می‌افروختم که هرگز یک لحظه باز نمی‌مرد» آتش مجوسیت؛ یعنی همان آتش مقدس آئین زردشت که مردن آن به تعبیر «ارداویراف نامه» گناهی بزرگ است و پادافره‌ای سنگین دارد. (۲) واژه مجوس، به معنای آیین زردشت است گرچه در لسان العرب و قاموس المحيط وجه نامگذاری غیرقابل پذیرشی درباره این واژه آمده است، (۳) لکن در این که مجوسیت به مفهوم آتش پرستی است، آنان نیز تردید نداشته، ابن منظور شاهدهی نیز نقل کرده است که: «کنار مجوس تستعراستعاراً» واژه مجوس، از همان واژه مُغ یعنی روحانی و عالم دین زردشت گرفته شده است. این واژه در یونانی Magos و در لاتین Magus و در ارامی مجوشا می‌باشد. (۴) در روایات شیعی درباره آیین مجوس و مجوسی بودن سلمان در مرحله نخست زندگی، نکاتی مطرح شده است:

الف: در جلد ۲۲ بحارالانوار دو روایت با دو مفهوم مخالف آمده است که سلمان نخست مجوسی بود بعد مسلمان شد. و دوم این که سلمان مجوسی نبود. (۵) در توضیح روایت دوم که سلمان مجوسی نبود، آمده است که گرچه در ظاهر او مشرک به نظر می‌آمد اما در درون و باطن مؤمن بود.

ب: در گفتگوی مفصل با امام صادق-ع- مفضل از امام صادق-ع- درباره آئین مجوس می‌پرسد. ایشان مجوسیت را تمجس، گرایش پیدا کردن به سریانیت می‌دانند: لَانْهَمْ تَمَجَّسُوا فِي السَّرْيَانِيَةِ ... سریانی بیشتر به عنوان یک زبان و یک خط مطرح است تا عنوان یک آئین، که البته این زبان و خط در ایران نیز وجود داشته است چنانکه مانی کتاب معروف خود را به زبان سریانی نوشت و نصیبین مرکز چنین زبان و خطی بود که سلمان نیز سالها در مهاجرت بزرگ خود در آن شهر زیست. در برخی منابع معتبر و قابل توجه درباره گرایش دینی سلمان و مردم جی نکته‌ای مطرح شده است که شایسته تأمل است. برحسب روایت ابن عساکر در تاریخ دمشق و حافظ

۱- در داستان زندگی سلمان، او درباره پیشینه زردشتی بودن خویش می‌گوید:

«واجتهدت في المجوسية حتى كنت قطن النار الذي يوقدها لا يتركها تخبو ساعة.»

نگاه کنید به: ابن اسحاق، سیره‌النبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و تاریخ بغداد ج ۱، ص ۱۶۵ و ذکر اخبار اصفهان ج ۱، ص ۴۹ و البداء و التاریخ. ج ۵، ص ۱۱۰ و ابی هیثم اصفهانی، دلائل النبوه ج ۱، ص ۲۵۹ و ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷ و الطبقات الکبیر، ج ۴، ص ۵۳ و صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۲۳ و کتاب الثقات، ج ۱، ص ۲۴۹ و طبقات المحدّثین باصبهان ج ۱، ص ۲۰۹ و نهایت المسؤل فی روایة الرسول، ج ۱، ص ۳۶۴

۲- در فصل ۳۷ ارداویراف نامه آمده است:

۱- و دیدم روان مردی چند و زنی چند که نگونسار آویخته شده بودند ۲- تن ایشان را مار و کژدم و دیگر خرفستران می‌جویدند  
۳- و پرسیدم و این روان کدام مردمان است ۴- سروش اهل و آذرایزد گفتند: «این روان آن مردمانی است که در گیتی پرهیز آب و آتش نکردند و ایمنی به آب و آتش بردند و آگاهانه آتش را کشتند.»

نگاه کنید به: ارداویراف نامه، فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲، ص ۶۹

۳- ابن منظور و فیروزآبادی مجوس را معرب منج‌کوش؛ یعنی کسی که گوشه‌های کوچک دارد عنوان کرده‌اند! نوشته‌اند نخستین

- کسی که آئین مجوس را مطرح کرد گوشه‌های کوچکی داشت!  
نگاه کنید به: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱ و قاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۶۵ و المنجد.  
۴- برهان قاطع، ج ۴، ص ۱۹۶۹ و...  
،۱۰۶۵: ۱۹۹۲،  
۵- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۷ و ص ۳۴۸

ص: ۹۳

ابونعیم اصفهانی در حلیه‌الاولیاء و المزی در تهذیب‌الکمال فی اسماء الرجال، سلمان می‌گوید که:

«و کان اهل قریتی یعبدون الخیل البلق و کنت اعرف انهم لیسوا علی شیء...» (۱)

«مردان قریه من اسبان سیاه و سپید را می‌پرستیدند و من می‌دانستم که آن باور، اعتباری و ارزشی ندارد.»

آیا پرستش اسب به عنوان یک اندیشه و رسم انحرافی در آئین زردشت یا در میان مردم مطرح شده است؟ چنانکه در فصل آخر ارداویراف نامه، از قانون‌های نادرست یا راههای نادرست در کیش مزدیستان سخن گفته شده است: «تو (ارداویراز)، به مزدیستان بگو که راه اهلائی (/ پارسایی) یکی است. راه پوریوتکیشی (/ کیش پیشینیان) و دیگر راهها بیراهه‌اند ... به همان دین بایستید که زردشت سپیتمان از من پذیرفت و گشتاسب در جهان رواج داد. قانون درست را نگاه دارید و از قانون نادرست پرهیزید...» (۲)

دکتر زرین کوب نیز با توجه به متن ارداویراف نامه، پدید آمدن رسمهای نادرست و شک و خبط بسیار در دنیای مزدیستان را امری محتمل می‌انگارد. (۳) روزبه- سلمان- به صراحت می‌گوید که چنین رسمی- پرستش اسبان ابلق- از دید و داوری او اعتباری نداشته است. واقعیت این است که چنین رسمی نمی‌تواند بدون هیچگونه زمینه و وجهی پیدا شود و روایت ابن عساکر و ابی‌نعیم و المزی نیز نمی‌تواند یکسره بدون دلیل باشد.

در اوستا به کزات به این مضمون برمی‌خوریم که اسب موجودی شایسته توجه و نیز مقدس است. وصفی که برای خورشید به عنوان چشم اهوره مزدا در اوستا، در خرده اوستا و یسنه آمده است، خورشید تیز اسب است؛ مثل: خورشید تیز اسب را می‌ستاییم (۴) علاوه بر آن در تیریشث درباره تشر آمده است که او «به پیکر اسب سپید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرنشان در فروغ پرواز کند»، علاوه بر آن تشر به صراحت به اهوره مزدا در جنگ با اپوش دیو و دغدغه شکست می‌گوید:

«اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی‌برند و نمی‌ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند.» (۵) پلوتارک معتقد است که ایرانیان ستاره تشر را که بسیار مورد علاقه آنان بوده است،

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۲۹؛ حلیه‌الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰؛ تهذیب‌الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۱، ص ۲۴۸

۲- ارداویراف نامه، ص ۹۴

۳- دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ص ۴۸۵

۴- اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دولتخواه تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰ ج ۱، ص ۱۶۶ و نیز ص ۱۲۹ و ۹۸ و ۱۰۹ و ج ۲، ص ۴۰۳ و ۵۹۱ و ۶۳۴

۵- همان، ج ۱، یشتها، تیریشث، ص ۳۳۳ و ۳۳۴ و نیز ص ۳۳۰ و ۳۳۱

ص: ۹۴

می‌پرستیده‌اند. (۱) آیا پرستش اسبان سیاه و سفید نشانه‌ای از پرستش تبشتر *Tistryce, Tistar* اوستا نیست؟ ایزدی که سرور همه ستاره‌هاست و در شایسته ستایش و نیایش بودن همسنگ هر مزد آفریده شده است. (۲) این نکته نیز شایسته توجه است که در ادیان کهن، پرستش اسب به دلیل نقش درجه اولی که اسب در زندگی پیشینیان داشته است، وجود دارد. (۳) چنانکه تصویر و ویژگی‌هایی که در شاهنامه فردوسی درباره اسب رستم - رخس - و اسب سیاوش - شبرنگ - و اسب خسرو پرویز - شب‌دیز - آمده است به روشنی گواه است که اسب موجودی مقدس و گاه مثل رخس همسنگ کار و عمر رستم نقش مؤثر دارد. و یا همانند شبرنگ، اسب سیاوش دانای راز است. (۴) تمامی این موارد نشانه‌های قابل تأملی هستند که نمی‌توان از آن سخن که مردم قریه سلمان - مردم جی - اسبان سیاه و سپید را می‌پرستیده‌اند به شتاب گذشت. وقتی روزبه می‌گوید، پرستش اسبان سیاه و سپید توسط مردم قریه‌اش از دید او امری بی‌اعتبار بوده است، بروشنی پیداست که در ذهن او جوانه‌های شک نسبت به آئین زردشت و باورهای مردم روزگار او درخشیده است.

گرچه ذهبی، در سیر اعلام النبلاء در روایت داستان زندگی سلمان، در موردی که اشاره به پرستش اسبان ابلق شده است آن روایت را مخدوش و بی‌اعتبار و راوی را متروک می‌داند. (۵) واقعیت این است که در اندیشه و باورهای آئین زردشت در روزگار سلمان، موارد قابل توجهی وجود داشته است که هر کدام شک برانگیز و دغدغه آفرین بوده و اندیشه روزبه جوان را به خود مشغول می‌داشته است، به عنوان مثال آیا برخی رسوم؛ مثل تطهیر با گمیز و رزواخت - بول گاو - به تعبیر و نندیداد می‌توانسته است با اندیشه و باور روزبه تناسب و همخوانی داشته باشد، (۶) رسم یا باروری که مورد تعریض و طعن ابی‌العلاء معری نیز قرار گرفته است:

عجبت لکسری و اشیاعهم و غسل الوجوه ببول البقر (۷)

آیا رسم ازدواج با محارم نمی‌توانسته است مثل علامت سؤال در ذهن روزبه مطرح شود؟ (۸) علاوه بر آن عدالت و مهر آرمان هر جوان و هر انسانی است. سرکوب خونین

۱- هاشم رضی، فرهنگ نامهای اوستا تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۴۶ ج ۱، ص ۳۶۸

۲- مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران تهران، توس، ۱۳۶۲، پاره نخست، ص ۳۱

۳- در دائرةالمعارف دین، در ذیل اسب، در بررسی ادیان یا باورهای پیشینیان به موارد متعددی اشاره شده است. از جمله نقشی که اسب در باور و زندگی مردم آسیای مرکزی داشته است، نگاه کنید به:

۱۹۸۷،،،،

۲۴۵ - ۲۳۸، ۷: ۴۶۸ - ۴۶۳، ۶:

۴- رخس اسبی دو رنگ است، سپید و سرخ:

تنش پرنگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر زعفران

رخس رستم را از نزدیک شدن ازدها در هفتخوان آگاه می‌کند. در خوان نخست او با شیر می‌جنگد، رستم با او سخن می‌گوید:

چنین گفت با رخس کای نیک کار مکن سستی اندر گه کارزار

چنان گرم شد رخس آتش گهر که گفتی برآمد ز پهلوش پر

ویژگی‌هایی که در شاهنامه در توصیف رخس آمده است شباهت شگفتی به توصیف کرده سوم بند ۱۰ دین یشت دارد. نگاه کنید

به اوستا، ج ۱، ص ۴۶۳



شبرنگ اسب سیاوش نیز سرنوشتی شگفت دارد. سیاوش در آستانه قربانی شدن با او سخن می‌گوید:

خروشان سرش را به بر درگرفت عذار و فسارش ز سر برگرفت

به گوش اندرش گفت رازی دراز که بیدار دل باش و با کس مساز

نگاه کنید به: شاهنامه، به کوشش خالقی مطلق، تهران: روزبهان، ۱۳۷۰؛ ج ۲، ص ۳۴۷ داستان سیاوش، بیت ۲۱۴۸ و ۲۱۴۹

۵- شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق صلاح‌الدین المنجد، مصر، دارالمعارف، بی‌تا، ج ۱، ص

۳۸۶ تا ۳۸۹

البته وقتی ذهبی حدیث را منکر تلقی می‌کند، متعین نیست که آیا تمامی اجزاء حدیث مورد نظر او بوده است یا بخشی از آن، ذهبی، عبدالله بن عبدالقدوس را که روایت از طریق او نقل شده است، متروک می‌داند.

منابع معروف رجالی، مانند اسدالغابه، صفه الصفوه، الاصابه، الاستیعاب، الانساب و کتاب الجرح و التعديل و معجم رجال الحدیث هیچگونه اشاره‌ای به عبدالله بن عبدالقدوس الرازی نشده است. سکوت منابع رجالی می‌تواند مؤید اشاره و نظر ذهبی باشد.

نظامی در وصف شب‌دیز سروده است:

سبق برده ز وهم فیلسوفان چو مرغابی نترسد ز آب طوفان

زمانه گردش و اندیشه رفتار چو شب کاراگه و چون صبح بیدار

نهاده نام آن شبرنگ شب‌دیز برو عاشق تر از مرغ شب‌آویز

۶- اوستا، ج ۲، ص ۸۶۸ ...

«سپس تن و جامه آلوده خویش را چهار بار با گمیز- بول گاو- و دوبار با آب آفریده بغ بشوید.»

۷- طه حسین و مصطفی سقا و ابراهیم الایاری و ... تعریف القدماء بابی العلاء قاهره: الدار العربیة للنشر و الطباعة ۱۹۶۵ م. / ۱۳۸۵ ه.

ص ۱۸۷ البته این نکته قابل توجه است که این شعر بسیار معروف ابی العلاء در دیوان لزوم ما لایلزم که در سه جلد توسط ندیم عدی تصحیح شده است نیامده است.

۸- در ارداویراف نامه، از صفت خواهران ویراز صحبت شده که: هر هفت خواهران برای ویراز همچون زن بودند.

نگاه کنید به: ارداویراف نامه، ص ۴۳

ص: ۹۵

مزدکیان توسط خسرو اول، فضای اجتماعی و سیاسی ناشی از آن سرکوب، نفس مطرح شدن پرسشها و تردیدهای توسط مزدک در آئین زردشت می‌توانسته است زمینه منطقی طرح آن‌گونه پرسشها و تشکیکها توسط روزبه باشد. گرچه برخی محققین بدون این که مستند قابل قبول و حتی کوچکترین مستند قابل ذکری را مطرح کنند. از مزدکی بودن روزبه در دوره نخست زندگی اش در ایران سخن گفته‌اند. (۱) نکته دیگری که برانگیزه روزبه در جستجوی مسائل می‌افزود. شیوه پدر روزبه - دهقان جی - بود که برغم مهر و دوستی بسیار که روزبه را مثل دختران جوان در خانه نگاه می‌داشت و عملاً سدی در راه جستجو و شناخت و آشنایی او با جامعه فراهم کرده بود. سلمان از خانه ماندنش تعبیر به زندانی بودن در خانه نموده است. آیا پدر روزبه نگران فرزند عزیز خود بوده و نمی‌خواست است در معرض دنیای پرتحول و شبهه برانگیز خارج خانه قرار گیرد؟

از سوی دیگر او از طرف پدرش مسؤول نگهداری از آتش است که نمیرد. دهقان جی بدون توجه به آتش سوزان دیرینی که در جان پسرش شعله می‌کشد، بدون دغدغه نسبت به فرو مردن چنان آتشی روزبه را نگهدار جسم آتش و صورت آتش کرده بود. دهقان جی، به عنوان کارگزار حکومت، نگران بوده است که مبادا فرزندش گامی بردارد یا باوری پیدا کند که مخالف و مغایر موقعیت او باشد. راه آسان؛ یعنی حبس روزبه در خانه را برگزیده است. گاهی هم اگر به ضرورت، روزبه از خانه بیرون می‌رود او با دغدغه در انتظار فرزند می‌ماند.

نکته بسیار با اهمیت، مسؤولیت سلمان در نگهداری از آتش است. او به صراحت می‌گوید آن چنان در آئین زردشت کوشید تا نگهدار آتش شد. برای نگهداری آتش یا به تعبیر متون کهن آذریان می‌توان دو فرض را در نظر گرفت.

۱- سلمان از آتشکده خانوادگی خود نگهداری می‌کرده است، ۲- او نگهدار آتشکده جی بوده است. چنانکه می‌دانیم ایرانیان هم آتشکده خانوادگی داشتند و در خانه خود آتش افروخته‌ای را پاس می‌داشتند و نیایش می‌کردند و هم آتشکده‌های شهر و منطقه خویش که برخی از آنان شهرت بسیار داشته‌اند. نکته جالب این است که آتشکده خانوادگی در یونان و رم و هند نیز وجود داشته است. «تجسم آتش خانواده یا اجاق خانواده در یونان باستان الهه

۱- احسان طبری، برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، ص ۱۴۸ احتمال مزدکی بودن یا سیاسی بودن علت مهاجرت روزبه توسط آقای شاملو هم مطرح شده است. نگاه کنید به: کتاب کوجه، ج ۷، ص ۱۱۴۵، نویسنده معتقد است مهاجرت سلمان علل سیاسی داشته است. چنانکه گفته شد این نظریه‌ها یا احتمال‌ها چون پشتوانه پژوهشی و نیز مستندی ندارند، اعتباری هم ندارند.

ص: ۹۶

هستیا Hestia بود. هستیا خواهر زئوس خدای خدایان به شمار می‌رفت. پدرش کرونوس Cronus و مادرش رآ Rea بود. وی الهه و دوشیزه‌ای بود که برخلاف زن-خدایان دیگر یونانی که تجسم مطلق شهوت‌رانی و افراط در امور شهوانی و بی‌عفتی بودند، تجسیم شرم و عفت به شمار می‌رفت ... در آغاز معبد هستیا، همان پرستش گاه‌های خانوادگی بود. هر خانواده‌ای دارای پرستشگاهی بود که آتش مقدس در آن همواره فروزان بود. چون فردی از خانواده ازدواج کرده و تشکیل کانون خانوادگی جدیدی می‌داد، طی مراسمی، شعله‌ای از آتش خانوادگی را بدو می‌دادند تا آتش کانون تازه را با آن بیفروزد. اما هنگامی که در تمدن و مدنیت اقوام آریایی، چون هند، ایران، یونان و روم طلیعه شهرنشینی آشکار گشت و خانواده گرد هم آمده، تشکیل اجتماعات بزرگی را دادند، آتشگاه‌ها و معابد بزرگ برپا شد. (۱) در روم الهه آتش خانوادگی، وستا نام داشت. در آتشگاه‌های خانوادگی و آتشکده‌های بزرگ، (۲) در هند برای آتش Ngne آگنی یا آگنی Agni سه جایگاه قائل بودند. از این رو یکی از القاب آگنی در هند، تریش ذشت Trishazashtha می‌باشد ... آتش دارنده سه جایگاه است.

جایی در آسمان، جایی در زمین و جایی میانه آنها. هندوان آتش را ائی‌ئی Atithi می‌خواندند؛ یعنی مهمان، در واقع آتشی که در آتشگاه هر خانواده‌ای می‌سوخت، هم عنوان مهمان را داشت، چون ساکنان خانه موظف بودند با کمال جدیت و کوشایی از آن پرستاری و پذیرایی کنند. (۳) در خرده اوستا به نگهبانی از آتش اشاره شده است که برنا و دانایی به نگهبانی آتش گماشته می‌شوند. علاوه بر آن چنانکه در آتش نیایش آمده است، می‌توان دریافت که به آتشکده خانوادگی توجه شده است.

«سزاوار و برازنده نیایش باشی در خانه مردمان ... برنایی به نگهبانی تو گماشته شود، دانایی به نگهبانی تو گماشته شود، ای آذر ای آفریده اهورمزدا، فروزان باش در این خانه، فروزان باش در این خانه تا دیر زمان، تا رستاخیز بزرگ ...» (۴) با توجه به جوانی روزبه و این که به صراحت می‌گوید پدرش از سر مهر او را در خانه نگهداری می‌کرد. می‌توان احتمال داد که مراد از نگهبانی آتش توسط روزبه، نگهبانی آتش خانوادگی بوده است. روزبه می‌بایست ساعت به ساعت به آتش سرکشی کند تا نمیرد. علاوه بر نگهبانی از آتش، او در خانه شاهد آتش نیایش نیز بوده است. در خرده اوستا از نیایش‌های

۱- فرهنگ اعلام اوستا، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱

۲- همان، ص ۳۴

۳- همان، ص ۳۸ و ۳۹

۴- خرده اوستا، گزارش دکتر حسین وحیدی، تهران: بنیاد فرهنگی سرن سروشیان، ۱۳۶۸ ص ۳۲ و ۳۳ گزارش آقای دکتر وحیدی با گزارش آقای دولتخواه، تفاوت‌های قابل توجهی دارد. نگاه کنید به: اوستا، ج ۲، ص ۵۷۷ تا ۶۵۰ دفتر پنجم، خرده اوستا

ص: ۹۷

پنجگانه به گاه بامداد و نیمروز و پسین و شب و نیمه شب صحبت شده است. (۱) علاوه بر آن در یسنه، هات (۶۲) نیایشی ذکر شده است که معمولاً بندهایی از آن به عنوان آتش نیایش خوانده می‌شده است. شباهت قابل ملاحظه‌ای نیز بین این یسنه و خرده اوستا وجود دارد.

«ای آذر اهوره مزدا! ... برنایی به نگاهبانی تو گماشته باد! (دین) آگاهی به نگاهبانی تو گماشته باد ... تا تو در این خانمان فروزان باشی. تا تو هماره در این خانمان فروزان باشی.

تا تو در این خانمان روشن باشی ...» (۲) روزبه، تلاش تمام داشت تا آئین مزدیستا را چنانکه بایست دریابد. نگاهبانی آتش خانوادگی نشانه‌ای از تلاش همواره او بود. اما دغدغه‌های بسیار نیز در جان او شکفته بود.

پسر انسان

پسر انسان، تعبیری که عیسی مسیح - علیه‌السلام - برای بیان آوارگی خود بکار برده است. در باب ۸ انجیل متی آمده است: «عیسی بدو گفت روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» (۳) زندگی مسیح و کلمات او تبیین شوق انگیزی از مهر، عدالت، راستی و ایثار است. در گفتگوی تاریخی که پیلاطس با مسیح داشت، گویی تمام آئین مسیحیت وقتی از سرچشمه درست وحی جوشیده است در عبارتی از مسیح موج می‌زند.

«عیسی جواب داد ... از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود، پیلاطس به او گفت راستی چیست؟ ...» (۴) راستی دغدغه همواره انسان بوده و هست. مراد انسانی است که به حقیقت می‌اندیشد و در جستجوی یقین گمشده وطمأنینه جان خویش است. به قول حافظ این ندا را شنیده است که:

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

شکوه و رونق زندگی دهقان جی برای روزبه جلوه‌ای نداشت. آتش همواره فروزان آتشکده خانگی نیز به شعله فروزان دل و اندیشه او مددی نمی‌رسانید. خانه‌نشینی اجباری او،

۱- خرده اوستا، ص ۱۰ سروش واژ

۲- اوستا، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱

۳- انجیل متی، باب ۸، آیه ۲۱

تعبیر پسر انسان در کتاب اعمال رسولان، باب ۷ آیه ۵۶، در کتاب خرکیال نبی نیز این تعبیر آمده است، که مرا گفت ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم ...

نگاه کنید به کتاب خرکیال نبی، باب ۲، آیه ۱ و باب ۳، آیه ۱ ...

۴- انجیل یوحنا، باب ۱۸، آیه ۳۸

ص: ۹۸

آتش خواست و جستجو را در او تیزتر می نمود.

گرچه زندانی بودن روزبه در خانه، البته از سر مهر و لطف پدر، در صورت ظاهر ممکن است نشانه‌ای باشد که دهقان نگران بوده است مبدا گزندگی به جان فرزندش برسد. اما در واقعیت امر، می تواند اماره‌ای بر دغدغه او نسبت به روح جستجوگر روزبه باشد. بدون تردید دهقان جی بخوبی می دانسته است که روح نا آرام حقیقت جوی روزبه به مثابه مرغی است که سر بر قفس می کوبد. او می دانست که رواج اندیشه‌های مختلف، اندیشه مزدکی که گرچه بر خشن ترین وجه سرکوب شده بود اما بدیهی است که بذره‌های اندیشه مزدک نابود نشده بود.

عدالت مضمون و مقوله‌ای است که هیچگاه کهنه نمی شود. اندیشه دینی مسیحیت نیز در ایران رواج داشت، آتشکده خانگی همواره فروزان دهقان جی نشانه روشنی است که او زردشتی دیندار و مؤدب به آداب زردشتی گری بوده است. آیا دهقان جی این دغدغه را نداشته است که مبدا روزبه در تماس و ارتباط یا آشنایی با دنیای برون خانه، اندیشه و باورش رنگی دیگر بگیرد و یا تبدل پذیرد؟

زمینه‌ای فراهم می شود. همزمان با گام نهادن به بیرون خانه، روزبه از درون نیز گامی به سوی برون جان خود برمی دارد. روزبه می گوید: «پدرش اراضی کشاورزی بسیاری داشت.

او خود مشغول کار دیگری بود. به من گفت: برو و به املاک سرکشی کن. این سرکشی بطول هم نیانجامد. زیرا تو از آن اراضی و آب و درخت مهمتری! از خانه خارج شدم که به اراضی پدرم سر بزدم. گذرم به کنیسه‌ای افتاد.» (۱) در ترجمه رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، کنیسه، کلیسا ترجمه شده است: «در راه که می رفتم مرا کلیسایی پیش آمد، آوازی و غلبه‌ای از آن کلیسیا شنیدم، مرا هوس برخاست تا فرود آیم و بروم به کلیسا و تماشای نصاری کنم.

چون در رفتم به میان ایشان، بعضی را دیدم انجیل می خواندند و بعضی را دیدم که دعا و تضرع می کردند و بعضی را دیدم که به نماز مشغول بودند، مرا آن حالت از ایشان خوش آمد، شغل پدر و مزرعه فراموش کردم. با ایشان بنشستم و پرسیدم که دین شما دین کیست؟ گفتند دین عیسی - علیه السلام - است و دیگر پرسیدم که اهل این دین کجا بیشتر باشند و اصل دین کجا بیشتر باشد؟ گفتند در شام. آنکه مرا هوس دین ترسائی برخاست و آتش پرستیدن بر دل من سرد شد و با ایشان مشغول شدم تا نزدیک شب درآمد.» (۲)

۱- ابن اسحاق، سیره النبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰

۲- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، به تصحیح دکتر اصغر مهدوی تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱ ج

ص: ۹۹

پیدا است ابن اسحاق کنیسه را به عنوان معبد مسیحیان بکار برده است. (۱) ریشه این واژه از واژه آرامی Kenas یا سریانی Knas به معنای فراهم آمدن و جمع شدن است. از این رو محل جمع شدن برای عبادت را کنیسه خوانده‌اند. در اکدی قدیم dd, Acadian این واژه یعنی Kanasun و KNS به معنای خم شدن و تعظیم کردن نیز آمده است. (۲) از چگونگی واقعه اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها می‌توان دریافت که نماز و نیایش و کلمات مسیحیان روزبه را دگرگون می‌کند. او ظرفیت و زمینه‌ای مناسب برای دگرگون شدن داشت. آن کلمات مثل بارش باران بر صحرای سبز به او آرامش دیگر می‌بخشد. آغاز سیر و سلوک روزبه است برای پرواز از غربت غربی خویش. (۳) در کتاب اکمال‌الدین، شیخ صدوق، شکل آشنایی و رویارویی روزبه با مسیحیان به طریق متفاوتی ذکر شده است.

شیخ صدوق به نقل از علی بن مهزیار، به نقل از پدر علی بن مهزیار، از امام موسی بن جعفر - علیه‌السلام - نقل می‌کند که: روزبه همراه پدرش در روز عید به صومعه‌ای می‌رود.

می‌بیند فردی در صومعه فریاد می‌زند که: اشهد أن لا اله الا الله و أن عیسی روح الله و أن محمداً حبیب الله. نام محمد - ص - و وصف او در تار و پود و گوشت و خون سلمان رسوخ می‌کند، به گونه‌ای که دیگر میلی به غذا و آشامیدنی نمی‌یابد ... (۴) بهرحال روایت اسلام سلمان، یکی از روایت‌های مشهور است که در کتب شیعی بدان توجه شده است. البته به نظر، زمانی علی بن مهزیار جزء راویان متأخر حدیث سلمان قرار می‌گیرد. (۵) نکته قابل توجه این است که لوئی ماسینیون در نقل خبر سلمان و شنیدن مواعظ راهب در کهف در پاورقی اشاره‌ای به لفظ فارقلیط یا Paraclet می‌نماید. (۶) این واژه یک واژه کلیدی است، فارقلیط که معرب واژه یونانی Parakletos به معنای تسلی بخش یا شفیع آمده است. کسی است که مسیح موعود را خبر داده است. چنانکه مانی نیز خود را فارقلیط می‌خواند.

امام فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه ۶ سوره صف:

«و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لما بین یدی من التوریه و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمہ أحمد ...»

عباراتی و آیاتی را از باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ انجیل یوحنا نقل می‌کند که در آن آیات مسیح - علیه‌السلام - به آمدن فارقلیط و تسلی دهنده - نجات دهنده - بشارت می‌دهد. (۷) نکته قابل

۱- در اقرب الموارد کنیسه به عنوان معبد مسیحیان، کنیس: معبد یهودیان، جامع، معبد مسلمان، هیکل: به عنوان معبد بت پرستان مطرح شده که در زمان نویسند، سعید الخوری الشرتونی اللبنانی، بکار می‌رود. نگاه کنید به: اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۱۰۷ فیروزآبادی در قاموس، کنیسه را اعم از معبد یهودیان و مسیحیان و کفار تلقی می‌کند. نگاه کنید به: القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۶۰

ابن منظور در لسان العرب، کنیسه را معبد یهودیان و معرب کنشت می‌داند. از قول جوهری نقل می‌کند که کنیسه معبد مسیحیان است. نگاه کنید به: لسان العرب ج ۱۲، ص ۱۶۶.

۲- دکتر محمد جواد مشکور، فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ ج ۲، ص ۷۷۹

۳- این تعبیر را هانری کربن در مورد سلمان بکار برده و او را صورت نوعی «غریب» دانسته است.

نگاه کنید به:،

۲۶۴، ۱۷۱-۱۷۰؛: ۱۹۷۱ ۱

۱۱؛ ۱۱،

۴- کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۱۶۲، و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵

علی بن مهزیار، از دید رجال حدیث، فردی مورد وثوق تلقی می‌شود. روایات بسیاری نیز از قول او در کتب روایی شیعه آمده است. غیر از باور داشتن به ثقه بودن علی بن مهزیار، دلیل دیگری برای پذیرش قول او در دست نیست. در مورد علی بن مهزیار نگاه کنید به:

معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۹۲ تا ۲۰۵

و رجال النجاشی، ج ۲، ص ۷۴ تا ۷۶

نکته قابل توجه در رجال نجاشی اشاره به مسیحی بودن پدر علی بن مهزیار است که مسلمان می‌شود. می‌گوید گفته شده است که علی نیز در کودکی اسلام آورد.

۵- روایت یا خبر سلمان هفت یا هشت نوع نقل شده است:

۱- روایت ابی اسحق السبعی در گذشته در سال ۱۲۷ هـ.

۲- روایت اسماعیل السدی در گذشته در سال ۱۲۷ هـ.

۳- روایت عبیدالمکتب در گذشته در سال ۱۴۰ هـ.

۴- روایت ابن اسحاق در گذشته در سال ۱۵۰ هـ.

۵- عبدالملک الخثعمی در گذشته در سال ۱۸۰ هـ.

۶- روایت سیار العتری در گذشته در سال ۱۹۹ هـ.

۷- روایت علی بن مهزیار در گذشته در سال ۲۱۰ هـ.

نگاه کنید به: شخصیات قلعه فی الاسلام، ص ۱۳

۶- ۱: ۴۱

۷- امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ هـ. - ۱۹۸۵ م. ج ۲۹، ص ۳۱۴ و ۳۱۵

ص: ۱۰۰

توجه این است که این واژه در ترجمه‌های فارسی به «تسلی دهنده» و در ترجمه عربی به «المعزّی» تبدیل شده است. در ترجمه سریانی کتاب مقدس، این واژه فارقلیط حفظ شده است. در باب ۱۴ انجیل یوحنا در ترجمه فارسی آمده است: «لیکن تسلی دهنده؛ یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد. او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتیم به یاد شما خواهد آورد» (۱) و «لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید؛ یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.» (۲) آیا روزبه در آن کنیسه در شنیدن آیات انجیل، نام فارقلیط - احمد - را شنیده است؟ آیا مسیحیان به لحاظ دشواری‌ها مدام آیات امید روشن نسبت به آینده را زمزمه می‌کرده‌اند؟

چنانکه اشاره شد، از جزئیات اطلاع دقیقی نداریم اما می‌دانیم همین ملاقات موجب شد تا آتش دیگری در جان روزبه شعله برافروزد و آتش آئین مزدیستا و باور او نسبت بدان آتش و آیین، در درونش افسرده شود.

پی نوشتها:

۱- انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۲۷

۲- همان، باب ۱۵، آیه ۲۷













## نقش ایرانیان در حرمین شریفین

محمد جواد طبسی

نژاد ایرانی از دیر زمان به عنوان نژادی پرجوش و تلاش، فرهنگ دوست و خدمتگزار شناخته شده و به این صفات معروف است. از این روست که در عالم جای خود را باز کرده و حضور فعالانه و مؤثری داشته‌اند. هر جا نامی از عمران و آبادانی و فن معماری و هنری به میان آید، خدمتگزاران و هنرمندان این خطه می‌درخشند. هر جا سخن از علم و دانش و پیشرفت فرهنگی باشد، ایرانیان مشعلداران آن هستند. و بالأخره هر جا آماری از خدمات اجتماعی داده شود، نام ایرانیان در آن به چشم می‌خورد. ناگفته نماند که حضور این مردم با فرهنگ و اصیل، در برخی مناطق؛ همانند حرمین شریفین و عتبات عالیات، بیشتر و جدی‌تر بوده است. بدیهی است که دلیل آن، چیزی جز عشق و علاقه به حرم امن الهی و تربت پاک و مقدس رسول الله - صلی الله علیه وآله و سلم - و محبت به اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - نبوده است. شواهد تاریخی بخوبی نشانگر آن است که ایرانیان در زمانها و دورانهای مختلف،

ص: ۱۰۷

نقش کلیدی را در مکه مکرمه و مدینه منوره ایفا کرده‌اند؛ از امارت و حکمرانی بر شهر مکه گرفته تا تصدی پست قضاوت و فتوا و کرسی تدریس و خطابه و تعلیم اطفال در مسجد الحرام.

همچنین از تعمیر مسجد الحرام و پوشش پرده کعبه و بازسازی دیگر مساجد این دیار گرفته تا آبرسانی به مکه و عرفات و راه‌اندازی چشمه‌ها و قنات‌ها و خدمات پزشکی و طبابت و ... که اینها همه، نشانه مجد و عظمت نژاد اصیل و با کفایت ایرانی است. اینک بطور اختصار به نام و نام مشاغلی که ایرانیان در مکه مکرمه عهده‌دار آن بوده‌اند، اشاره می‌نماییم:

الف- ولایت و امارت مکه مکرمه

ولایت و حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم و پیچیده تاریخ حجاز است.

همانگونه که از کتب تاریخ برمی‌آید، برای تصرف این شهر، همواره جنگ و گریزهایی راه افتاده است. به همین جهت مکه گاهی به دست مصر و گاهی عراق و زمانی به دست یمن و ...

اداره می‌شده است. همچنین گاهی علویان انقلابی و گاه مکیان و غیر آنان به اداره شهر می‌پرداختند.

و از میان ده‌ها نفری که قبل و بعد از اسلام بر مکه ولایت داشته‌اند، گروهی از ایرانیان می‌باشند که از باب نمونه به نام چند نفر از آنان بسنده می‌کنیم:

۱- حسن بن سهل

از جمله کسانی که از طرف مأمون بر ولایت مکه گماشته شد، حسن بن سهل (۱) برادر فضل بن سهل بود. البته او مستقیماً عهده‌دار این امر نبود، بلکه مأمون آنگاه که در سال ۱۹۸ هجری برادرش امین را کشت، حسن بن سهل را بر ولایت آنچه که طاهر بن حسین از کورالجبال و عراق و فارس و اهواز و حجاز و یمن فتح کرده بود، منصوب کرد. (۲)

۲- هیشم بن معاویه عتکی خراسانی

هیشم پس از برکناری زیاد از ولایت مکه، در سال ۱۴۱ هجری، حکمرانی این شهر مقدس و طائف را عهده‌دار شد و حکومتش تا سال ۱۴۳ هجری ادامه یافت. (۳)

۱- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲- شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۸۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۱۳.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۷۷؛ العقد الثمین، ج ۴، ص ۴۵۴.

ص: ۱۰۸

۳- محمد طعج

در زمان مستکفی عباسی، جماعتی بر مکه ولایت داشتند که از جمله محمد بن طعج معروف به اخشید صاحب مصر و دو فرزندش ابوالقاسم انجور؛ یعنی محمود و ابوالحسن علی بودند. (۱) شهید مطهری نام این سه نفر را جزو خراسانیانی ثبت می‌کند که در مصر و آفریقای شمالی حکومت می‌کرده‌اند. (۲) ب- ریاست علمی و مذهبی مکه مکرمه مکه مکرمه تاکنون شخصیت‌های علمی بزرگ و نامداری را به خود دیده است. از آنجا که برخی از آنان عالی مقام و بزرگوار بوده‌اند به آنها لقب «شیخ مکه»، «شیخ الحرم» و «امام الحرمین» داده شده است. از جمله تعدادی از ایرانیان می‌باشند که بدین لقب مشهور گشته‌اند:

۱- عمر بن عبدالمجید میانسی

تقی‌الدین مکی درباره‌اش می‌نویسد:

«نزیل مکه و شیخها و خطیبها...»

منصور بن سلیم از او با عنوان «فقیه» یاد کرده و گوید:

در مصر و مکه حدیث گفت و خطیب آنجا شد، او عالمی پرهیزکار و فرد موثقی بود. (۳)

۲- محمد بن ابراهیم بن منذر

شیخ حرم شریف ابوبکر نیشابوری، فقیه و مجتهد و حافظ در سال سیصد و نه یا ده در مکه وفات یافت. (۴)

۳- محمد بن ابراهیم بن یوسف نیشابوری

در مکه اقامت گزیده و شیخ حرم شد و در سال ۳۴۸ هجری وفات یافت. (۵)

۱- العقد الثمین، ج ۱، ص ۱۷۰؛ مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲- خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۹۷.

۳- العقد الثمین، ج ۶، ص ۳۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۷.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۹۰.

۵- تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۷۸۲.



ص: ۱۰۹

۴- عبدالجبار اصفهانی

ابو موسی مدینی از او روایت کرده و درباره‌اش می‌گوید:

سالها شیخ الحرم بوده، و در سال پانصد و بیست و یک، در مکه مکرمه وفات یافت. (۱)

۵- سعید بن منصور

ذهبی می‌نویسد:

سعید بن منصور؛ حافظ، امام، شیخ الحرم ابو عثمان خراسانی. (۲)

۶- سعد بن علی بن محمد زنجانی

ابو سعد سمعانی می‌نویسد:

(وی) مجاور مکه مکرمه گردید و شیخ الحرم شد. او صاحب کرامات و آیات بود و هرگاه وارد مسجدالحرام می‌گردید، مردم

طواف را رها کرده و دست او را بیش از حجرالأسود می‌بوسیدند! (۳) ج- قضاوت در حرمین شریفین

نام تعدادی از ایرانیان در کتب و تراجم مشاهیر مکه و مدینه به چشم می‌خورد که به عنوان قاضی حرمین و یا قاضی شهر مکه ذکر

گردیده‌اند، که برخی از بروجرد و برخی دیگر از نیشابور و یا نهاوند می‌باشند: ۱- احمد بن محمد بن عبدالله نیشابوری

وی قاضی حرمین و شیخ حنفیها در زمان خودش بشمار می‌رفته و حدود دوازده سال قضاوت حرمین را عهده‌دار بوده است. (۴)

۲- طاهر بن محمد بن طاهر بروجردی

سبکی در طبقات خود می‌نویسد:

(او) فقه را از شیخ ابو اسحاق شیرازی گرفته ... سپس به مکه منتقل شد و در آنجا ساکن

۱- العقد الثمین، ج ۵، ص ۳۲۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸۶.

۳- تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۷۴.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۵؛ العقد الثمین، ج ۳، ص ۱۴۵.

ص: ۱۱۰

گردید و قضاوت آنجا را عهده‌دار شد. (۱)

۳- عبدالملک بن ابی مسلم بن ابی نصر نهاوندی قاضی مکه ... (۲)

د- حدیث و روایت در مکه مکرمه

در حرمین شریفین محدث و راوی بی‌شماری بوده که تعداد قابل توجهی از آنان ایرانی بوده‌اند. درباره برخی از آنها تصریح شده است که در مکه حدیث می‌گفته‌اند و در مورد برخی دیگر تصریح نشده است. گرچه بزرگان اهل حدیث و اصحاب سنن و صحاح از آنها روایت کرده و حدیث نقل نموده‌اند. درباره اینان، تعابیر زیبایی شده؛ از قبیل فقیه، مجتهد، حافظ، شیخ‌الحرم، بارع، صالح، قاضی، زاهد، ثقه، امام، محدث، خطیب و ....

و چون تعداد اینان زیاد است، فقط به ذکر نام و سال وفاتشان بسنده می‌کنیم:

- ۴۶- محمد بن احمد بن ابی بکر خراسانی، متوفای ۵۴۲ هجری. (۳) ۴۷- محمد بن ابراهیم بن منذر نیشابوری، متوفای ۳۰۹ یا ۳۱۰ هجری. (۴) ۴۸- محمد بن احمد بن عبدالله بن محمد قاشانی، متوفای ۳۷۱ هجری. (۵) ۴۹- محمد بن احمد بن محمد قزوینی صوفی، متوفای ۸۱۱ هجری. (۶) ۵۰- محمد بن ابراهیم بن فخار اصبهانی، متوفای ۴۹۹ هجری. (۷) ۵۱- عبدالجبار اصبهانی، متوفای ۵۲۱ هجری. (۸) ۵۲- عبدالرحمن بن عبدالصمد نیشابوری، متوفای ۵۴۹ هجری. (۹) ۵۳- محمد بن مقاتل کسائی مروزی، متوفای ۲۲۶ هجری. (۱۰) ۵۴- سلمه بن شیبب نیشابوری، متوفای ۲۴۶ هجری. (۱۱) ۵۵- سعد بن علی بن محمد زنجانی، متوفای ۴۷۱ هجری. (۱۲) ۵۶- سعید بن منصور بن شعبه خراسانی، متوفای ۲۲۷ هجری. (۱۳) ۵۷- شعیب بن حرب مدائنی خراسانی، متوفای ۱۹۷ هجری. (۱۴) ۵۸- اقبال بن عبدالله حبشی قزوینی. (۱۵) ۵۹- خضر بن حسن بن محمود ثابتی اصفهانی، متوفای ۷۴۳ هجری. (۱۶)

۱- العقد الثمین، ج ۵، ص ۵۹.

۲- همان، ج ۵، ص ۵۱۶.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۹۰.

۵- العقد الثمین، ج ۱، ص ۲۹۸-۲۹۷.

۶- همان، ج ۱، ص ۳۸۶.

۷- همان، ج ۱، ص ۴۰۵.

۸- همان، ج ۵، ص ۳۲۴.

۹- همان، ج ۵، ص ۳۶۳.

۱۰- همان، ج ۲، ص ۳۶۲.

۱۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۲۵۶.

۱۲- همان، ج ۱۸، ص ۳۸۵.

۱۳- العقد الثمین، ج ۴، ص ۵۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸۶.

۱۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۶.

۱۵- العقد الثمین، ج ۳، ص ۳۲۵.

۱۶- همان، ج ۴، ص ۳۱۴.

ص: ۱۱۱

۶۰- داود بن عجلان مکی خراسانی. (۱) ۶۱- سعد بن عبدالله اسفراینی، متوفای ۷۸۶ هجری. (۲) ۶۲- محمد بن هبئه‌الله ابو نصر شیرازی، متوفای ۴۹۵ هجری. (۳) ۶۳- احمد بن اقبال قزوینی. (۴) ۶۴- احمد بن حمدویه بن موسی نيسابوری، متوفای ۳۱۵. (۵) ۶۵- ابراهیم بن حسین شیرازی. (۶) ۶۶- ابراهیم بن طهمان بن سعید خراسانی، متوفای ۱۶۳ هجری. (۷) ۶۷- عبدالمجید بن عبدالعزيز مروزی، متوفای ۲۰۶ هجری. (۸) ۶۸- عبدالمحسن بن ابی العمید ابهری، متوفای ۶۲۴ هجری. (۹) ۶۹- عمر بن عبدالمجید میانسی، متوفای ۵۸۱ هجری. (۱۰) ۷۰- هدیة بن الوهاب مروزی، متوفای ۲۴۱ هجری. (۱۱) ۷۱- یوسف بن ماهک بن بهزاد فارسی، متوفای ۱۱۳ هجری. (۱۲) ۷۲- صالح بن محمد اصبهانی متوفای ۷۵۷ هجری. (۱۳) ه- مقام «استادی قراءت» در مکه مکرمه برخی از ایرانیان مجاور در مکه مکرمه افتخار عنوان «مُقرئ» (۱۴) بودن را پیدا کردند؛ بطوری که با عنوان «مُقرئ أهل مکه» مشهور و معروف شدند. بلکه دو تن از آنان، بالاترین سمت را در مقام استادی قراءت، کسب کردند؛ تا آنجا که از قراء سبعة شده و شهرت جهانی یافتند.

آنان عبارتند از:

۱- ابن کثیر مکی

ابو معبد عبدالله بن عمرو بن عبدالله بن زادن فیروزان بن هرمز مکی داری ... ابو معبد عطار داری فارسی الأصل. گویند وی از آن گروه ایرانیان بود که خسرو ایران آنان را برای فتح حبشه، با کشتیهایی به یمن گسیل داشت ... ابو عمرو علا گفته است که من قرآن را نزد ابن

- ۱- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۲- العقد الثمین، ج ۴، ص ۵۳۱.
- ۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۹۶.
- ۴- العقد الثمین، ج ۳، ص ۱۸.
- ۵- همان، ج ۳، ص ۳۶.
- ۶- همان، ج ۳، ص ۲۱۱.
- ۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۷۸؛ طبقات الحفاظ، ص ۹۶.
- ۸- العقد الثمین، ج ۵، ص ۴۹۲.
- ۹- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۲۵۹.
- ۱۰- العقد الثمین، ج ۶، ص ۳۳۴.
- ۱۱- همان، ج ۷، ص ۳۶۷.
- ۱۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۶۸.
- ۱۳- العقد الثمین، ج ۵، ص ۲۹.
- ۱۴- مقرر کسی است که از استاد خود قراءات مختلف را یاد گرفته و آن را در اختیار دیگران قراردهد. ر. ک: چهارده روایت در قراءت قرآن مجید، ص ۱۲.

ص: ۱۱۲

کثیر و مجاهد ختم کردم. ابن کثیر به زبان عربی بیش از مجاهد تسلط داشت و تا هنگام وفات، امام قاریان مکه بود. (۱)

۲- نافع

ابو عبدالله نافع بن اَبی نعیم مدنی، مکنی به «ابو رُویم» می‌باشد. طبق روایت اصمعی و نیز حافظ ابی نعیم (در تاریخ اصفهان) و ابن ندیم، نافع اصفهانی الأصل بود و در مدینه می‌زیست و در همانجا به سال ۱۷۶ یا ۱۹۶ هجری قمری درگذشت.

ابن جزری می‌نویسد: نافع یکی از قراء سبعة و عالمی نام‌آور و ثقة و صالح و از اهالی اصفهان می‌باشد و قراءت را از جماعتی که به هفتاد نفر می‌رسد فرا گرفته است. (۲)

۳- احمد بن اقبال قزوینی مکی

وی به‌مراه پدر سالها در مکه اقامت گزید و جمعی از فضلاء وقت؛ همانند ابن عساکر و ابن خلیل و دلاصی را درک کرد. درباره‌اش گفته شده که همانند او کم دیده شده که بر اقرآ آنهمه صبر و حوصله از خود نشان داده باشد. (۳)

۴- احمد الشریف خراسانی

سخاوی پس از اعطای لقب «مقری» به احمد شریف خراسانی، می‌گوید:

«کان دیناً خیراً مقرئاً مقيماً برباط الشیرازی ....» (۴)

۵- ابو عبدالله کازرینی

محمد بن حسین بن محمد بن آذر بن بهرام فارسی ابو عبدالله کازرینی مقری‌ء اهل مکه. (۵)

۶- احمد بن محمد بن عبدالله فارسی، مقری‌ء مکه. (۶)

۷- صالح بن محمود اصبهانی

یکی از مقرئین به قراءت سبع و مدرسین در مسجدالحرام بوده است. (۷)

۱- چهارده روایت در قراءت قرآن مجید، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۱۵.

۳- العقد الثمین، ج ۳، ص ۱۸.

۴- التحفة اللطیفة، ج ۱، ص ۲۸۰.

۵- العقد الثمین، ج ۲، ص ۶.

۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۵۰.

۷- العقد الثمین، ج ۵، ص ۲۹.

ص: ۱۱۳

۸- معروف بن مشکان

معروف به ابوالولید مکی، قاری اهل مکه .. صاحب مغنی در قراءات می نویسد:

(نامبرده) مولای عامر بن نفیل کندی، و از خطه فارس است که کسری آنها را در کشتی فرستاد، تا حبشیان را از یمن طرد کنند. (۱) و- امامت در مسجدالحرام

پیش از این در مسجدالحرام امامهای متعددی وجود داشته است، بلکه باید گفت که هر مذهبی برای خود امامی راتب داشت. (۲) و ما در اینجا- هرچند که جستجوی کامل نکرده‌ایم امّا- نام سه نفر از ایرانیان را که سالها امامت مقام ابراهیم را عهده‌دار بوده‌اند می آوریم:

۱- زاهر بن رستم اصبهانی

تقی‌الدین مکی درباره‌اش می نویسد: (وی) اصفهانی‌الأصل بوده و در بغداد متولد گردیده است. سالهای زیادی امامت مقام ابراهیم را عهده‌دار بود تا این که از امامت عاجز شده و ملازم منزل خود گردید. (۳) ۲- عبدالمحسن بن اَبی العمید اُبهری وی به عنوان امام راتب در مقام ابراهیم بود، تا این که وفات یافت. (۴) ۳- عبدالملک بن اَبی مسلم نهاوندی او نیز به عنوان امام مقام ابراهیم تعیین شده بود. (۵) ز- تدریس در مکه و مسجدالحرام از جمله مناصب و مشاغلی که ایرانیان مجاور در مکه مکرمه، بدان اشتغال داشتند، تدریس در مدارس مکه بوده و بلکه برخی از آنان کار تدریس در مسجدالحرام را نیز به عهده

۱- همان، ج ۷، ص ۲۴۲.

۲- جهت تحقیق بیشتر به کتاب تاریخ مکه، ج ۱، ص ۳۳۲ مراجعه شود.

۳- العقد الثمین، ج ۴، ص ۴۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۷.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۲۵۹.

۵- العقد الثمین، ج ۵، ص ۵۱۶.

ص: ۱۱۴

داشته‌اند. تقی‌الدین مکی به نام سه تن از آنان اشاره می‌کند:

۱- عبدالرحمن بن عبدالصمد نیشابوری

وی معروف به ابوالقاسم اکاف، از اهالی نیشابور بوده و فقه را از ابو نصر بن ابی‌القاسم قشیری گرفته است ... و مختصر ابو محمد جوینی را در مکه تدریس می‌کرد. او در سال ۵۴۹ وفات یافت. (۱)

۲- صالح بن محمود کرومی اصبهانی

او یکی از مقررین به قراءات هفتگانه و مدرّس در حرم شریف بوده ... که در سال ۷۵۷ در مکه وفات یافت و در قبرستان معلاة دفن گردید. (۲)

۳- حسن بن علی بن محمود نهاوندی (نجیب‌الدین حنفی)

میورقی از عبدالمحسن بن علی ... نقل می‌کند که: امروز (۶۶۶ هجری) نجیب‌الدین حنفی، مدرس حنفی‌ها در مکه مکرمه می‌باشد. (۳) ح- اذان در مسجدالحرام

از آنجا که عده‌ای از ایرانیان علاقه خاصی به اذان گفتن در مسجدالحرام را داشته‌اند، برخی از آنان از طرف شیوخ حرم، به عنوان رئیس اذان‌گویان و برخی به عنوان مؤذن در مسجدالحرام تعیین گردیده‌اند. بعد از کمی دقت و مروری گذرا بر حالات این افراد، به نتیجه می‌رسیم که همه آنها از اهالی کازرون می‌باشند.

تقی‌الدین مکی به نام و شرح حال هر یک از آنان اشاره کرده و ما از باب اختصار فقط به ذکر نامشان اکتفا می‌کنیم:

۷۳- عبدالله بن علی بن محمد بن عبدالسلام بن ابی‌المعالی کازرونی. (۴) ۷۴- عبدالله بن علی بن عبدالله کازرونی. (۵) ۷۵- ذاکر بن عبدالمؤمن بن ابی‌المعالی کازرونی. (۶)

۱- همان، ج ۵، ص ۳۶۳.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۹.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۶۵.

۴- همان، ج ۵، ص ۲۱۳.

۵- همان، ج ۵، ص ۲۱۲.

۶- همان، ج ۴، ص ۳۶۲.

ص: ۱۱۵

۷۶- احمد بن عبدالسلام کازرونی. (۱) ۷۷- احمد بن علی بن محمد کازرونی. (۲) ۷۸- محمد بن عبدالله بن علی کازرونی. (۳)  
 ۷۹- محمد بن عبدالسلام بن ابی المعالی کازرونی. (۴) ۸۰- محمد بن علی بن عبدالله بن علی کازرونی. (۵) ۸۱- عبدالسلام بن  
 ابی المعالی کازرونی. (۶) ۸۲- عبداللطیف بن محمد بن حسین کازرونی. (۷) ۸۳- علی بن عبدالله بن علی بن محمد کازرونی. (۸)  
 ۸۴- عبدالؤمن کازرونی. (۹) ۸۵- علی بن محمد بن عبدالسلام کازرونی. (۱۰) ۸۶- احمد بن عبدالله بن قاسم بن نافع بن ابی بزه،  
 که به بشاربزی نامبردار و مکنی به ابوالحسن بوده است. وی مؤذن مسجدالحرام بوده و اصلاً ایرانی و از مردم همدان می‌باشد. (۱۱)  
 ط- خدمت در حرمین شریفین

ایرانیان این افتخار را دارند که خدمات و کمک‌های فراوانی را بخصوص به حرم امن الهی و مردم آن دیار انجام داده‌اند که  
 گوشه‌ای از آن خدمات در تاریخ به ثبت رسیده است:

\* خدمات اجتماعی

۸۷- تعمیر مسجدالحرام

ابراهیم بن محمد بن علی فارسی استرآبادی از جمله کسانی بود که در سال ۴۶۶ به مکه مشرف شد و خدمات چشمگیری را در  
 مکه بخصوص در مسجدالحرام انجام داد.

و براساس نقل صاحب مرآة الحرمین، وی مواضعی از مسجدالحرام را که ویران شده بود، با صرف مبلغ سی هزار دینار تعمیر کرد.

(۱۲)

۱- همان، ج ۳، ص ۸۱.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳- همان، ج ۲، ص ۶۹.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۲۱.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۶- همان، ج ۵، ص ۴۳۱.

۷- همان، ج ۵، ص ۴۸۸.

۸- همان، ج ۶، ص ۱۸۳.

۹- همان، ج ۶، ص ۲۰۳.

۱۰- العقد الثمین، ج ۶، ص ۲۳۳.

۱۱- چهارده روایت در قرائت قرآن مجید، ص ۱۸.

۱۲- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۸۳؛ العقد الثمین، ج ۳، ص ۲۶۱.



ص: ۱۱۶

۸۸- تعمیر و بازسازی حجر اسماعیل

محمد بن علی اصبهانی وزیر؛ از جمله کسانی بود که حجر اسماعیل را بازسازی و تجدید ساختمان کرد. (۱)

۸۹- تعویض ناودان کعبه

از جمله خدمات شیخ ابوالقاسم رامشت فارسی که از اعیان و تجار ایرانی به شمار می‌رفت، تغییر ناودان کعبه بود که در سال ۵۳۷ پس از مرگش توسط خادم او نصب گردید. (۲)

۹۰- بازسازی خانه خدا

در سال هزار و سیصد و نه سیل داخل مسجدالحرام و کعبه معظمه شد که آب به اندازه قامت انسان بالا آمد. در این جریان، تقریباً دو سوم کعبه از طرف ناودان ویران گردید. در این برهه از زمان تنها کسی که خود را آماده تعمیر کعبه نمود؛ سید ما؛ زین العابدین کاشانی، از شاگردان محمد امین استرآبادی و از مجاورین بیت‌الله الحرام بود. (۳)

۹۱- پوشاندن کعبه معظمه

در سال ۴۶۶ هجری ابراهیم بن محمد بن علی فارسی استرآبادی، به هنگام تشرف به مکه مکرمه، ملاحظه کرد که سالهاست خانه خدا پوشش و پرده ندارد، پس کعبه را از پارچه سفیدی که بافت هند بود، پوشانید. (۴) همچنین رامشت بن حسین فارسی، که از اعیان و تجار ایرانی بود، در سال ۵۰۲ هجری قمری کعبه را پرده پوشانید، و این زمانی بود که پرده از طرف خلیفه، به خاطر جنگی که با پادشاه سلجوقی داشت، نرسید. قیمت این پرده هیجده هزار مثقال مصری بود. (۵)

۹۲- بازسازی مساجد مکه مکرمه

از جمله مساجدی که در مکه مکرمه، به دست ایرانیان بازسازی شد؛ مسجد تنعیم، خیف و مسجد جبل‌الرحمه می‌باشد.

۱- العقد الثمین، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳- روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۷۱.

۴- تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵- العقد الثمین، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۱۹؛ مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۸۳.

ص: ۱۱۷

ابراهیم بن محمد بن علی فارسی استرآبادی، مسجدی را که عایشه در تنعیم از آنجا احرام بست بازسازی و تجدید ساختمان کرد. (۱) و محمد بن علی اصفهانی وزیر، مسجد خَیْف را در منا و همچنین مسجدی را که برفراز جبل‌الرحمه در عرفات است بازسازی کرد. (۲)

۹۳- وقف خانه برای فقراى مجاور

وقف خانه و رباط در اطراف مسجدالحرام، برای فقرا و مستمندان مجاور خانه خدا، یکی دیگر از خدماتی است که عده‌ای از ایرانیان عهده‌دار آن بوده‌اند که برخی از آن خانه‌ها در قسمت صفا و برخی دیگر نزدیک باب‌الجزوره و یا در کوچه حجر بوده است.

یکی از این خانه‌ها را شاه شجاع بن محمد بن مظفر یزدی پادشاه فارس (۳) و دوّمین آن را رامشت بن حسین بن شیرویه فارسی معروف به «رباط رامشت» (۴) و سومین خانه را ابراهیم بن محمد اصفهانی (۵) وقف کردند.

۹۴- وقف املاک در عرفات

خدمت ارزنده دیگری که ایرانیان به میهمانان خدا و زائران بیت‌الله‌الحرام کرده‌اند، وقف حدود پنجاه مورد ملک در عرفات است که توسط عبدالسلام بن ابی المعالی کازرونی انجام پذیرفت. (۶)

۹۵- ایجاد استراحتگاههای موقت در بین راه

عبدالعزیز بن علی بن عثمان بن محمد اصفهانی معروف عجمی که یکی از تجار مکه مکرمه بوده، اموال و زمینهای زیادی در مکه و وادی «مر» و «هده» بدست آورد و در هده جایگاهی را برای استراحت موقت زائرانی که پیاده به طرف خانه خدا می‌رفتند ساخت و وقف نمود. (۷)

۹۶- راه‌اندازی چشمه بازان

چشمه بازان به همت یکی از مشایخ عجم مجاور مکه مکرمه؛ بنام دانیال بن علی بن سلیمان بن محمود لرستانی کردی راه‌اندازی شد. وی تلاش زیادی برای ایجاد این چشمه

۱- همان، ج ۳، ص ۲۶۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳- التحفة اللطیفة، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴- العقد الثمین، ج ۴، ص ۳۸۵؛ تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۵- همان، ج ۳، ص ۲۳۹.

۶- همان، ج ۴، ص ۴۳۱.

۷- همان، ج ۵، ص ۴۵۴.

ص: ۱۱۸

کرد و سفرهایی بدین منظور به مصر و عراق نمود تا نظر صوبان نائب‌العراقین را برای شرکت در این کار جلب کند. سرانجام به کمک او چشمه را در سال ۷۲۶ هجری جاری ساخت. (۱) تقی‌الدین مکی راه‌اندازی چشمه بازان را به خلیفه بن محمود کیلانی نسبت داده است. (۲)

۹۷- آبرسانی به صحرای عرفات

از کارهای عظیمی که محمد بن علی اصفهانی در مکه مکرمه انجام داد این بود که جهت رفاه حال زائران خانه خدا، آب را به عرفات رساند.

تقی‌الدین مکی در شرح حال محمد بن علی اصفهانی می‌نویسد:

«و أجرى الماء إلى عرفات ... و كان يعطى أهل مكة كل سنة مائلاً عظيماً ليَجروا الماء إلى عرفات.» (۳)

«آب را به عرفات برد .. در حالی که اهل مکه همه سال مخارج زیادی را برای رساندن آب به عرفات متحمل می‌شدند.»

۹۸- احداث دیوار برای شهر مدینه

از آنجا که مردم مدینه سالیان درازی از حملات و غارتگری اعراب به تنگ آمده بودند، محمد بن علی اصفهانی با احداث دیواری در اطراف این شهر، مردم آن سامان را از نگرانی بیرون آورد.

همچنین تقی‌الدین مکی می‌نویسد:

«و بنى على مدينة رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه و سلم - سوراً و كان الأعراب تنهبها و تغير عليها فكان الخطيب يقول على المنبر: اللهم

صن حرم من صان حرم نبيك - صَلَّى اللهُ عليه و سلم - و هو محمد بن علي الإصبهاني ...» (۴)

«در اطراف شهر پیامبر خدا- ص- دیواری احداث کرد؛ زیرا اعراب اطراف مدینه همیشه به شهر حمله کرده و اموال مردم را غارت می‌کردند و- خطیب به عنوان تقدیر از این عمل- بر منبر می‌گفت: خدایا! حرم کسی را که حرم پیامبر تو را مصون کرد مصون بدار، و منظورش محمد بن علی اصفهانی بود ...»

۱- همان، ج ۴، ص ۳۴۳.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۲۰.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۱۲.

۴- همان.

ص: ۱۱۹

\* خدمات فرهنگی

ایرانیان علاوه بر خدمات علمی؛ از قبیل حدیث و روایت و تدریس در مسجدالحرام، خدمات فرهنگی دیگری نیز در حرمین شریفین ارائه کرده‌اند که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

۹۹- تأدیب و تعلیم کودکان در مسجدالحرام

دو تن از ایرانیانی که این خدمت را نسبت به کودکان مکه مکرمه انجام داده‌اند عبارتند از: ۱- محمد بن اسماعیل بن حسین شیرازی، که مدتی عهده‌دار تعلیم و تأدیب کودکان در مسجدالحرام، زیر گلدسته باب العمره بوده است. (۱) ۲- مؤمن بن محمد کازرونی مکی، که او نیز مؤدب اطفال در حرم شریف بوده است. (۲)

۱۰۰- وقف کتابهای نفیس و گرانها

شاه شجاع بن محمد بن مظفر یزدی؛ سلطان خطه فارس .. در حرم مدنی آثاری از خود به یادگار گذاشت ... از جمله آنها: کتابخانه‌ای است که مشتمل بر بهترین کتابها و گرانبها ترین آنها می‌باشد .. (۳)

۱۰۱- تألیف کتاب

از ایرانیان معروف و مشهور در مکه مکرمه، بیشترین وقت خود را صرف تألیف کتاب کرده و از این راه خدمتی به اسلام نمودند. اینک نام دو تن از کسانی را که موفق به این کار شدند می‌آوریم:

۱- شیخ مجدالدین فیروزآبادی

سباعتی در تاریخ مکه می‌نویسد:

«و قد أَلَفَ كتابه القاموس فی منزله بمکة بجوار الصفا ..» (۴)

شیخ مجدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس، کتاب خود را در منزلش، در مکه نزدیک

۱- همان، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲- همان، ج ۷، ص ۳۱۴.

۳- التحفة اللطیفة، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴- تاریخ مکه، ج ۱، ص ۳۲۷.

ص: ۱۲۰

صفا تألیف نمود که خود صاحب قاموس این مطلب را در آخر کتابش یادآوری کرده است. (۱) ۲- محمد امین استرآبادی میرزا محمد امین استرآبادی که از علمای اخباری است، کتاب خود «الفوائد المدتیة» را هنگامی که مجاور قبر پیامبر اسلام- ص- بود، تألیف نمود. (۲)\* خدمات هنری سیاعی می‌نویسد:

شیخ عیسی که اصل او از شیراز است، معروف به زیبایی خط می‌باشد، و تمام آن خطوط و نقش و نگارهایی که در زمانش، در مسجد، نوشته شده، همه‌اش را او نوشته است. (۳)\* خدمات پزشکی

از بین ایرانیان مجاور در مکه مکرمه، نام دو تن در تاریخ ثبت گردیده است که خدمات شایسته‌ای را به مردم مکه؛ از نظر طبابت و برطرف کردن نیازهای دارویی و معالجه دیگر بیماریهای مردم؛ از قبیل شکسته‌بندی و غیره انجام داده‌اند:

۱- محمد بن اسحاق شیرازی معروف به غیاث‌الدین ابرقوهی، که تقی‌الدین مکی در شرح حال او می‌نویسد: «و کان له معرفة بالطب و له فیه تألیف حسن و انتفع به الناس فی ذلک کثیراً بمکة و کان یحسن الیهم فیما یحتاجونه من الأدویة و غیر ذلک.» (۴)

«او (غیاث‌الدین ابرقوهی) دارای شناخت و معرفت در طب بود و در این زمینه کتابی تألیف نمود که مردم مکه از آن بهره‌های فراوان بردند. او کمک دارویی زیادی به مردم نمود.»

۲- محمد بن عبدالله بن علی کازرونی، که نامبرده نیز عهده‌دار شغل شکسته‌بندی در مکه مکرمه بود. (۵) این بود نمونه‌ای از صدها خدمت و شغلی که ایرانیان در حرمین شریفین داشته‌اند. ناگفته نماند که ما در صدد جستجوی کامل در این زمینه نبودیم. بدیهی است که

۱- القاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۱۸.

۲- اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۳۷.

۳- تاریخ مکه، ج ۲، ص ۴۶۷.

۴- العقد الثمین، ج ۱، ص ۴۰۹.

۵- همان، ج ۲، ص ۶۹.

ص: ۱۲۱

ایرانیان افتخار خدمت به حرمین شریفین، بیش از آنچه گفته شد داشته‌اند. که در صورت تمایل می‌توانید به کتب مربوط و تاریخ و رجال مکه مراجعه نمایید ..

پی نوشتها:









## آل سعود و عربستان سعودی

مشایخ فریدنی

مقدمه

در عربستان سعودی تاکنون سرشماری دقیقی نشده است و شاید هم این کار ممکن نباشد. (۱) تعداد سکنه این کشور را حدود ده میلیون نفر تخمین می‌زنند که غالباً در صحاری نجد و حجاز و احساء و بیابانهای کشورهای همسایه ییلاق و قشلاق می‌کنند. مساحت قلمرو سعودیان تقریباً یک میلیون و هفتصد و پنجاه کیلومتر مربع است که بیش از دو سوم آن را ریگزارهای نفود (۲) و رَبع الخالی (۳) و صحراهای لم یزرع و کوهستانهای خشک فراگرفته است و رودخانه قابل ذکر و باران کافی و رطوبت و بطور کلی آب و هوای مساعد ندارد. بیش از نیمی از سکنه این کشور صحرانشین و دامدارند و زیر چادر به سر می‌برند و پیوسته در حال کوچکنند.

قسمتهایی از مرزهای خاکی سعودی هنوز مشخص نشده و به صحاری کشورهای همسایه می‌پیوندد.

این کشور از شمال به اردن و عراق و از مشرق به دریای سرخ و از جنوب به خلیج

۱- برای اطلاع از تاریخ جغرافیای عربستان و شرح احوال آل سعود رجوع شود به: راهنمای آرامکو، ۸۱-۳، ۱۹۶۰.

۲- نفود به فتح اول در لغت به معنی نابود کننده و تمام کننده آب و توشه است و نام ریگزار وسیعی است که قسمت اعظم شمال شبه جزیره عربستان را فراگرفته است.

۳- رَبع خالی به فتح را در لغت یعنی منزلگاه و جایگاه خالی از سکنه، و نام صحاری وسیعی است که تمام اراضی مرکزی و قسمت وسیعی از زمینهای شرقی عربستان را فراگرفته است. این صحرا و صحرای نفود را دهناء یعنی روغن مالی شده رنگ برنگ نیز می‌گویند- معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۳ نویسنده در مأموریت حجاز این دو صحرا را با اتومبیل پیمود.

ص: ۱۲۶

عدن و اقیانوس هند و کشورهای یمن و حضرموت و مسقط و عمان و از مشرق به خلیج فارس و دریای عمان و امارات و قطر و بحرین و شارجه (شارقه) و ابوظبی و عجمان و رأس الخیمه و فُجیره و القوین و کویت و عراق منتهی می‌شود.

عربستان در طول تاریخ و تا دهه سوم قرن بیستم هرگز روی امن و آسایش ندیده و هیچ وقت همه قبایل و اراضی آن، زیر سلطه یک حکومت درنیامده بود. شیوخ عشایر عرب در صدر اسلام و در عهد خلفای اموی و عباسی و خواندگاران عثمانی فقط گاهی به اسم با سلطان و خلیفه بیعت می‌کردند، اما در عمل سر به هیچ قانون حتی قوانین اسلام فرو نمی‌آوردند. نخستین بار که تمامی قبایل عرب زیر سلطه یک حکومت درآمدند و امن و نظام در صحاری عربستان مستقر گشت و مناطق پراکنده شبیه جزیره به هم پیوست، در عهد دولت عبدالعزیز ابن سعود (۱) در نیم قرن اخیر بود.

امروزه عربستان به استانهایی چون نجد، حجاز، احساء، تهامه، عسیر و نجران ...

تقسیم می‌شود که علی‌رغم اختلاف منطقه و اقلیم همه به وسیله حکمران سعودی اداره می‌شود. نجد قلب صحرا و موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی حنبلی است. در شمال نجد، منطقه جبل شَمَر واقع است که در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میدان تاخت و تاز آل رشید بوده است. در جنوب شرقی جبل شَمَر، ناحیه قصیم و وادی ذوالرُمّه و اراضی نجد واقع است. شهرهای عُنَیْرَه و دِرْعِیَه و بُرَیْدَه، موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی در نجد است. شهرستان سُدَیْر و شهر مَجْمَعَه در جنوب شرقی قصیم (۲) می‌باشد. آبادیهای نجد عموماً در واحه‌ها و وادیها و شعاب جبال طُوَیْق بنا شده‌اند. ناحیه وَشْم در جنب وادی مَحْمِل و شهر ریاض پایتخت عربستان هر دو در ناحیه عارض واقعند. حجاز را گاهی استان غربی عربستان می‌نامند و شهرهای مکه و مدینه و یثرب و جدّه و طایف از بلاد حجاز به شمار می‌روند. شهر نظامی جیزان- جازان- در ناحیه عسیر در تهامه و در ساحل دریای سرخ است. اینها که هشت هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد مرکز ناحیه عَسَیْر خاص، می‌باشد و شهر تاریخی نجران در مرز یمن واقع است. احساء و قطیف و ظَهْران (۳) و حُبَیر و دَمَام در ساحل خلیج فارس قرار دارند و اکثریت سکنه آنها شیعی مذهبنده. نفت عربستان از این منطقه استخراج می‌شود و عمدتاً از بندر نفتی «رأس التّوره» و از خلیج فارس صادر می‌گردد.

۱- اعلام زرکلی ج ۴، ص ۱۴۳.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۷- برای اطلاع از تاریخ و جغرافیای نجد نیز به همین کتاب، ج ۵، ص ۲۶۱ و تاریخ نجد نوشته امین ریحانی و سایر کتابهایی که در منابع این مقاله صورت داده شده مراجعه شود.

۳- این شهرها در منطقه نفت خیز عربستان واقع است و مرکز فعالیت شرکت «آرامکو» می‌باشد.

ص: ۱۲۷

شهرها و استانها و اراضی عربستان غالباً به نامهای باستانی یا به اسم عشایری که در آنها ساکنند خوانده می‌شود. این تقسیمات حدود مشخصی ندارند بخصوص که اهالی آنها مرتباً در حال کوچند و نسبت جمعیت این کشور با مساحت آن از پنج نفر در هر میل مربع کمتر است. در این کشور کشاورزی و صنعت عمده‌ای - غیر از نفت - وجود ندارد و فقط یک عُشر از مجموع اراضی آن قابل زراعت می‌باشد.

استعمار انگلیس در جزیره‌العرب

سالهای اول قرن بیستم، دوران اوج سیاست استعماری و فعالیتهای اقتصادی و ژئوپلیتیک انگلستان در خاورمیانه و خلیج فارس بود. خطر پیشرفت سریع آلمان در منطقه که تا عراق و خلیج فارس پیش آمده بود و راه هند را به خطر می‌انداخت، دولت انگلیس را بر آن داشت تا از سویی داردانل و باب المَندَب و سایر تنگه‌ها و معابر و بنادر راه هند را در کنترل خود درآورد و از سوی دیگر قدرت خویش را در خلیج فارس و دریای عمان تثبیت و بی‌رقیب و دولتهای منطقه را فرمانبردار خویش سازد. در همین مسیر «لرد کرزن» نایب‌السلطنه انگلیس (در مستعمرات هند) به سال ۱۳۲۱/۱۹۰۳ به خلیج فارس آمد و شیخ کویت و سایر مشایخ کنار خلیج را تحت الحمایه دولت متبوع خود ساخت و راه‌دریایی خلیج فارس و دریای عمان را بر روی آلمان و سایر دول اروپایی بست. (۱) دولت انگلیس در سال ۱۳۲۲/۱۹۰۴ با شتاب اختلافات خود را با فرانسه و روس رفع کرد و با آن دو دولت، اتحادیه‌ای برای رویارویی با آلمان تشکیل داد. در سال ۱۳۲۵/۱۹۰۷ روس و انگلیس برای بریدن پای آلمان از خاورمیانه و خلیج فارس، طبق معاهده‌ای مناطق نفوذ و فعالیت خود را در ایران و سایر بلاد منطقه قسمت کردند. دولت انگلیس برای تأسیس پایگاه مطمئنی در منطقه، از طرفی شریف حسین پادشاه حجاز را به وسیله کلنل لورنس فریب داد و به فکر تأسیس دولت متحد اسلامی و اتحاد اسلام و عرب انداخت و از طرف دیگر دفتر اتحاد اسلام «پان اسلامیزم» را در لندن تأسیس نمود و سر رشته ارتباط سران و دولتمردان کشورهای مسلمان را در دست خود گرفت. - همان دفتری که بعدها بیشتر منادیان وحدت اسلام با آن سرو کار پیدا کردند - بنا به اصل «فَرَّقْ تَشُدْ / تفرقه بینداز تا در مقام

۱- برای تفصیل قرارداد ۱۹۰۷ رجوع شود به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود، ج ۷، ص ۲۰۳۳ به بعد، تهران، ۱۳۳۲ ه. ش.

ص: ۱۲۸

ریاست باقی بمانی» دنیای اسلام را تجزیه و تضعیف کرد و به بهانه‌های ناسیونالیستی، آنها را به جان هم انداخت و دولتمردان مسلمان را زیر بال خود گرفت. بعد هم که آلمان در برابر او سرسختی نشان داد، جنگ جهانی را به راه انداخت که حاصل آن شکست آلمان و عثمانی و روی کار آمدن دولتهای دست‌نشانده و احزاب نژادپرست و تقویت قومیت عربی ... و مآلما سیادت انگلستان بر خاورمیانه عربی بود. خانم گرتورد بل منشی سرپرسی کاکس کمیسر عالی انگلیس در بغداد، ضمن نامه‌ای که به پدرش نوشته سیاست بریتانیا را در خاورمیانه ضمن یک جمله چنین خلاصه کرده است: «پدر، از بس که شاه ساختم خسته شدم!» (۱) مبانی سلطنت آل سعود

در سال ۱۹۰۲/۱۳۲۰ عبدالعزیز بن عبدالرحمان معروف به ابن سعود (۲) و ملقب به شاهین صحرا (۳) در بیست سالگی خود با اقدامی اسطوره مانند موفق شد ریاض را تصرف کند و سلطنت عربستان سعودی را بنیان نهد. مبانی دولتی که وی تأسیس کرد- و پیشینه آن به قرن هجدهم میلادی می‌پیوندد- بر شمشیر و محمل حکومت او ترویج مذهب حنبلی وهابی بود. (۴) یک روحانی متعصب نجدی به نام شیخ محمد بن عبدالوهاب در اواسط قرن هجدهم موفق شد تحصیلات «سلفی» (۵) و نظرات نوظهور خود را در نجد ترویج کند و امیر شهر درعیّه را مرید و طرفدار خود سازد. در سال ۱۱۵۷/۱۷۴۴ بین این عالم نجدی و امیر محمد ابن سعود، (۶) امیر درعیه پیمانی بسته شد که به موجب آن، امیر سعودی از سوی خود و اعقاب خویش پشتیبانی و اطاعت از شیخ و اعقاب او و سایر علمای وهابی را برعهده گرفت و شیخ نیز قبول کرد که خود و اولاد و پیروانش پیوسته راهنما و مدافع و یاور امیر سعودی باشند و تمام نیرو و نفوذ خود را در حمایت از آن خاندان به کار برند. این همان پیمان است که عبدالعزیز و سایر ملوک سعودی و نیز مشایخ آل شیخ پیوسته محترم شمرده‌اند. ابن عبدالوهاب و فرزندانش تا امروز حامی جدی سلطنت سعودی و عهده‌دار امور شرعی و فرهنگی و قانونی و قضائی بوده‌اند و شاهان سعودی پیوسته فرمان‌پذیر ایشان بوده و به حکم و فتوای شورای دینی وهابی به شاهی می‌رسند یا از سلطنت- چنانکه درباره سعود بن عبدالعزیز عمل شد- خلع می‌گردند.

۱- نامه‌های خانم گروتورد بل، ج ۲.

۱۹۲۷، ۶۲۱، ۲.

۲- سعود به ضم اول در لغت مصدر است به معنی میمنت و مبارکی و نام جدّ خاندان سعودی است.

۳- صقرالجزیره، که نام کتاب احمد عبدالغفور عطار است.

۴- برای اطلاع از عقاید وهابیه رجوع شود به: ابجد العلوم، ص ۸۷۱؛ ابن بشر / ۱ و ۸۹؛ تاریخ نجد الحدیث ۲۱؛ الفکر السّامی، ج ۴، ص ۱۹۶؛ الأعلام، ج ۷، ص ۱۳۷؛ عبدالوهاب ۱۰ ...

۵- سلفیه یا اصحاب سلف صالح فرقه‌ای از مسلمانانند که فقط به سنت و سیره بزرگان صدر اسلام عمل می‌کنند و از تجدّد و تغییر و تبدیل سنت رسول‌الله- ص- و صحابه اجتناب می‌ورزند. معروفترین علمای این فرقه ابن تیمیه شیخ‌الاسلام احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱-۷۲۸ ه. ق. است که شیخ محمد بن عبدالوهاب از او پیروی کرده است.

۶- محمد بن سعود بن محمد بن مرخان فرحان- ف ۱۱۷۹ ه. ق.- نخستین امیر معروف سعودی- صقرالجزیره، ج ۱، ص ۵۲؛ قلب جزیره العرب ۳۲۷ ...

ص: ۱۲۹

شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶/۱۰۷۳-۱۷۹۲)

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی نجدی تمیمی مکتبی به ابن عبدالوهاب، در تاریکترین ادوار تاریخ نجد در شهرکی به نام عَیْنَه- نزدیک ریاض- در خانواده اهل علم متولد شد. او بنیانگذار یک فرقه مذهبی حنبلی است که مخالفانش پیروان او را مُدَّیْنَه- یعنی دین سازان- یا وهابیه خواندند ولی خود شیخ نام هم مسلکان خویش را اهل توحید و موحدین گذاشت. پدرش شیخ عبدالوهاب عالمی نیکنام بود و در عینۀ امور شرعی و قضایی و تدریس را برعهده داشت. او شخصاً تعلیم و تربیت محمد را زیر نظر گرفت و محمد که هوش و استعداد بسیار داشت هنوز ده ساله نشده بود که تمامی قرآن و بسیاری از احادیث صحاح سته را از بر کرد و وقتی بیست ساله شد تمامی علوم شرعی و ادبی رایج در نجد را فرا گرفته بود. در آن موقع توجهش به محیط وحشی و عقاید جاهلی و بدوی اعراب درنده‌خوی خونخوار عَیْنَه و سایر بلاد نجد جلب شد و معتقد گردید که معتقدات اعراب حجاز از اسلام به دور و پست‌ترین نوع بت پرستی و خرافه گرایی است. پس تصمیم جدی به مبارزه مسلحانه و بی‌امان با بعضی رسوم و کارهای رایج در بلاد اسلامی گرفت. او ساختن بقعه و گنبد بر مزارات و پا گرفتن و گچ کاری و سنگ انداختن بر قبور و ایستادن و زیارت خواندن در مقابر و سفرهای زیارتی- غیر از سفر مکه و مدینه و بیت‌المقدس (۱)- و استعمال دخانیات و سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیرزنی ... و بطور کلی هر رسم و عادت که به تشخیص وی در عهد رسول‌الله و سلف صالح نبوده، بدعت و حرام و مرتکب آن را واجب‌القتل دانست و فتوا داد که برای محو این عادات و رسوم باید شمشیر به دست گرفت و جهاد کرد.

رؤسای قبایل و شیوخ و علمای نجد- از جمله برادر شیخ محمد که شیخ سلیمان نام داشت- با او به مخالفت پرداختند و کار را چنان بر او تنگ کردند که مجبور شد زادگاه خویش را ترک کند و به «حَرِیْمَاء» برود (۱۱۳۹/۱۷۲۶) ولی در حریماء هم کسی گوش به حرف او نداد و ناگزیر شد به حجاز سفر کند. در مکه حج را به سنت حنابله سلفی ادا کرد و در مدینه چندی در حوزه درس عبدالله بن ابراهیم بن سیف نجدی و محمد حیات سَیْنَدی حضور می‌یافت. بعد از راه شام به نجد باز آمد و سپس به بصره رفت. بصریان که سخنان شیخ را مخالف معتقدات خود دیدند، بر او شوریدند و او را مجبور ساختند با پای برهنه و شکم گرسنه

۱- روایت کرده‌اند که رسول‌الله- ص- در مرض موت فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» یعنی لعنت خدای بر یهود و نصارا باد که قبور پیغمبران خویش را مسجد گرفتند، محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، جلد اول، از کتاب دوم ص ۵۴۴، تهران ۱۳۱۴ ه. ق.، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، مختصر سیره الرسول، ص ۴۶۱، قاهره، ۱۳۷۹ ه. ق. ... و سایر منابع و اهل سنت ادعا می‌کنند که در حدیث نبوی است: «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ الْاَلثَلَاثَةَ، مَسْجِدَ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدَ الْأَقْصَى وَ مَسْجِدِي» یعنی جز برای مسجدالحرام و مسجدالأقصی و مسجد من نباید بار سفر بست- وهابیه و حنابله از این گونه احادیث استفاده کرده بنای بر قبور و وقوف بر قبور را جایز نمی‌دانند.

ص: ۱۳۰

راه صحرا در پیش گیرد. اگر مردی به نام ابو حَمَیدان به داد او نرسیده و بر خر خود سوارش نکرده بود در بیابان تلف می‌شد. بعد به ایران آمد و چندی در اصفهان به تحصیل ادامه داد.

سپس به کربلا و نجف رفت. گرچه در ایران و عراق زمینه مساعدی برای قبول دعوت وهابی نیافت اما دیدن پاره‌ای رسوم مذهبی، او را در پیکاری که در پیش داشت استوارتر ساخت.

مورخان نجدی چیزی از سفر ابن عبدالوهاب به ایران نوشته‌اند و گویند وی از بصره به زیبر و احسا و از آنجا به حریملاء بازگشت. (۱) اما علمای اسلام در حریملاء درصدد قتل وی برآمدند و محمد ناچار گریخته و به عَیْنَه پناه برد. در عَیْنَه بخت به او روی آورد و عثمان بن حَمَد بن مَعْمَر امیر آن شهر او را در خانه خود پذیرفته خواهرش را به همسری وی داد و او پس از سالها رنج و مجاهده در عمر سی و هشت- نه سالگی سر بر بالین آسایش نهاده صاحب خانه و خانواده و پشتیبان گردید.

اتفاقاً همسرش نیز زنی باهوش و کارآمد بود و به شوهرش کمک بسیار کرد.

شیخ در عینه مذهب خود را آشکار کرد و جمعی به دعوت او درآمدند. او اعلان کرد هر کس از مذهب حنبلی سلفی پیروی نکند از اسلام خارج و واجب‌القتل است. نخستین اقدام او آن بود که به دستیاری پیروانش درختهای مقدسی را که زنان بر آنها دخیل می‌بستند کند و سوخت. بعد بقعه زید بن الخطاب (۲)- برادر عمر بن الخطاب- را که در جنگ با مسلمیه کذاب شهید شده و زیارتگاه بود ویران کرد. زن شوهرداری هم نزد شیخ به گناه زنا اعتراف کرد که به حکم وی سنگسار شد. او در عینه حوزه درس فقه دایر کرد و خود به تدریس پرداخت ...

علمای عینه و سایر بلاد نجد که دعوت شیخ را در حال پیشرفت دیدند نامه‌هایی به سلیمان بن محمد امیر احساء نوشته خطر روزافزون وهابیان را گوشزد و رفع این غائله را تقاضا کردند.

سلیمان نامه‌ای به امیر عینه- که از امیر احساء مدد مالی می‌گرفت- نوشته دستور تبعید شیخ و قتل او را در صورت مقاومت صادر کرد. محمد بن عبدالوهاب وقتی از این دستور خبر یافت و دانست که دیگر کاری از دست برادر همسرش ساخته نیست ناچار به درعیه گریخت و مقدر بود که آن شهر موطن و مدفن او باشد و در آنجا سنگ بنای دولت سعودی را کار بگذارد (۱۱۵۷/۱۷۴۴) امیر درعیه محمد بن سعود- بنیان‌گذار سلطنت سعودی- وجود شیخ را وسیله مناسبی برای دست‌اندازی به شهرهای همسایه و امتداد قدرت در نجد یافت. او به دیدار شیخ

۱- صقر جزیره العرب، ج ۱، ص ۲۸.

۲- ابو عبدالرحمان زید بن الخطاب- برادر بزرگ عمر بن خطاب- از اجله صحابه رسول‌الله بود و قبل از عمر مسلمان شد. در غزوات رسول‌الله حضور داشت و در جنگ با مسیلمه کذاب در عهد خلافت ابوبکر به شهادت رسید ۱۲ ه. ق. قبرش در یمامه تا زمان ابن عبدالوهاب زیارتگاه بود؛ طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۲۷۴ در هشت مجلد با فهرست، ایران ۱۳۲۱ ه. ق.

ص: ۱۳۱

رفت و به تشویق همسرش (موضی) پیمانی با او منعقد کرد که خود و جانشینانش پیوسته حامی و مبلغ مذهب وهابی باشند. شیخ نیز از سوی خود و اعقابش قول داد که هرگز دست از یاری و پشتیبانی سعودیان برندارند. ابن عبدالوهاب بعد از امضای این پیمان تا نزدیک نیم قرن که زنده بود در درعیه ماند و در آنجا خط و قواعد خروج هول‌انگیز وهابی را مشخص کرد.

در چارچوب مسلک ابداعی خود پایه‌های سلطنت سعودی را محکم ساخت و به تأیید محمد بن سعود و بعد از او پسرش عبدالعزیز و سپس سعود بن عبدالعزیز همت گماشت و آنان را به جنگ و کشتار مخالفان برانگیخت و موجب پرشدن خزانه سعودی و وسعت قلمرو سعودیان در نجد و حجاز و عراق و خلیج فارس و سایر بلاد عرب گردید. خود شیخ در بیشتر جنگهای وهابیان سلاح در دست شرکت می‌کرد او هنوز زنده بود که هیبت وهابیان سراسر عربستان و خاورمیانه را فراگرفته بود. و پیروان بی‌ترحم خود را - که مانند خوارج یا قرامطه یا پیروان صاحب الزنج کوچکترین نشانی از مهر و شفقت نداشتند - «الاخوان» یا «اخوان من اطاع الله» (۱) می‌نامید و موفق شد از راهزنان نجدی دستجاتی با انضباط و جنگاورانی وحشت‌آفرین بسازد که توانستند مسیر تاریخ را در عربستان تغییر دهند. او روز آخر ذی قعدة سال ۱۲۰۶ / ۱۷۹۲ بعد از عمری دراز، بیش از نود و یک سال، (۲) در درعیه فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد، بدون اینکه بر قبرش بقعه‌ای بسازند یا امروز مکان دفن او معلوم باشد.

تألیفات بسیاری از محمد بن عبدالوهاب برجای مانده که مشهورترین آنها به عنوان ذیل است: کتاب التوحید، رساله کشف الشبهات، تفسیر سورة الفاتحه، اصول الايمان، تفسیر شهادة ان لا اله الا الله، معرفة العبد ربّه و دینه، المسائل التي خالف فيها رسول الله اهل الجاهلية، فضل الاسلام، نصيحة المسلمين، معنى الكلمة الطيبة، الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، مفيد المستفيد، مجموعة الخطب، رساله في ان التقيد جائز لا واجب، كتاب الكبائر ... که همه به چاپ رسیده و جملگی در اثبات مذهب حنبلی سلفی است. اولاد شیخ - معروف به آل الشیخ - پیوسته مورد احترام شاهان سعودی بوده و سمت مفتی بزرگ و وزیر فرهنگ و آموزش و رئیس دانشگاه و قاضی محاکم دادرسی را برعهده دارند. دعوت وهابی و چگونگی انتشار و آثار آن از زمان حیات شیخ تا امروز پیوسته از مسائل بحث‌انگیز دنیای اسلام بوده است.

پیروانش او را پیشوای انقلاب فکری مسلمانان و راه‌گشای مصلحانی چون شهاب الدین

۱- یعنی برادران کسی که از خدای اطاعت کند.

۲- ابن بشر سال ولادت شیخ محمد را - ۱۱۱۱ - نوشته و بنابراین هنگام مرگ ۹۷ سال داشته است.



ص: ۱۳۲

آلوسی و سید جمال‌الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری و جمال‌الدین قاسمی شامی و خیرالدین تونسلی و صدیق حسن خان بهوپالی هندی و امیر علی هندی و شیخ محمد اقبال لاهوری و ابوالاعلی مودودی لاهوری (۱) ... می‌دانند ولی سایر مسلمانان، بخصوص شیعیان، بشدت با این عقیدت و مؤسس آن مخالفت می‌ورزند، بخصوص بعد از آنکه وهابیان به سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶ کربلا را قتل عام و ویران کردند و حرم مطهر حسین بن علی-ع- و عباس بن علی-ع- را به آتش کشیدند. کینه مسلمانان نسبت به آنان شدت یافته کتابهای بسیار در ردّ و طعن بر فرقه وهابیه به رشته تحریر درآورده‌اند. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه» (۲) برخی از این رده‌ها را به شرح ذیل نام برده است:

۱- الاوراق البغدادیه، تألیف شیخ ابراهیم راوی عراقی.

۲- الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل والکرامات و الخوارق، تألیف جمیل صدقی زهاوی شاعر معاصر عراقی.

۳- دلیل واقعی.

۴- صلح اخوان، تألیف شیخ داوود نقشبندی بغدادی.

۵- المنحة الوهبیه.

۶- الصواعق الإلهیه، تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر شیخ محمد بن عبدالوهاب ...

اینها رده‌های علمای اهل سنت است. اما بعضی رده‌های علمای شیعه به این شرح است:

۷- الآیات الیقینات.

۸- البراهین الجلیّه فی دفع شبهات الوهابیه، تألیف سید حسین قزوینی.

۹- المشاهد المشرفه و الوهابیون، تألیف شیخ محمد علی بن محمد جعفر.

۱۰- منهج الرشد، تألیف شیخ جعفر کاشف الغطاء.

۱۱- الهادی، تألیف محمد بن حسین فارسی در ردّ کتاب کشف الشبهات ابن عبدالوهاب که غیر از پیروان خود را در آن کتاب کافر شمرده است.

۱۲- الرد علی الوهابیه، تألیف شیخ محمد جواد بلاغی.

۱۳- الرد علی الوهابیه، تألیف میرزا محمد علی اردوبادی.

۱- الأعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲- ج ۱۰، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

ص: ۱۳۳

۱۴- الرّد علی الوهابیّه، تألیف سید محمود لواسانی عصار.

۱۵- الرد علی الوهابیّه، تألیف شیخ مهدی اصفهانی.

۱۶- الرد علی الوهابیّه، تألیف شیخ هادی کاشف الغطاء.

۱۷- کشف الإرتیاب فی اشیاع محمد بن عبدالوهاب، تألیف سید محسن امین عاملی. (۱) شیخ عبدالله قصیمی بغدادی ردّی بر این کتاب با عنوان «الصراع بین الاسلام والوثنیة» نوشته که آن هم در مصر به چاپ رسیده است.

برای مزید اطلاع درباره این کتابها باید به مجلدات الذریعة و معاجم و فهارس مطبوعات عربی و فارسی مراجعه کرد و جهت اطلاع از تفصیل عقاید ابن عبدالوهاب و داوری در ماهیت و ارزش و آثار آن، مطالعه کتابهایی که در ذیل این مقاله صورت داده شده سودمند است.

آل سعود

آل سعود از اعقاب ربیعۀ بن نزار بن معد بن عدنان و از بنی بکر بن وائل و بنی ذُهل ابن شیبان بشمار می‌روند. چون جدّ اعلای ایشان محمد بن سُعود در درعیّه بر بنیاد تعالیم ابن عبدالوهاب حکومت این طایفه را تأسیس کرد آنان را «آل سُعود» خواندند. نسبت سعود را چنین آورده‌اند: سعود بن مُقرن بن مَرّخان بن ابراهیم بن موسی بن ربیعۀ بن مانع مریدی. (۲) مانع (۳) از مشایخ قبیله بکر بن وائل بود و در قصبه دُرُوع از توابع طایف می‌زیست. او به سال ۱۴۴۶/۸۵۰ به دعوت پسر عم خود ابن دُرُع که امیر منفوحه (۴) و حجر الیمامه (۵) و جَزَعه، در نجد بود نزد وی رفت و واحه المُلَیید و العُصَیّه را از او به تیول گرفته به کشاورزی پرداخت. اما مانع و پسرش به شیوه سایر مشایخ عرب خوی جنگجویی و تجاوز داشتند و گاهگاه به قبایل همسایه حمله می‌بردند. ربیعه به آل یزید تاخته مردان آن قبیله را از دم تیغ گذرانند و زنان و اموالشان را تصاحب کرد. پسر او هم که موسی نام داشت از راهزنان معروف نجد بود و در عهد او، آل سعود به صورت دسته‌ای غارتگر در نجد شناخته شدند. ابراهیم دو پسر به نام وَطبان و مُقرن داشت که اولی سردودمان آل وطبان- ساکن زبیر نزدیک بصره- بود و دوّمی جدّ اعلای آل سعود است که در نجد به سلطنت رسیدند. از احوال مُقرن و نیاکان

۱- امین عاملی، علاوه بر کتاب کشف الإرتیاب قصیده‌ای هم در ۴۰۶ بیت در ردّ بر هابیه نوشته است. اعیان الشیعه ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- صقرالجزیره، ج ۱، ص ۳۹.

۳- همان منبع، ص ۴۰.

۴- منفوحه، در لغت اسم مفعول است، از نفع الطیب، یعنی وزیدن بوی خوش یا نفع الصبا یعنی وزیدن نسیم صبا که گوی عطر می‌پراکند. و نام قریه‌ای است در نجد که زادگاه و مسکن و مدفن اعشی قیس، شاعر جاهلی در آنجا بوده است- معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۱۴.

۵- همان منبع از ص ۴۴۱ تا ۴۴۷.

ص: ۱۳۴

او تفصیلی در تاریخ باقی نمانده است. همین قدر می‌دانیم، سعود پسر مقرن نخستین فرد معروف این خاندان است که در درعیه به امارت رسید. وی بر آل مَعْمَر که احوال او بودند تاخته اهالی درعیه را قتل عام کرد و آل مَعْمَر را به عیینه متواری ساخت و خود در آن شهر به امارت نشست. او در سال ۱۱۴۰/۱۷۲۷ در درعیه درگذشت و پسرش محمد حکمران آن شهر شد.

محمد بن سعود (۱۱۴۰-۱۱۷۹ ه. ق.)

چنان که گذشت، محمد بن عبدالوهاب وقتی نتوانست در عیینه بماند به درعیه رفت.

وی در آنجا به خانه یکی از شاگردانش که عبدالله بن سَوَئِلِم نام داشت وارد شد و سایر شاگردان و مریدانش دور او را گرفتند. محمد بن سعود به تشویق برادرش ثنیان و مَوْضِی همسرش از فرصت استفاده کرده به دیدار شیخ رفت و با او پیمان اتحاد منعقد کرد. از آن پس شیخ محمد مجال پیدا کرد نقشه‌هایی را که سالها در سر کشیده بود عملی کند و دولت وهابی را بر پایه‌ای استوار تأسیس نماید. محمد به اشارت شیخ و ارشاد او ارتشی مجذوب و خونریز از اعراب تشکیل داده شروع به دست‌اندازی و غارت قبایل نجد کرد. «عَزَیْعَر» امیر احساء و حسن بن هبّه‌الله امیر نجران، در سال ۱۱۷۸/۱۷۶۵ برای رفع غائله وهابیان بر درعیه تاختند.

لیکن محمد بن سعود به تدبیر شیخ این خطر را دفع کرد. امیر احساء را ناگزیر از بازگشت به شهر خویش کرد و با امیر نجران پیمان صلح منعقد نمود. دهام بن دَوَاس، امیر ریاض دشمن سرسخت شیخ از سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ حملات خود را به درعیه آغاز کرده بود که سالها ادامه داشت و موجب کشتار بسیار از طرفین شد. امیران حُرَیْمَلَاء و صَرِیّه نیز هر وقت فرصت می‌یافتند بر درعیه حمله می‌بردند. امیر محمد بن سعود مقاومت می‌کرد و ابن عبدالوهاب نیز در میدان جنگ حاضر می‌شد و روحیه سربازان را تقویت می‌کرد. سرانجام محمد بن سعود در ۱۱۷۹/۱۷۶۵ بعد از بیست سال حکمرانی و جنگ درگذشت و جای خود را به پسرش عبدالعزیز سپرد.

عبدالعزیز بن محمد (۱۱۷۹-۱۲۱۸ ه. ق.)

در مدت دویست ساله حکومت آل سعود دو امیر در این خاندان به قدرت و مهابت و قساوت شهرت یافتند؛ یکی عبدالعزیز بن محمد بن سعود (۱) و دیگری عبدالعزیز بن

۱- قلب جزیره العرب ص ۳۲۸، ابن بشر ج ۱، ص ۱۷، صقرالجزیره ج ۱، ص ۶۴.

ص: ۱۳۵

عبدالرحمان. اولی به پشتیبانی شیخ محمد بن عبدالوهاب کشوری وسیع به تصرف آورد و دومی مملکت عربی سعودی را تأسیس کرد.

عبدالعزیز بن محمد به سال ۱۱۸۵/۱۷۷۳ بر عشایر متحد نجد تاخت و آنان را در قریه حایر (۱) شکست داد. بعد سپاهیان امیر ریاض را در سال ۱۱۸۷/۱۷۷۳ تار و مار کرد و پس از مرگ دهم شهر ریاض را به تصرف آورد. در ۱۱۹۰/۱۷۷۶ شهر تَزْمَدَه را گشود و سال بعد دو ناحیه مهم سُدَیْر و وَشْم تسلیم او شدند. (۲) سپس با امیر عیینه و سایر مشایخ نجد پیمان آشتی منعقد کرد و بیشتر قبایل آن خطه به عقیدت وهابی گراییدند. او اراضی خرج و تهامه و شهرهای مجمعه و حرمه و بُرَیْدَه را تصرف کرد و در جنگ با غالب بن مُساعد شریف مکه پیروزی با او بود. در حمله به جبل شَمَر و حایل و قصیم بعد از قتل و غارت بسیار، آن نواحی را به تصرف آورد و با قتل عامهای بی‌رحمانه، اعراب سراسر عربستان را مرعوب و فرمانبردار خود ساخت.

اگر درنده خویی عبدالعزیز و پسرش سعود نبود، نه امارت سعودی دوام می‌یافت و نه مسلک وهابی رواج پیدا می‌کرد. به فرمان او هر مسلمان غیر وهابی چه شیعی و چه سنی واجب‌القتل و مال و ناموسش بر وهابیان حلال بود. تا کشف نفت هزینه ارتش و بودجه کشور سعودی از همین محلها، تأمین می‌شد. از جمله فتوحات عبدالعزیز که موجب شهرت او در عربستان شد، فتح مکه و مدینه و طایف بود که مشاهد متبرکه و قبور ائمه را ویران کرد و رسوم وهابی را در حجاز جاری ساخت. تصرف بحرین و چند امارت ساحلی خلیج فارس سابقه‌ای برای آل سعود بوجود آورده که همواره به آن استناد می‌کنند. در اواخر امارت عبدالعزیز بود که شیخ، در عمر نود و یک سالگی - و به قول «ابن بشر» مورخ نجدی در نود و هشت سالگی درگذشت.

از کارهای ننگین عهد عبدالعزیز این بود که پسرش سعود به امر او و فتوای علمای وهابی در فروردین ۱۲۱۷ ه. ق. به کربلا - حمله کرد و اهالی آن شهر مقدس را قتل عام نموده، حرم حسین بن علی - ع - و عباس بن علی - ع - را ویران کرده به آتش کشید. در این حمله که به بهانه دست‌اندازی اعراب شیعی خزاعل به حُجاج نجدی صورت گرفت شهر کربلا کاملاً غارت شد و خیابانهای آن از کشتگان انباشته گردید. اعراب وهابی کشتگان را برهنه می‌کردند

۱- حایر در لغت یعنی حوض و گودالی که آب باران در آن جمع شود و نام محلی بوده است در نجد. مدفن و تربت حسین بن علی - ع - در کربلا نیز حایر نام دارد، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- این نواحی که سابقاً واحه و وادی بوده امروز به شهرهای آباد تبدیل شده است.

ص: ۱۳۶

و لباسشان را می‌ربودند. (۱) به مشاهد کربلا هر اهانتی توانستند کردند و جواهرات نفیس و پرده‌ها و قندیلها و هر چه طلا و نقره و اشیاء گرانبها و نذورات که در خزانه حرما بود یغما کردند. سپس اشیاء غارتی را بر شتران بار کرده به طرف نجد بازگشتند. می‌خواستند نجف را نیز ویران و قتل عام کنند لیکن سیلاب بهاری راه را برایشان بست و ناچار به درعیه بازگشتند. (۲) اما یکی هم پیدا شد که به شیوه خود و هابیان از امیر سعودی انتقام بگیرد. در تابستان ۱۲۱۸/۱۸۰۳ روزی عبدالعزیز هشتاد و سه ساله در مسجد طریف در درعیه پیشاپیش نماز گزاران امامت می‌کرد. ناگاه مردی در کسوت درویشان از پشت سر بر او حمله کرد و کارد خود را تا دسته در پشت او فرو برد و او را به قتل آورد. گفتند که وی مردی شیعی از اهالی کربلا بود (۳) و بدین طریق انتقام خون ناحق همشهریان خود را گرفت. او از چندی پیش به صورت طالب علم به درعیه آمده نزد مشایخ وهابی مشغول تحصیل بود. مردی آرام و سربراه می‌نمود و همه روزه برای نماز در مسجد می‌آمد و پشت سر عبدالعزیز نماز می‌گزارد تا آن روز که مجال یافت و کار او را ساخت. وهابیان بر آن مرد حمله برده سرش را بردند و عبدالعزیز نیز بعد از ساعتی چند جان داد.

متصرفات سعودی در عهد عبدالعزیز به شرح ذیل بود: عَسیر و تهامه، حجاز، عُمان، احساء، قطیف، زیاره و بحرین، وادی الدّوایر، خَرْج، مُحْمِل و شَم، سُدَیر، قَصِیم، جبل شَمَر، درعیه، مَجْمَعَه، مَنِیح، بِیْشَه، رَنیَه، تُرابه و ...

در زمان عبدالعزیز انگلیسیها خاندان سعودی را شناختند و با سعودیان رابطه دوستی برقرار کردند. «اولریخ ژاسپر زیتس» مستشرق آلمانی در همان ایام با لباس درویشی به مکه آمد و در موسم حج در عرفات سعود بن عبدالعزیز را دیدار کرد- که سادگی او را می‌ستاید- این مستشرق را در یمن کشتند و یادداشتهای ارزشمند سفر حجازش از بین رفت.

سعود دوم که وهابیان او را کبیر لقب داده‌اند (۱۱۶۳-۱۲۲۹ ه. ق.)

او امیری شجاع ولی سفاک و بی‌باک بود و از نیروی ابتکار و اراده و سرعت عمل بهره کافی داشت. فتوحات سعودی در شبه جزیره عربستان و خلیج فارس به دست او انجام گرفت

۱- اعراب اسم جنس است به معنی عرب بادیه‌نشین، فرد آن اعرابی است- اعراب جمع عرب نیست.

۲- محمد تقی سپهر در ناسخ‌التواریخ، ج ۱، تاریخ قاجاریه، وقایع سال ۱۲۱۶ ه. ق، شرح جالی درباره حمله سعودی به کربلا نوشته که خالی از اشتباه نیست ولی خواندنی است. می‌نویسد: «عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یک تن از علمای بصره که محمد نام داشت یک چند از زمان متعلم بود و آن گاه از آنجا به اراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علماء به تحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان پرداخت و نیز از اصول و فقه بهره تمام یافت و در مسائل شرعیّه آغاز اجتهاد نهاد. و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین چنان نهاد که خدای فرد، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخرالزمان قرآن بیاورد و دین خویش بنمود. بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عقیمان و علی و شافعی و ابوحنیفه و جعفر صادق. بدین گونه مجتهدی از پی مجتهدی دیگر برسد و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند. و بسیار چیز را بدعت دانست. از جمله بنای قباب عالیّه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع به زر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضامع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد ... با این عقاید از اصفهان به وطن خویش مراجعت کرد و با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود پیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد ... عبدالعزیز را به خاطر آمد که بر قلعه نجف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زائرین آن حضرت را که به گمان خود بت پرست می‌پنداشت مقتول سازد. پس لشکری به مسعود داده و او را بدین مهم مأمور داشت. مسعود با مردم خود به طرف نجف

اشرف سرعت نموده قلعه نجف را به محاصره انداخت و چند کورت یورش به قلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلامناقصه به کربلا درآمد و در این هنگام بامداد روز عید غدیر بود. پس تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را در هم شکسته آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجام حمل داده و خزینه نهاده بودند به نهب و غارت برگرفته قنادیل زرین سیمین از را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندان که توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده به جانب درعیه کوچ کردند»- در هامش گزارش سپهر باید یادآوری شود که نام رهبر مذهبی وهابی محمد بن عبدالوهاب بوده و او با محمد بن سعود پدر عبدالعزیز پیمان همکاری بسته است. نام پسر عبدالعزیز هم سعود بوده و حمله سعود به نجف بعد از کربلا بوده است.

۳- صقر الجزیره، ج ۱، ص ۵۴. در تاریخ ابن بشر آمده است که قاتل مردی کرد به نام عثمان از اهالی عماریه- نزدیک موصل- بود.

ص: ۱۳۷

و در سی سال آخر عمر پدرش، همه امور کشور سعودی در دست او بود. سعود به سال ۱۲۰۳ ه. ق. / ۱۷۸۸ م به حکم ابن عبدالوهاب از سوی پدر به ولایت عهد منصوب شد و بعد از مرگ عبدالعزیز مدت یازده سال بر عربستان سلطنت می کرد. حتی مورخان وهابی هم نتوانسته‌اند درنده‌خویی و قتل عامهای هولناک او را پنهان دارند. اشراف حجاز و امرای عرب طی نامه‌هایی باب عالی را متوجه خطر روزافزون قدرت پیشتاز وهابیان ساختند و به آنان فهماندند که این طایفه به عربستان بسنده نمی کنند و هدفشان تسلط بر سراسر متصرفات عثمانی و همه مسلمانان است. سرانجام دربار اسلامبول تصمیم به رفع غائله وهابی گرفت و محمد علی پاشا حکمران مصر را مأمور کرد لشکری مجهز به عربستان اعزام کند و سعودیان و وهابیان را از بیخ و بن براندازد. در همین اوقات بود که سعود در عمر شصت و شش سالگی در درعیه به بیماری سرطان روده درگذشت و از عذاب مشاهده ویرانی کشورش به دست مصریان نجات یافت. (۱) ارتش مصر در عربستان

هیبت وهابیان تخت سلاطین عرب را به لرزه درآورده بود. در آن ایام کسی از بیم هلاکت جرأت سفر حج و زیارت نداشت. شریف غالب (۲) پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابیگری می کرد و بعد از شکستی که از سعود خورد (۱۲۲۱ ه. ق.) دستور داد قبور ائمه را در بقیع و سایر مشاهد و مزارات متبرکه را در مکه و مدینه با خاک یکسان کنند. او استعمال دخانیات را حرام اعلان کرد و مذهب حنبلی سفلی وهابی را در حجاز رسمیت داد ... اما او و سایر بزرگان حجاز در نهان با دربار اسلامبول مکاتبه داشتند و برای نجات کشور خود می کوشیدند. سرانجام سلطان سلیم بن مصطفی (متوفی در ۱۲۲۲ ه. ق.) امپراطور عثمانی مصمم به براندازی وهابیان و آل سعود شد و محمد علی پاشا را مأمور این مهم فرمود. او هم ارتشی مخلوط از سربازان ترک و آلبانی و عرب به فرماندهی پسرش طوسون پاشا به حجاز اعزام داشت. طوسون در سال ۱۲۲۷/۱۸۱۲، از بندر یثیع وارد مدینه شد و آن شهر را گشوده به سوی مکه شتافت. گرچه مقاومت وهابیان شدید بود اما در برابر آتش توپخانه مصریان کاری از پیش نبردند و شکست یافتند. طوسون وارد مکه شد و بعد از چند روز محمد علی پاشا

۱- مورخان وهابی از مسعود و شجاعت و سخاوت او سخن بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند وی اهل علم بوده و از فقه و اصول و حدیث بهره کافی داشته است. - صقر الجزیره - ج ۱، ص ۵۶.

۲- تاریخ مکه، ج ۲، ص ۱۲۵- شریف غالب با ناپلئون بعد از این که وی مصر را متصرف شد مکاتبه داشت و از سوی ناپلئون پیشنهادهایی برای عقد قرارداد بازرگانی دریافت کرده بود. پاسخ یکی از نامه‌ای ناپلئون در صفحه ۲۶ همین مأخذ نقل شده است.

ص: ۱۳۸

نیز وارد مکه گردید. او شریف غالب را به جرم اهمال و سازش کاری معزول و زندانی کرد و برادرش سرور بن غالب را به مقام شریف مکه منصوب نمود. (۱) شکست آل سعود و سقوط درعیه

بعد از سعود بن عبدالعزیز پسرش ابراهیم (ف ۱۲۳۵ ه. ق.) به امارت درعیه رسید ولی از سویی بین او و عمویش عبدالله بن عبدالعزیز بر سر جانشینی اختلاف افتاده بود و در نتیجه جنگ خانگی سعودیان را ناتوان می کرد و از سوی دیگر ارتش مصر به سوی نجد در حال پیشروی بود. محمد علی پاشا که از پیروزی ارتش خود اطمینان حاصل کرده بود به قاهره برگشت و طوسون را با عده کافی و توپخانه قوی روانه نجد ساخت. طوسون بدون هیچ مانعی تا قلعه رس - دویست و هفتاد کیلومتری شمال شرقی مدینه - پیش رفت ولی در آنجا با مقاومت شدید وهابیان برخورد کرد و با دادن تلفات بسیار نتوانست به پیشروی ادامه دهد. ناچار به پیشنهاد وهابیان تن به ترک مخاصمه داد و به قاهره بازگشت.

محمد علی پاشا از طوسون به سبب ضعفی که نشان داده بود خشمگین گشت و او را توبیخ و از امارت معزول کرد و پسر دیگرش ابراهیم پاشا را مأمور تسخیر نجد ساخت. ابراهیم با لشکری تازه نفس به نجد رفت و خود را به درعیه رسانده پایتخت آل سعود را در محاصره گرفت. او با آتش سنگین توپخانه مقاومت وهابیان را درهم شکست و آنان را ناگزیر به تسلیم بلاشرط ساخت. عبدالله بن سعود - که برادر را برکنار کرده و خود به جای او نشسته بود - بعد از شش ماه مقاومت قلعه و پادگان درعیه را تحویل مصریان داد (۱۲۳۴ / ۱۸۱۸) و هیأتی را به ریاست عمش عبدالله بن عبدالعزیز - که شیخ آل سعود بود - همراه شیخ علی بن محمد بن عبدالوهاب نزد ابراهیم پاشا فرستاد. به دستور ابراهیم اموال و املاک خاندان سعودی و ابن عبدالوهاب ضبط شد و عبدالله بن سعود را به اسلامبول بردند که در آنجا محکوم به سربردن گردید. علمای وهابی و امرای سعودی را یا سر بریدند و یا تیرباران کردند و بعضی را به دهانه توپ بستند یا پی سپر سم ستوران ساختند. احمد بن رشید حنبلی قاضی درعیه را در حضور ابراهیم شکنجه‌هایی شدید دادند از جمله دندانهایش را یکی یکی کشیدند. سپس پایتخت سعودی را به آتش کشیدند و تمامی خانه‌ها و آبادیهای آن را ویران کردند و شهر را با خاک

۱- ابراهیم پاشا ابتدا با عبدالله به نیکی رفتار کرد و او را با چهار صد تن از رجال سعودی نزد محمد علی پاشا به قاهره فرستاد. محمد علی نیز او را به اسلامبول روانه کرد. در آنجا او را در بند کرده چندی برای عبرت ترکان در کوچه و بازار گرداند و بعد در میدان ایاصوفیه به قتل آوردند. همراهانش را نیز در سایر میادین اسلامبول کشتند. صقر الجزیره، ج ۱، ص ۶۵.



ص: ۱۳۹

- یکسان کردند. نخيلات و باغها و زراعتهاي درعيه را نیز معدوم نمودند ... زنان و کودکان و پيران بقيه السيف را به ساير بلاد نجد کوچاندند و بعض امرای سعودی و مشايخ اولاد عبدالوهاب را به قاهره تبعید کردند. وقتی ارتش مصر از درعيه برمی گشت دیگر در آن شهر هيچ مال و آبادی و هيچ ساکنی باقی نمانده بود. (۱) بعضی نتایج لشکرکشی ابراهيم پاشا به نجد نتایج لشکرکشی مصريان به عربستان را می توان به صورت ذیل جمع بندی کرد:
- ۱- درعيه و ساير شهرهای وهابی بعد از حدود نود سال آبادانی، غارت و ویران گردید.
  - ۲- کشور وسیع عبدالعزيز و پسرش سعود متلاشی شد.
  - ۳- تعداد بی شماری از اعراب وهابی قتل عام شدند.
  - ۴- پیشرفت دعوت وهابی متوقف شد و رعبی که از وهابیان در دلها پیدا شده بود از بین رفت.
  - ۵- سلطنت سعودی منقرض گردید.
  - ۶- همراه با سربازان مصری و ترک و آلبانی، فرهنگ غربی تا قلب عربستان راه یافت، و پای اروپاییان به آنجا باز شد. بطوری که یک سال بعد از سقوط درعيه (۱۲۳۶ / ۱۸۲۰) ارتش انگلیس در بحرین مستقر شد و نفوذ آن دولت در خلیج فارس توسعه یافت.
  - ۷- بعد از این پیروزی بود که فکر ناسیونالیزم عرب در سر محمد علی پاشا و بعد شریف حسین پیدا شد و در قرن بیستم منشأ تحولات شگرف در خاورمیانه گردید.
  - ۸- اندیشه وحدت قومی عربی، بعد از این پیروزی، در سر رجال عرب پیدا شد و از مصر نشأت گرفت.
  - ۹- اندیشه تشکیل دولت بر اساس اسلام و قوانین اسلامی از همان ایام عملی شناخته شد.
  - ۱۰- بعد از فتح عربستان و سوریه بود که محمد علی پاشا کشور خدیوی مصر را مستقل اعلام کرد ...

۱- شوکانی، البدرالطالع، ۱/ ۲۶۲، قاهره، ۱۳۴۸ ه. ق. در دومجلد- ابن بشر ۱۷۶- ۱۳۱- قلب جزیره العرب / ۳۳۱ ...

ص: ۱۴۰

سالهای فترت (۱۲۳۴/۱۸۱۸ - ۱۳۲۰/۱۹۰۲)

بعد از سقوط درعیه تا چند سال کسی از خاندان سعودی به فکر سلطنت نیفتاد.

ابراهیم پاشا مقام حکمرانی نجد را به یکی از اعیان مصر به نام اسماعیل پاشا واگذار کرد و او از سوی خود افسری به نام خالد پاشا را که مردی ستمکاره و مهممل بود روانه نجد کرد.

صحرائشینان نجدی از ضعف وی استفاده کرده به حالت بدوی و غارتگری برگشتند و به جان هم افتادند. در سال ۱۲۳۵/۱۸۱۹ ترکی (۱) پسر عبدالله بن سعود جمعی از اعراب را با خود همراه ساخته ریاض و بعد عارض را تصرف کرد و ارتش مصر را از این دو شهر بیرون راند.

سپس اعراب جبل شَمَر و مطیر را با خود یار ساخت و دولت گونه‌ای تشکیل داد. در ۱۲۴۲/۱۸۳۳ فیصل بن ترکی از مصر گریخته به پدر پیوست و به یاری او احساء و قطیف را گرفت و ترکان را از وادی حنیفه بیرون راند. مشایخ قبایل شَمَر و حایل نیز با ترکی پیمان دوستی بستند و کار سعودیان دوباره رونق گرفت. اما بنی اعمام ترکی به فرماندهی مشاری بر او تاختند و ترکی را به قتل رساندند. مشاری در ریاض به امارت نشست لیکن در سال ۱۲۹۴/۱۸۸۷ فیصل پسر ترکی به کمک آل رشید ریاض را بازگرفت و مشاری را کشته، خود به جای او نشست. وقتی این خبرها به محمد علی پاشا رسید امیری را به نام خورشید پاشا مأمور نجد کرد و ریاض را گشوده جمعی از وهابیان را به قتل آورد و فیصل را با دو پسرش عبدالله و محمد و دو برادرش و جمعی از بنی اعمامش در بند کرد و به قاهره تبعید نمود. محمد علی پاشا یکی از امیرزادگان سعودی را که تربیت اروپایی داشت و از انضباط و فرمانبرداری او مطمئن بود به جای فیصل به حکومت نجد منصوب کرد (۱۲۵۴/۱۸۳۸) اما وقتی او به ریاض رسید اعراب بر او شوریدند و او را بیرون کردند. خالد سالها در عربستان در بدر بود تا اینکه به سال ۱۲۷۸ ه. ق. در جدّه درگذشت. (۲) محمد علی پاشا بر اثر فشار روس و انگلیس که حامیان عثمانی بودند، بعد از اعلام استقلال ناچار شد ارتش خود را از جزیره العرب فراخواند. فیصل بن ترکی بعد از رفتن مصریها فرصتی پیدا کرده از قاهره به نجد آمد و در ریاض به حکومت پرداخت و تا سال ۱۲۸۲ در آنجا بود. اما بعد از مرگش باز جنگ خانگی آل سعود شروع شد و به جان هم افتادند. آل رشید فرصت پیدا کرده ریاض را متصرف شدند و شیخ کویت دست‌اندازیهای خود را به نجد آغاز

۱- از زمان ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود امارت سعودی از اولاد عبدالعزیز فحد به اولاد برادرش عبدالله منتقل شد و تا امروز در همین سلاله باقی است.

۲- بعضی سال وفات خالد بن سعود بن عبدالله را- ۱۲۵۷ ه. ق. و محل فوتش را مکه نوشته‌اند- الأعلام زرکلی ج ۳، ص ۳۳۷.

ص: ۱۴۱

کرد. ارتش عثمانی در سال ۱۲۸۸ ه. ق. به کمک کویته‌ها استان شیعه‌نشین احساء و قطیف را تصرف کرده ضمیمه بصره کردند. محمد بن رشید شمّری (۱) در سال ۱۳۰۶ ه. ق. بر آل رشید غلبه کرده ریاض را از ایشان گرفت و ضمیمه حکومت حایل ساخت. همین امیر شمّری در سال ۱۳۰۸ ه. ق. ناحیه قصیم و عُنَیزه و بُرَیدَه را بگشود و یکه‌تاز صحاری نجد شد.

بعد از فیصل پسرش عبدالرحمان برای استرداد ریاض با عشایر قصیم علیه ابن رشید متحد گشت و با او وارد جنگ شد. اما بسختی شکست خورد بطوری که دل از امارت برگرفته نجد را ترک گفت و رهسپار قطیف و احساء گردید. در احساء استاندار عثمانی به او پیشنهاد اطاعت کرد تا حکومت ریاض را بازیابد اما نپذیرفت و وارد کویت شد. شیخ کویت ابتدا به او اجازه اقامت در خاک خود را نداد و عبدالرحمان ناگزیر چندی در قطر بسر برد. ولی بعد از چندی با موافقت مقامات عثمانی به کویت بازگشت و ده سال در آنجا با عسرت بسر برد تا آنکه پسرش عبدالعزيز ریاض را بگشود و او و سایر افراد خانواده را به آن شهر برگرداند. بازگشت آل سعود به نجد

عبدالعزیز بن عبدالرحمان در ایام جنگهای داخلی نجد و درگیریهای خونین پسران فیصل با یکدیگر، روز ۲۹ ذی حجه ۱۲۹۳/۱۸۸۰ در ریاض متولد شد، در پنج سالگی الفبا را یاد گرفت و قرآن می‌خواند و اجزائی از کتاب الهی را از بر داشت، در هشت سالگی همراه با عمّش محمد بن فیصل و شیخ عبدالله بن عبداللطیف آل شیخ در مجلس مذاکره آشتی با محمد بن الرشید حضور داشت. در ده سالگی گرفتار مصائب زد و خوردهای خانوادگی شد و در یازده سالگی با والدین خود ناگزیر از ترک ریاض و کوچهای پیاپی در صحاری احساء و کویت و الربع الخالی گردید. او در این سفرهای پرخطر فنون جنگهای صحرايي و حکومت بر صحرانشینان را فراگرفت و در شعر و ادب عربی مهارت یافت. قسمت اعظم قرآن و احادیث نبوی را حفظ کرد و از امثال عربی و تاریخ و جغرافیای عربستان و وقایع و ایام قبایل و مفاخر و مثالب آنان و احوال رجال و سرداران صحرا اطلاع کافی به دست آورد. او بدویان را شناخت و خویها و توقعات و نیازهای ایشان را درک کرد و اخبار نجد و سرگذشت نیاکان خود را از پدر و سایر رجال سعودی شنید و از چگونگی مداخلات بیگانگان بخصوص ترکها و انگلیسها و

۱- محمد بن عبدالله بن علی شمّری امیر حایل - در مغرب نجد - بزرگترین امرای آل رشید بود که از سال ۱۲۸۵ ه. ق. بعد از قتل پنج نفر از برادرزادگان خود به امارت رسید و در صحاری شام و عراق و نواحی مدینه و نجد و یمامه و اطراف یمن حکومت می‌کرد. وفاتش به سال ۱۳۱۵ در حایل اتفاق افتاد. قلب جزیره العرب، ص ۳۳۴ - عقد الدرر - تألیف جمعه ابراهیم، ص ۹۹، دمشق، ۱۳۷۲ ه. ق.

ص: ۱۴۲

آلمانیها در عربستان آگاهی کافی پیدا کرد. ضمناً از خاندان ابن عبدالوهاب اخبار سیره و مغازی رسول الله و تاریخ اسلام و شرح مذاهب اسلامی را بیاموخت و در مدرسه اجتماع بدوی تجارب بسیار اندوخت ... و خلاصه آنکه فردی شایسته برای حکومت در صحرا و کارشناسی مطلع از فرهنگ و سنن عربی بار آمد.

پدرش بعد از ترک ریاض ابتدا به یکی از قبایل عجمان پناه برد اما زندگی بین آن اعراب را برای خود و خانواده‌اش ناامن و پرخطر دید. پس به «الرَّبْع الخالی» رفته چند ماهی را بین قبیله بنی مُرّه گذراند. آن ماهها سخت‌ترین ایام زندگی عبدالعزیز بود. بنی مُرّه وحشی‌ترین و خونخوارترین اعراب صحرا بودند و شرایط بسیار دشوار زندگی در صحاری سوزان و بادهای سموم و گرسنگی و تشنگی و خوردن سوسمار و خرماي خشک و شیر شتر برای امیرزاده‌ای جوان چون او سخت و بلکه غیر قابل تحمل می‌نمود. مع ذلک همه این دشواریها را ناگزیر بر خود هموار کرد و راه و رسم مبارزه با فقر و گرسنگی و تشنگی را بخوبی فراگرفت.

خانه عبدالرحمن در کویت کوچک و نامناسب بود، افراد خانواده او فقط دو اتاق خواب و یک اتاق نشیمن و یک اتاق برای انبار و پخت و پز داشتند. لیکن در همین سرای کوچک حرفهای بزرگ زده می‌شد و رجال سیاسی عرب و اروپایی در آن رفت و آمد می‌کردند. ترکها می‌خواستند عبدالرحمان را به سوی خود بکشند. شیخ کویت که از روی کشته دو برادرش گذشته به امارت رسیده بود و آرزوی تسلط بر عربستان را در سر می‌پروراند. پیوسته حرکات و فعالیتهای عبدالرحمان را زیر نظر داشت. روسها می‌کوشیدند از ضعف ایران و عثمانی استفاده کنند و بر راه دریایی هند مسلط شوند. آلمانیها با ترکان عثمانی ساخته، درصدد بودند راه آهن برلین را به کویت متصل سازند و بالأخره انگلیسیها که بیش از سه قرن در خلیج فارس سابقه داشتند و در بوشهر و سایر بنادر معتبر ایران نمایندگی سیاسی و بازرگانی دایر کرده بودند- و دامنه نفوذشان از مشرق تا اقیانوس کبیر امتداد داشت- نقشه‌های دقیق برای عربستان طرح کرده مراقب عبدالرحمان و عبدالعزیز بودند و آن پدر و پسر را می‌آزمودند.

عبدالعزیز همه این جریانات را می‌دید و مذاکراتی را که با پدرش می‌شد می‌شنید و در ذهن خود نقشه استمداد از بریتانیا را برای استرداد ملک موروث می‌پروراند. قبل از او شیخ

ص: ۱۴۳

مبارک از این راه رفته و کشتیها انگلیسی را برای حمایت خود به ساحل کویت کشیده بود.

عبدالرحمان در ایام اقامت در کویت بخت خود را برای حمله به عشایر قحطانی و جنگ با آل رشید برای پس گرفتن ریاض از ایشان آزمود اما شکست خورد. شیخ مبارک هم یک بار به ریاض حمله برد لیکن در برابر حریف بسختی مغلوب گردید (۱۳۱۸/۱۹۰۰) مقدر این بود که ریاض به دست عبدالعزيز فتح شود و سلطنت سعودی بار دیگر در نجد استقرار یابد.

#### بلعجی تاریخ

عبدالعزیز وقتی به مرز بیست سالگی نزدیک شد تصمیم گرفت خطر کند و به هر قیمت شده پایتخت خانوادگی را از آل رشید بازستاند. او در این وقت مثل پلنگ صحرا چابک و زورمند و مغرور و به قدر کافی تجربه نظامی و سیاسی آموخته بود. دیگر تحمل زندگی محقر و جیره خواری شیخ کویت را نداشت. از این رو بعد از اندیشه بسیار، نقشه‌ای جسورانه برای فتح ریاض کشید و فکر خود را با پدرش و شیخ مبارک در میان نهاد. ابتدا هر دو مخالفت کردند و مخصوصاً شیخ مبارک که ضرب شست ابن رشید را چشیده بود، او را از این اقدام پرخطر برحذر داشت. اما عبدالعزیز آنقدر اصرار ورزید تا هر دو را موافق ساخت. شیخ کویت چند شتر و تعدادی سلاح و مقداری آرد و روغن و شکر و قهوه و خرما در اختیار او گذاشت و عبدالعزیز همراه نوزده تن از خویشان و دوستان از جمله برادرش محمد و پسرعموهایش عبدالله بن جلاوی و عبدالعزیز بن مساعد به سوی سرنوشت به راه افتاد. چند ماهی بین اعراب برای یافتن یاران کارآمد گردش کرد اما جز بیست جوان ماجراجوی قابل اعتماد کسی را نیافت. این جمع چهل نفری به سوی ریاض عزیمت کردند و در زمستان سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱، از بین عشایر احساء و نجد گذشته شبانه خود را به منزلی نزدیک آن شهر رساندند.

عبدالعزیز که تا آن ساعت نقشه استراتژیکی خود را بر یاران فاش نساخته بود به ده تن از ایشان امر کرد که در آن منزل بمانند و از شتران و بُنه و خوارباری که داشتند محافظت کنند. به ایشان گفت اگر تا بیست و چهار ساعت دیگر نیامدم شما به کویت برگردید. سپس با بیست و نه نوجوان نخبه که شجاع‌ترین جنگاوران صحرا بودند شبگیر پیاده به سوی قلعه ریاض - که المصمک نام دارد- به راه افتاد. این دسته همه مسلح به شمشیر بودند و بعضی

ص: ۱۴۴

طپانچه هم داشتند. حاکم ریاض از سوی ابن رشید عجلان نام داشت و او شبها را در قلعه می‌خوابید و صبح زود برای صرف صبحانه به خانه خود که دیوار به دیوار قلعه بود می‌رفت.

عبدالعزیز و همراهان با تدبیری ماهرانه، ابتدا به خانه‌ای در جنب خانه عجلان وارد شدند و بعد آهسته از دیوار بالا رفته به خانه او رفتند. به دستور عبدالعزیز دو همسر عجلان که در آن خانه خفته بودند در اطای بازداشت شدند. یکی از آن دو از وابستگان آل سعود بود و اطلاعات سودمندی در اختیار سعودیان گذاشت. عبدالعزیز و همراهان آن شب را به خواندن قرآن و نماز و خوردن قهوه و خرما گذراندند و نخوابیدند و سپیده دم شمشیرها را حمایل کرده و پشت دروازه مَصْمَك موضع گرفتند. وقتی عجلان دروازه قلعه را گشود که بیرون بیاید ابن سعود و همراهانش را منتظر خود دید. او به شتاب برگشت که دروازه را ببندد اما سعودیان به او مجال ندادند و وارد قلعه شدند. در دالان قلعه جنگ خونینی در گرفت که به پیروزی ابن سعود منتهی شد و عجلان به قتل رسیده مصمک به تصرف عبدالعزیز درآمد. در این نبرد کسی از سعودیان کشته نشد اما هشتاد نفر محافظان قلعه که به سختی مقاومت کردند همه کشته شدند. بدین ترتیب شهر ریاض روز چهارشنبه چهارم شوال ۱۳۱۹ ه. ق. برابر با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۲ م. به تصرف عبدالعزیز بن عبدالرحمان درآمد. اثر حربه ابن جلاوی پسر عم عبدالعزیز که به طرف عجلان پرتاب کرده و به خطا به دروازه خورده بود هنوز باقی است و نویسنده آن را دیده است.

نیم قرن کوشش و جدال

به موجب قانون صحرا، حقّ یعنی زور. عبدالعزیز هم به همین حق طی نیم قرن به زور شمشیر خود همه قدرتهای شبه جزیره عربستان را درهم کوبید و برای تحکیم مبانی سلطنت خویش از کشتار بی‌امان و دسته‌جمعی مخالفان خویش مضایقه نکرد. وقتی اهل ریاض خیر سقوط مَصْمَك و قتل عجلان و یارانش را شنیدند دسته دسته رو به عبدالعزیز آوردند. تمامی اموال و اسلحه و اسبان و شتران ابن رشید به دست ابن سعود افتاد و او در ریاض سلطنتی را بنیان نهاد که تاکنون که نود سال از آن می‌گذرد، محور سیاست شبه جزیره و عامل تعیین کننده در جهان عرب به شمار می‌رود. شرح زندگی افسانه‌ای و کشورگشایی‌های

ص: ۱۴۵

ابن سعود در دوره پنجاه و یک ساله سلطنت او در صدها کتاب و مقاله در زندگی و بعد از مرگ او به رشته تحریر درآمده است و در این مقاله مجالی برای تفصیل آنها نیست. ذیلاً فهرست وار بعضی اقدامات بنیادی عبدالعزیز را- که چهره عربستان را دگرگون کرده است- به عرض خوانندگان می‌رساند:

۱- استقرار پایتخت سعودی در ریاض که موجب آبادانی آن شهر و امتیّت صحاری نجد شد.

۲- بعد از غلبه بر ارتش عبدالعزیز بن رشید، (۱) امیر سفاک و قدرتمند حائل و صحاری نجد، در محلّ «دِلِم» سراسر نجد تسلیم وی شد. -۱۳۲۲/۱۹۰۴-.

۳- ارتش عثمانی را که به یاری ابن رشید آمده بود در محلّ «شِنانه» در هم شکست.

-۱۹۰۴ م-.

۴- ابن رشید را در محلّ «روضه مُهَنَاء» شکست قطعی داد و او را به قتل رساند. -۱۳۲۴/۱۹۰۶-.

۵- اعراب کویتی را که به تحریک شیخ مبارک و عثمانیها به جنگ آمده بودند شکست داد. -۱۹۰۶ م-.

۶- ارتش عثمانی را شکست داد و از نجد بیرون راند. -۱۹۰۶ م-.

۷- در سال ۱۳۳۰/۱۹۱۲ برنامه اسکان اعراب صحراگرد و تأسیس واحدهای رزمی کشاورزی را در نجد و قصیم آغاز کرد و از راهزنان خونخوار مجاهدانی بانضباط و معتقد به مذهب حنبلی وهابی به نام «اخوان» به وجود آورد که در «هِجْر»- جمع هِجرت- ساکن شده ضمن عمل کشاورزی احکام دین و فنون جنگ صحرايي را فرامی‌گرفتند و تا آخرین نفس در جنگها پایداری می‌کردند و عقیدت وهابی را در عربستان تبلیغ می‌نمودند. بسط قدرت عبدالعزیز (که به نام ابن سعود معروف شده است) و فتوحات او و رعب و هیبتی که از وهابیان در دلها افتاده بود همه نتیجه حملات شجاعانه اخوان بود. گارد ملی یا سپاه پاسداران سعودی که امروز حافظ امتیّت صحرا هستند و در همه جا حضور دارند بازمانده تشکیلات «هِجْر» و اخوان است.

۸- استان احساء و قطیف و هُفوف و سراسر منطقه شرقی عربستان را از ترکان

۱- عبدالعزیز بن متعب بن عبدالله الرشید ف ۱۳۲۴ ه. ق. بعد از عمّ خود محمد بن عبدالله به امارت حائل و نجد رسید. شرح احوال او به تفصیل در دایرةالمعارف اسلامی و قلب جزیره العرب / ۳۴۵ مندرج است.

ص: ۱۴۶

عثمانی گرفت و ضمیمه قلمرو خویش ساخت. - ۱۳۳۱/۱۹۱۳-.

۹- دولت آل رشید را در حائل منقرض کرد و آن ناحیه و اراضی شمالی عربستان را به تصرف خود درآورد. - ۱۳۳۹/۱۹۲۱-.

۱۰- در محل عقیر- در کنار خلیج فارس با «سرپرسی کوکس» کمیسر عالی انگلیس در عراق ملاقات و معاهده همکاری با انگلستان را امضاء کرد و به مسأله تحدید حدود نجد و عراق فیصله داد. این نخستین پیمان رسمی بود که ابن سعود با دولت انگلستان بست و شرح آن را امین ریحانی- نماینده کمپانیهای نفت آمریکایی- در کتاب ملوک العرب و در تاریخ نجد الحدیث شرح داده و خود او هم در این ملاقات حضور داشته است. (۱) ۱۳۴۱/۱۹۲۲-.

۱۱- ابن سعود که مصمم به تسخیر حجاز شده بود در سال ۱۳۴۲/۱۹۲۳ شورایی از علمای وهابی در ریاض تشکیل داد تا نظر خود را درباره حرمین و حکومت شریف حسین بیان کنند. این شورا به اتفاق آرا شریف حسین و دولت او را محکوم کردند و فتوا دادند که عبدالعزیز صالحترین فرد برای اداره امور حرمین است. این شورا رأیهایی که صادر کرد مقدمه حمله ابن سعود به حجاز و تصرف آن استان بود.

۱۲- ابن سعود در سال ۱۳۴۳/۱۹۲۴ لشکر به حجاز برد و بعد از کشتارهای بی رحمانه طایف و مدینه، ملک حسین شریف مکه را شکست داد و شهر مقدس مکه و مدینه و سایر بلاد حجاز را تصرف کرد. بعد از این پیروزی بود که خود را پادشاه نجد و حجاز خواند و دولت انگلیس نخستین دولتی بود که این سمت او را به رسمیت شناخت.

۱۳- ابن سعود روز بیست و سوم جمادی الثانی ۱۳۴۴/ هشتم ژانویه ۱۹۲۶، از اهالی مکه بیعت گرفت که به سمت «ملک حجاز و سلطان نجد و ملحقات» با او بیعت کردند.

۱۴- در تاریخ بیستم رمضان ۱۳۴۸/۱۹۲۹ بر عرشه یک کشتی انگلیسی با فیصل اول، پادشاه عراق ملاقات نمود و این دو دشمن دیرین بیشتر اختلافات خود را حل کردند.

۱۵- در تاریخ هفدهم جمادی الاولی سال ۱۳۵۱/ هجدهم دسامبر ۱۹۳۲ به موجب فرمانی نام کشور خود را «المملکة العربیة السعودیة» گذاشت و در شانزدهم محرم ۱۳۵۳/ ۱۱ مه ۱۹۳۳ پسرش سعود را ولیعهد خویش ساخت. (۲) ۱۶- بعد از فتح حجاز به فکر رهبری جهان اسلام و تشکیل وحدت اسلامی و وحدت

۱- ملوک العرب، ج ۲، ص ۵۵ تا ۶۲.

۲- پرچم سعودی هم بعد از این درست شد که زمینه آن سبز است و روی آن نقش شمشیر و کلمه شهادتین منقوش است. به امر ابن سعود به احترام شهادتین هرگز پرچم سعودی نیمه افراشته نمی شود.



ص: ۱۴۷

عربی افتاد. همان خیالی که پیش از او در سر شریف حسین پیدا شده بود.

۱۷- بعد از جنگ‌های سختی در سال ۱۳۵۳ ه. ق. با حسن ادریسی (۱) پادشاه تهامه و امام یحیی (۲) پادشاه یمن آشتی کرد و آن دو عملاً مطیع ابن سعود شدند.

۱۸- بزرگترین خوشبختی ابن سعود پیدا شدن نفت در منطقه شرقی بود که امتیاز استخراج آن را به کمپانی آمریکایی استاندارد اوایل و سپس شرکت «آرامکو» واگذار کرد. از سال ۱۳۵۸ / ۱۹۳۹ جریان نفت سعودی به کشورهای غربی آغاز شد و درآمد آن موجب آبادانی عربستان و ثروت بی‌کران سعودیان گردید. (۳) ۱۹- در دو جنگ بزرگ جهانی به کمک انگلستان، موفق شده عربستان را بی‌طرف و امن نگاه دارد.

۲۰- در تاریخ دوم ربیع الاول ۱۳۶۴ / ۱۵ فوریه ۱۹۴۵ در قیوم- مصر- با روزولت رئیس جمهور آمریکا (۴) ملاقات و مذاکره کرد. در همین سفر بود که با فاروق- پادشاه مصر- و شکری قوتی رئیس جمهوری سوریه و نیز با وینستون چرچیل نخست‌وزیر و انتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان دیدار و گفتگو کرد.

۲۱- قدرت و ثروت ابن سعود و موقع ممتاز او نزد دولتهای عربی و غربی سبب شد که شیوخ خلیج فارس از او حرف شنوی داشته باشند و به برتری او معترف گردند.

۲۲- علی رغم دشمنی کهن خاندان سعودی با اعقاب محمد علی پاشا روابط سیاسی و فرهنگی نزدیک با ملک فاروق پادشاه مصر برقرار ساخت.

۲۳- وفاداری خود را به غرب در تمام عمر خود حفظ کرد. هنوز اعقاب او از ثمرات این دوستی متقابل برخوردارند.

۲۴- ابن سعود و چهار فرزندش- که یکی بعد از دیگری به سلطنت رسیده‌اند- از برقراری هرگونه رابطه با روسیه شوروی و اجازه تشکیل حزب و جمعیت سیاسی خودداری کرده‌اند. شاید یکی از عواملی که مانع پیشرفت افکار کمونیستی در عربستان شده است همین باشد.

۲۵- علی رغم مخالفت علمای وهابی، از ویران کردن گنبد و روضه مطهره رسول الله (ص) خودداری کرد. البته دخالت دولتهای اسلامی- از جمله ایران- با وساطت آمریکا و

۱- شرح احوال سادات ادریسی به تفصیل در کتاب ملوک العرب ریحانی از ص ۲۲۸ تا ص ۳۹۲، ج ۱، مسطوراست. همچنین رجوع شود به صقر الجزیره، ج ۳، ص ۴۵۳ به بعد.

۲- برای شرح احوال امام یحیی به ملوک العرب ج ۱، ص ۷۶ تا ص ۲۲۴ رجوع شود.

۳- تفصیل پیدا شدن نفت در منطقه شرقی عربستان و تاریخ امتیاز و شرکتهای نفتی که در کار استخراج آن هستند و درآمدهای آن در نشریه آرامکو مندرج است.

۴- روزولت به یادگار این دیدار یک فروند هواپیما تقدیم ابن سعود کرد- صقر الجزیره ج ۳، ص ۴۹۲.

ص: ۱۴۸

انگلیس در این امر مؤثر بوده است.

۲۶- تعمیر کعبه مشرفه و بازسازی مسجد الحرام و آب‌رسانی به مکه و احداث طرق و شوارع و مدارس و بیمارستانها و توسعه عمران و آبادی ... امری است که سعودیان به آن افتخار می‌کنند. (۱) عبدالعزیز ابن سعود در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۵۳ م/ ۱۳۷۳ ه. ق. در طایف در عمر هشتاد سالگی درگذشت. جنازه‌اش را به حکم وصیت به ریاض برده در گورستان عمومی دفن کردند. نویسندگان در ریاض آن گورستان را دید و مشاهده کرد که قبر ابن سعود فرقی با سایر قبرها نداشت و به جای مدفن شاهان قدیم سعودی و علمای وهابی که کهنه شده است مرده دفن کرده‌اند. روش زندگی ابن سعود تا پایان عمر بدوی و عربی و طبق سنن حنبلی وهابی بود.

سادگی و بی‌تکلفی را با قساوت و مهابت در خود جمع داشت و از بخششهای سخاوتمدانه دریغ نمی‌کرد. شاعر و خطیبی فصیح و توانا بود و اوقات فراغت را با علما و اهل ادب و تاریخ می‌گذراند. گرچه به ظاهر مهربان می‌نمود اما در عمل مستبد و خشن و بی‌گذشت بود و مأموران طیفی از رعب در همه‌جا پراکنده بودند؛ روشی که مطمئن‌ترین و قاطع‌ترین شیوه فرمانروایی در صحرا است. در سیاست خارجی به غرب متکی بود و در سیاست داخلی از پشتیبانی علمای وهابی و احساسات اسلامی مردم و رسوم عشایری استفاده می‌کرد. در کار رادیو و مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی شخصاً و بطور روزانه مراقبت داشت. روشی که تا امروز در عربستان ادامه دارد. با نوشتن قانون و تأسیس وزارت دادگستری و تشکیل پارلمان و محاکم عرفی مخالف بود و به جز فقه حنبلی هیچ قانونی نزد او ارزش نداشت. قبایل صحراگرد را به وسیله رؤسای آنها در اختیار داشت و اداره می‌کرد. تا امروز، در روزهای پنجشنبه اگر ملک در ریاض باشد ریش سفیدان و مشایخ عشایر را می‌پذیرد و به سخنانشان گوش داده، حاجاتشان را برمی‌آورد و به هریک عطایی فراخور اهمیت عشیره او می‌دهد. ابن سعود تا مدتی با بودجه‌نویسی مخالف بود و می‌گفت همه درآمدهای کشور ملک من است و کسی حق ندارد تصرفات مرا در این اموال محدود سازد. هیأت دولت در عهد ابن سعود و پسرانش آلت بلااراده‌ای برای اجرای اراده ملک‌اند و از برادران و خویشاوندان ملک یا وابستگان ایشان انتخاب می‌شوند. افسران و افراد ارتش و گارد ملی نیز از عناصر مطمئن و

۱- عباس بن عبدالمطلب به خود می‌بالید که صاحب منصب سقای حاجیان است و شبیه بن عثمان از اینکه خانه کعبه را تعمیر کرده کلیددار و خادم بیت است افتخار می‌کرد. اما امیرالمؤمنین ع به آن دو فرمود من شش ماه پیش از هر دوی شما نماز گزاردم و در راه خدا جهاد می‌کنم. خدای این آیت را بر پیغمبر فرستاد: «أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» یعنی آب دادن حاجیان از زمزم و عمارت مسجد الحرام و کعبه را با آن کس که به خدای و روز رستاخیز ایمان آورده و نماز را برپای داشته و در راه خدای جهاد کرده است یکسان می‌دانید؟ نه. یکسان نیستند و خدای قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. -سوره توبه، آیه ۱۹- واجدی در اسباب النزول، ص ۱۸۲، هند ۱۳۱۵ ه. ق. - طبری در تفسیر جامع البیان، ج ۱۰، ص ۶۸ مصر ۱۳۲۳ ه. ق. - فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه شریفه مذکور و سایر مفسرین سنّی و قاطبه مفسرین شیعه این آیه را در شأن امیرالمؤمنین ع دانسته‌اند. مقصود این که خدمت حرمین شریفین و تعمیر آن بدون تقوی و عمل به احکام اسلامی ارزشی ندارد.

ص: ۱۴۹

معتقد به مذهب حنبلی وهابی هستند. هیچ غیر سعودی اعم از عرب و عجم در اراضی مکه و مدینه حق مالکیت ندارد و به هیچ غیرمسلمان اجازه سکونت در عربستان نمی‌دهند (۱) و هیچ معبدی جز مسجد در کشور سعودی نیست. شیعیان که در احساء و قطیف و دمام و ظهران و خُبر، و چند هزار نفر هم به نام نخاوله در مدینه سکونت دارند در اقلیت و تحت فشارند. از عهد ابن سعود تاکنون تبلیغات وهابی در اطراف خلیج فارس و بحر عمان و در هندوستان (هند و پاکستان و بنگلادش) و مالزی و اندونزی و سریلانکا و مالدیو... و سایر مناطق سنی‌نشین شرق ادامه دارد و نتایج مهم سیاسی از آن برده می‌شود. اما سیاستهای ناسیونالیستی عربی اثری در ابن سعود نداشت و مذهب و موقع خود را بالاتر از این جهت‌گیریها می‌شمرد.

تداوم قدرت سعودی مرهون رسوم عربی صحرايي و پیوستگیهای عشیره‌ای و ولاء و خویشاوندیهای نسبی و سببی است. عبدالعزيز و سایر افراد خاندانش از طوایف نیرومند عرب زن می‌گیرند و از این راه طرفدار و هم‌عقیده بسیار پیدا می‌کنند. در ریاض به این جانب گفته شد که ابن سعود هنگام مرگ ۱۱۲ پسر و تعداد بی‌شماری دختر از زنان گوناگون باقی گذاشت.

همه اعقاب عبدالرحمان بن فیصل - پدر عبدالعزيز - که تعدادشان به چهار هزار نفر می‌رسد از خزانه دولت مستمری کافی دریافت می‌دارند و برادرانی که از یک مادرند با هم متحد و حافظ منافع احوال خویش و قبیله مادر می‌باشند.

هنوز سایه ابن سعود بر سر عربستان است

از سی و شش سال پیش که عبدالعزيز بن سعود در گذشته تا امروز چهار پسرش، یکی بعد از دیگری به سلطنت عربستان رسیده‌اند. چنان که گذشت ابن سعود پسرش سعود را با تصویب شورای علمای وهابی به ولیعهدی اول و پسر دیگرش فیصل را به ولیعهدی دوم و وزارت خارجه تعیین کرد. وقتی سعود به سلطنت رسید فیصل را ولیعهد اول و برادرش خالد را ولیعهد دوم اعلام کرد. فیصل بعد از چندی پس از جلب نظر شورای روحانیت برادر را از سلطنت خلع نمود و خود زمام امور را به دست گرفت. (۱۱ آبان ۱۳۴۶ ه. ش) او برادرش خالد را ولیعهد اول و نایب نخست‌وزیر و برادر دیگرش عبدالله را ولیعهد دوم تعیین کرد و سمت

۱- به عمر خبر رسید که رسول الله ص در بستر موت فرموده است: لا یَجْتَمِعَنَّ بَجِیرَةُ الْعَرَبِ دِینَان. یعنی البته نباید در جزیره العرب دو دین وجود داشته باشد. وقتی صحت این خبر بر عمر ثابت شد دستور داد- یهود [و نصاری] را از عربستان بیرون کنند- ابن هشام- السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۵۶، قاهره، ۱۳۶۴ ه. ق.

ص: ۱۵۰

نخست‌وزیری و وزارت خارجه را خود برعهده گرفت. او مردی مدبّر و دوراندیش و معتدل و باهوش و حوصله بود. در دوران سلطنت او عربستان ترقی بسیار کرد. و با همه دولتها روابط دوستانه را حفظ کرد. در پرتو لیاقت شیخ احمد زکی یمانی وزیر نفت سعودی و مبتکر سازمان دولتهای صادرکننده نفت (اوپک OPEC) ثروت عربستان بیش از حدّ انتظار زیاد شد. با آمریکا و انگلیس هر دو صمیمیت داشت. برای امنیت کشور و رفاه حال حجاج بیت‌الله گامهای بلند برداشت و نسبت به شیعیان و سایر مسلمانان غیر وهابی به مدارا رفتار کرد. شاید حاجیان ایرانی امن و رفاهی را که در عهد فیصل دیدند دیگر هرگز نینند. برای پیشرفت تمدن و صنعت و فرهنگ کوشش بسیار کرد و امن و رفاه را تا دورترین نقاط صحرا امتداد داد ... معذک سرانجام دستخوش توطئه و مطامع آل سعود گردید و برادرزاده‌اش او را به قتل رسانید (۱۳۹۵/۱۹۷۵) بعد از فیصل برادرش خالد که مردی آرام و کم‌حرف بود به سلطنت نشست ولی او بیمار و ضعیف بود و بعد از هفت سال بدون این که خدمت مهمی به کشور خود کرده باشد درگذشت (۱۳۶۲ ه. ش).

بعد از خالد برادرش فهد پادشاه شد. طبق وصیت ابن سعود پسرانش به ترتیب سن، به شاهی می‌رسند. وی که اکنون هفت سال است بر تخت سعودی تکیه زده برادرش عبدالله را ولیعهد اول و برادر دیگرش سلطان را ولیعهد دوم و وزیر دفاع و هواپیمایی و برادرزاده‌اش سعود بن فیصل را وزیر خارجه تعیین کرده است. امّا سمت ریاست دولت را خود عهده‌دار است. او تنها پادشاه سعودی است که زبان انگلیسی را به طلاقت تکلم می‌کند. طبق سنت سعودی روابط محکمی با آمریکا و انگلیس دارد. مردی کارآمد و سختگیر است امّا روش اعتدالی و بی‌طرفی را به عکس اسلاف خود رعایت نمی‌کند و علناً به تعصب قومی عربی پیوسته است. برای تشکیل شورای همکاری شیوخ خلیج فارس و برای تأسیس اتحاد نظامی ایشان (سپر جزیره) و تقویت اتحادیه عرب پیشقدمی نشان می‌دهد و از بذل دلارهای نفتی در این راه مضایقه ندارد. همین روش ناصواب است که منتهی به مسلح شدن شیوخ و ناامنی خلیج فارس و ناامنی منطقه شده و پای آمریکا و سایر دولتها را به خلیج فارس باز کرده است.

با کینه‌ورزی و سوء سیاست، شیعیان احساء و قطیف را به قیام مسلحانه واداشته است.

برخلاف پیشینیان خود آداب شرعی را ولو به ظاهر رعایت نمی‌کند. ثروت سرشار ملت خود را

ص: ۱۵۱

در راه حفظ نظامهای فاسد عربی صرف می‌کند ... و گناه نابخشودنی او کمکهای بی‌حساب به رژیم آتش‌افروز عراق در جنگ تحمیلی هشت ساله با ایران است که منجر به شهادت و معلول شدن و مفقود شدن صدها هزار جوان بی‌گناه و ویرانی قسمت عظیمی از کشور ما شد.

گناه زشت دیگر رژیم او برهم‌زدن امتیّت حج و هتک حرمت حریم کعبه و کشتار حاجیان ایرانی و غیرایرانی در موسم ۱۴۰۷ ه. ق. و بعد منع حاجیان کشور، از ادای فریضه حج است، «و من اظلم ممّن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمہ و سعی فی خرابها» (۱) برای ثبت در تاریخ

تاریخ نودساله سلطنت ابن سعود و چهار فرزندش پر است از مطالبی که از نظر تاریخ اسلام و ایران حائز اهمیت است. ذیلًا به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- در روایات اسلامی راجع به حفر چاه زمزم به وسیله عبدالمطلب آورده‌اند که:

«وقتی عبدالمطلب زمزم را کشف کرد دو آهوی طلا و چند شمشیر و زر بسیار بدست آورد که ساسان پادشاه ایران به حرم کعبه اهدا کرده بود ... عبدالمطلب باب کعبه را با آنها بساخت» (۲) یاقوت حموی هم به نقل از مسعودی (۳) آورده است که: «ایرانیان عقیده دارند که از اولاد ابراهیم‌اند و پیشینیان ایشان برای بزرگداشت جدّ خود ابراهیم خلیل به زیارت بیت‌الله می‌رفتند و کعبه را طواف می‌کردند تا شعار نیای خویش را برپای دارند و انساب خود را حفظ کنند. آخرین پادشاه پارسی که به حج بیت‌الله رفت ساسان بن بابک بود ... شاعر باستانی تازی در این باره گفته است:

زمزمت الفرس علی زمزم و ذلک من سالفها الأقدم

و بعد از ظهور اسلام یکی از شاعران ایرانی چنین گفته است:

و ما زلنا نحجّ التّیّتِ قَدَمًا و نُلقی بالأباطح آمینینا (۴)

و ساسانُ بن بابک سارَ حتّی (۵) اتی البیت العتیقَ بأضیدینا

وَ طَافَ بِهِ و زمزم عندَ بئرِ لاسماعیلَ تَرَوِی الشاربینا (۶)

به موجب این اخبار- ان صدقًا و ان کذبًا- ایرانیان صدر اسلام افتخار می‌کردند در عصری که مشرکان جزیره العرب کعبه را با بُتهای خود ملوث کرده، زشت‌ترین گناهان را در

۱- سوره بقره، آیه ۱۱۴- یعنی چه کسی ظالمتر است از آنکه مردم را از بردن نام خدای در مساجد او بازداشته و در ویرانی آن کوشیده است.

۲- تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۲.

۳- معجم البلدان، ج ۳، ۱۴۸.

۴- ما از زمانهای پیش خانه خدا را حج می‌گزاردیم و در اباطح آن ایمن بودیم- ابْطَح یعنی مسیل، جمع آن اباطح است.

۵- و ساسان پسر بابک همراه با دلیران مغرور ما راه پیمود تا به بیت العتیق رسید.

۶- و کعبه و زمزم را طواف کرد. آن چاه را که از اسماعیل است و نوشندگان را سیراب می‌کند.

ص: ۱۵۲

مطاف و مسجدالحرام مرتکب می‌شدند به زیارت حج می‌رفتند و شاهان هدایایی به کعبه تقدیم می‌داشتند.

اکنون متأسفانه حق خدمت قدیم ایرانیان را به کعبه مشرفه فراموش کرده مسلمانان ایرانی را از زیارت بیت‌الله بازمی‌دارند!!

۲- یازدهمین و آخرین بازسازی کعبه به دست یک مجتهد کاشانی انجام گرفته است.

سید زین العابدین بن نورالدین بن مراد بن علی بن مرتضی الحسینی الکاشانی که این خدمت بزرگ اسلامی را عهده‌دار بود شرح آن را در دو رساله، یکی به فارسی و دیگری به عربی هر دو به نام «مفرحة الأنام فی تأسیس بیت الله الحرام» بیان کرده است. این هر دو رساله را مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی صاحب الذریعة الی تصانیف الشیعه در کتابخانه ملا محمّد علی خوانساری در نجف مطالعه کرده و نسخه فارسی آن را در کربلا نزد شیخ محمد علی قمی دیده است. (۱) سید زین العابدین از شاگردان موسی محمد امین استرآبادی بوده و او را در مکه به جرم تشیع به شهادت رسانده‌اند. شرح احوال او در ریاض العلماء و مستدرک الوسائل و نجوم السماء و دارالاسلام مسطور است که همه او را بانی کعبه معرفی کرده‌اند. سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه (۲) توفیقی را که در بنای کعبه نصیب سید زین العابدین شده است از نوشته خود او چنین شرح می‌دهد: «سپیده دم روز چهارشنبه نوزدهم شعبان ۱۰۳۹ ه. ق.

بارانی چنان شدید، که گویی دهان مشکها را گشوده باشند، مدت دو ساعت و دو درجه بر مکه فرو بارید. سیل وارد مسجد الحرام شد و به قدر دو ذراع و ربع ذراع از سر کعبه گذشت و چهار هزار و دو نفر مرد و زن و کودک در آن حادثه جان سپردند ... روز پنجشنبه بیستم شعبان دیوارهای شرقی و شامی یعنی تقریباً نصف کعبه فرو ریخت. این واقعه در عهد سلطنت سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی اتفاق افتاد ... من با شریف مکه مذاکره کردم که خانه خدا را باید به نفقه اهل خیر و به دست خود ایشان نوسازی کرد و در ظاهر آن را به سلطان نسبت داد. شریف ابتدا موافقت کرد اما کسانی او را از این اقدام منصرف کردند. من نزد خدا تضرع کردم که از این سعادت چیزی هم نصیب من فرماید. خبر ویرانی کعبه به سلطان عثمانی رسید و دستور داد کعبه را از کف زمین ویران و سپس نوسازی کنند. دو نفر را هم از سوی خود برای سرکاری به مکه فرستاد. روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الآخر ال ۱۰۴۰ شروع به کندن دیوارهای

۱- الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲- ج ۷، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

ص: ۱۵۳

کعبه نمودند و من هم با سایر کارگران مشغول بنایی شدم. از الطاف الهی این بود که وکیل سلطان و مباشر او هر دو مرید من شدند به طوری که درباره بنای کعبه هرچه به ایشان می‌گفتم به کار می‌بستند ... همه دیوارهای کعبه را جز رکن حجریه تا جایی که حجرالاسود را بر آن کار گذاشته بودند- برچیدند. برای اینکه کسی به حجر دست نزند سنگی روی آن گذاشتند. من به دو فرستاده دربار اسلامبول گفتم باید رکن و حجر را با احتیاط بیشتری محافظت کرد و آنان پوششی از تخته روی آن گذاشتند. شب یکشنبه بیست و دوم ماه جمادی الآخر تصمیم گرفته شد که از فردا صبح، کار بنای خانه را شروع کنند. در آن شب من با زاری و ابتهاج از خدای تعالی التماس نمودم که مرا سازنده خانه خود قرار دهد. با خود می‌اندیشیدم وقتی شریف مکه و شیخ الحرم و قاضی و وکیل سلطان و علما و خادمان حرم هستند از من با این ناتوانی چه کاری ساخته است؟ پس غسل کردم و هنگام سحر وارد مسجد الحرام شدم. از توفیقات الهی این بود که بعد از نماز صبح غیر از مباشر و چند کارگر کسی در مسجد نماند.

وقتی مباشر مرا دید گفت: سید زین العابدین فاتحه بخوان. من فاتحه و دعای سریع الاجابه را- که در کافی روایت شده است و با «اللهم انی أسألك باسمك العظیم الأعظم ...» شروع می‌شود- خواندم. آنگاه سنگ مبارک رکن غربی را به دست گرفتم و محمد حسین ابرقویی که از صلحا بود طاسی پر از ساروج پیش من آورد. آن ساروج را در زاویه رکن غربی زمین ریختم و پهن کردم و بسم‌الله گفته سنگ را بر اساس ابراهیم- علیه السلام- کار گذاشتم. روز نهم رجب به حجرالاسود رسیدند. من به نفس خود سه ذراع از ارتفاع و تمامی عرض روی رکن حجرالاسود را ساختم. بسیار کوشیدند حجرالاسود را از جای خود بردارند اما نتوانستند. آن روز من دعایی را که معروف به سیفی است می‌خواندم و بیست و هفت بار مکرر نمودم. در بیست و دومین بار بود که باب کعبه را کار گذاشتند. روز سیزدهم شعبان ستونهای خانه خدا را به درون کعبه بردیم. روز پانزدهم همین ماه از باب کعبه وارد شدم و چهار سنگ به دست خود بر دیوارهای داخلی کار گذاشتم. یک سنگ در زاویه حجرالاسود و سنگی در حطیم و سنگی در زادگاه امیرالمؤمنین علیه السلام- که تخمیناً سه ذراع از زاویه حجرالاسود فاصله دارد- و سنگی هم در زاویه رکن یمانی. روز هیجدهم شعبان الواحی را بین ستونهای خانه که به سقف متصل بود قرار دادیم و من آنها را به ستون متصل نمودم. در سلخ شعبان میزاب الرحمه-

ص: ۱۵۴

ناودان کعبه- را کار گذاشتند. در دوم رمضان به نصب سنگهای مرمر بر دیوارهای داخلی خانه پرداختند و همه آن دیوارها و کف خانه را با مرمر پوشاندند و فرش کردند. روز چهارشنبه بیست و هفتم رمضان کار نوسازی کعبه به پایان رسید و مردم روز جمعه آخر رمضان داخل کعبه شدند.»

این نمونه‌ای است از اخلاص و قوت ایمان مسلمانان ایرانی که علی رغم چند بار قتل عام شیعه در مسجد الحرام و خطرات سفر و بیم هلاکت به دست راهزنان تازی، هرگز دست از فریضه حج برنداشتند. بنابر این آیا رواست که غاصبان حرم آنان را مجوسی بخوانند؟!

۳- وقتی وهابیان از قتل عام مدینه و طایف فراغت یافتند و ابن سعود با قوه قهریه پای به حرم امن الهی نهاد جرأت نداشت خود را فاتح و سلطان مکه بخواند و در روز دوازدهم جمادی الأولى / ۱۳۴۳ ه. ق. طی منشوری که در مکه صادر کرد به صراحت نوشت: «سَيَجْعَلُ الْأَمْرَ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ الْمُقَدَّسَةِ بَعْدَ هَذَا، شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ لَقَدْ أُبْرِقْنَا لِكَافَّةِ الْمُسْلِمِينَ فِي سَائِرِ الْأَنْحَاءِ أَنْ يَرْسَلُوا وَفُودَهُمْ لِعَقْدِ مَوْثَمٍ إِسْلَامِيٍّ عَامٍّ، يُقَرَّرُ شَكْلَ الْحُكُومَةِ الَّتِي يَرُونَهَا صَالِحَةً لِإِنْفَازِ أَحْكَامِ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ» یعنی: اداره شهرهای مقدس را واگذار به رأی شورایی از مسلمانان خواهم کرد. به همه مسلمانان در سایر کشورها تلگراف کرده‌ایم هیأت‌های نمایندگی خود را برای تشکیل یک کنفرانس عام اسلامی اعزام دارند تا هر شکل حکومت را که برای اجرای احکام خدا در این بلاد مقدسه شایسته دیدند تعیین نمایند» لیکن فاصله بین قول و فعل بسیار است و به قول طغرابی اصفهانی:

غَاضُ الْوَفَاءِ وَفَاضَ الْغَدْرُ وَانْفَرَجَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ (۱)

نه تنها به این وعده عمل نکردند- و تنها به تشکیل یک کنفرانس سالانه فرمایشی از وهابیان و طرفداران ایشان اکتفا کردند که نامش «رابطة العالم الاسلامی» است- بلکه خشن‌ترین روش استبدادی را در اداره حرمین اعمال می‌کنند. گواه آن رفتاری بود که در حج سال ۱۴۰۷ ه. ق. پشت دیوار مسجد الحرام با حاجیان ایران کردند و نشان دادند که نه تنها خادم امین حرمین نیستند بلکه از خصال و اخلاق اسلامی نیز بویی نبرده‌اند. یکی از رجال غیر وهابی عربستان روش حکام آن کشور را در این بیت برای نویسنده این سطور خلاصه کرد:

قَدْ بُلِينَا بِأَمِيرٍ يَقْتُلُ النَّاسَ وَ يَسْبِحُ فَهُوَ كَالْجَزَارِ فِينَا يَذْكُرُ اللَّهَ وَ يَذْبَحُ (۲)

بعضی از منابع این مقاله

۱- راهنمای آرامکو *Aramco Hand book*. ۰۶۹۱, Nederlands

۲- شیخ آقا برزگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ۲۵ جزء، بیروت، ۱۳۷۵ ه. ق.

۳- ابن بشر، عثمان بن بشر نجدی، عنوان المسجد فی تاریخ نجد، در دو جزء، قاهره، ۱۳۴۹ ه. ق.

۴- ابن غنام، حسین. روضة الافکار و الأفهام، ریاض ۱۳۶۸ ه. ق.

۵- احمد سباعی، تاریخ مکه، در دو جزء، جدّه، ۱۳۸۲ ه. ق.

۶- احمد عبدالغفور عطار، صقر الجزیره، جدّه، ۱۳۸۴ ه. ق.

۷- احمد عبدالغفور عطار، محمّد بن عبدالوهاب، قاهره، ۱۳۷۶ ه. ق.

۸- احمد امین، زعماء الأصلح فی العصر الحدیث، قاهره، ۱۹۴۸ م.

۹- امین ریحانی، تاریخ نجد الحدیث و ملحقاته، بیروت، ۱۹۲۸ م.

۱۰- امین ریحانی، ملوک العرب، در دو جزء، بیروت، ۱۹۶۰ م.

۱۱- امین سعید، تاریخ الإستعمار الانجلیزی فی بلاد العرب، قاهره، ۱۳۵۴ ه. ق.



- ۱۲- امین‌العاملی محسن، اعیان‌الشیعه، در ده مجلد، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.
- ۱۳- حافظ وَهَبَه، جزیره العرب فی القرن العشرين، قاهره، ۱۳۵۴ ه. ق.
- ۱۴- حسین عبدالله باسلامه، تاریخ الکعبه المعظمه، قاهره، ۱۳۸۴ ه. ق.
- ۱۵- خیرالدین زرکلی، الاعلام، در ده جزء، قاهره، ۱۳۷۳-۱۳۷۸ ه. ق.
- ۱۶- دائرة المعارف اسلام و فرهنگ دهخدا و سایر فرهنگها ذیل عنوان ابن سعود.
- ۱۷- صدیق حسن خان قنوجی، ابجد العلوم، بهوپال، هند، ۱۲۹۵ ه. ق.
- ۱۸- عبدالقادر جزیری، دُرَرُ الفوائد المُنْضَده، قاهره، ۱۳۸۴ ه. ق.
- ۱۹- عبدالملک ازرقی، اخبار مکه، با حواشی و تعلیقات، در دو جزء، مکه، ۱۳۸۵ ه. ق.
- ۲۰- عبدالملک عضامی، سمط النجوم العوالی، در ۴ جزء، جزء چهارم، چاپ قاهره، بدون تاریخ.
- ۲۱- عمر عبدالجبار، تاریخ عمارة المسجد الحرام، قاهره، ۱۳۸۴ ه. ق.

- ۱- وفاندک شده و فروکش کرده و خیانت و پیمان‌شکنی فراوان و لبریز گشته و مسافت بین گفتار و کردار فراخ گشته است.
- ۲- ما گرفتار امیری شده‌ایم که مردم را می‌کشد و تسبیح می‌گوید. او مثل قصاب است که نام خدا می‌برد و سر گوسفند را می‌برد.



ص: ۱۵۶

۲۲- فؤاد حمزه، قلب جزیره العرب، قاهره، ۱۳۵۲ ه. ق.

۲۳- فؤاد حمزه، البلاد العربیة السعودیة، مکة، ۱۳۵۵ ه. ق.

۲۴- لويس شيخو، تاريخ الآداب العربیة فی الربع الأول من القرن العشرين، بیروت، ۱۹۲۶ م. و جزء چهارم تاريخ آداب اللغة العربیة، از همین نویسنده.

۲۵- محمد حسن بن حسن ثعالبی، الفكر السامی، فی تاریخ الفقه الاسلامی، در چهار جزء، جزء ۴، رباط، ۱۳۴۹ ه. ق.

۲۶- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ذیل عنوان «زمزم»، بیروت، ۱۹۷۹، در پنج جزء.

۲۷- یادداشتهای نویسنده در ایام اقامت چهار ساله در حجاز ...

ص: ۱۵۷

پی نوشتها:













ص: ۱۶۳

## اماکن و آثار

ص: ۱۶۴

**حرم همسران و دختران رسول خدا - ص -**

محمد صادق نجمی

حرم همسران رسول خدا - ص -

یکی از حررها و گنبد و بارگاههایی که در داخل بقیع به وسیله وهابیان تخریب گردیده، حرمی است منتسب به همسران رسول خدا - ص - گرچه متأسفانه جزئیات چندانی از کیفیت این حرم در دست نیست ولی تاریخ بنای آن معلوم و مشخص است؛ زیرا سمهودی (متوفای ۹۱۱) پس از این که از مطری (متوفای ۷۴۱) نقل می‌کند که این حرم در زمان وی دارای ساختمان نبوده بلکه محوطه‌ای بوده که با دیواری از قطعات سنگ، از سایر بقاع مشخص می‌گردیده است، تاریخ بنای این گنبد و بارگاه را معین و بانی آن را نیز معرفی

ص: ۱۶۵

می‌نماید. و می‌گوید: «وكان حظيراً مبنياً بالحجارة كما ذكره المطری فابتنی علیه قبة الأمير بردیك المعمار سنة ثلاث و خمسين و ثمانمأة» (۱)

بنابراین، حرم همسران رسول خدا از سال ۸۵۳۰ دارای ساختمان، گنبد و بارگاه بوده است و بنابر نقل بعضی از نویسندگان، این حرم علاوه بر ساختمان و گنبد و بارگاه در قرنهای اخیر، دارای ضریح هم بوده است از جمله: مرحوم فرهاد میرزا می‌نویسد: «... از آنجا به زیارت زوجات حضرت رسول - علیه‌السلام - رفتم. هشت نفر در یک ضریح است و اسامی هر یک را بالای قبرشان به تخته نوشته، گذاشته‌اند.» (۲) تعداد مدفونین در این حرم

دیار بکری (متوفای ۹۸۲) از مناسک کرمانی (متوفای ۷۸۶) (۳) نقل می‌کند که در این حرم، چهار تن از همسران رسول خدا دفن شده‌اند. (۴) ابن نجار (متوفای ۶۴۳) که یکی از مورد اعتمادترین مدینه‌شناسان بشمار می‌آید، در مورد قبر همسران پیامبر چنین می‌گوید:

«و قبور ازواج النبی و هُنَّ أربعة قبور ظاهرة و لا یعلم تحقیق ما فیها منهنّ.» (۵)

«و از قبور معروف در بقیع قبور همسران پیامبر است که تنها چهار قبر از آنها بچشم می‌خورد ولی تحقیقاً معلوم نیست که این قبور چهارگانه به کدام یک از همسران آن حضرت متعلق است و کدام یک از این بانوان در آنها مدفون می‌باشند.»  
گفتار ابن نجار صریح است در این که در زمان وی و در اوائل قرن هفتم، تنها چهار قبر در این محل وجود داشته است و اگر حیثاً مطلب خاص دیگری غیر از این بود، مسلماً از نظر وی مخفی نمی‌ماند و بدون تصریح و یا اشاره به آن وارد بحث دیگری نمی‌گردید.

ولی از گفتار سمهودی معلوم می‌شود که در زمان او؛ یعنی در اوائل قرن دهم با این که این حرم دارای سقف و گنبد بوده و بعنوان مدفن همسران پیامبر شناخته می‌شده، اما آثار این قبور بطور کلی محو و در این محل از آن چهار قبری که ابن نجار یاد می‌کند، خبری نبوده است؛ زیرا وی پس از آن که گفتار قبلی ابن نجار را که آوردیم نقل می‌کند، چنین می‌گوید:

«قلت باطن هذا المشهد کله أرض مستویة لیس فیها علامه قبور.» (۶)

«داخل این حرم مسطح است و در آن هیچ علامت از قبوری که ابن نجار به آنها اشاره نموده است، به چشم نمی‌خورد.»

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۷.

۲- سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۵۶.

۳- شمس‌الدین محمد بن یوسف کرمانی فقیه اصولی، محدث، مفسر و متکلم. دارای تألیفات متعدّد؛ از جمله شرح بر صحیح بخاری و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و کتاب مناسک حج است. معجم المؤلفین عمر رضا کحاله

۴- تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۱۷۶.

۵- اخبارالمدینه، ابن نجار، ص ۱۵۴.

۶- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۷.

ص: ۱۶۶

گفتاری از ابن شبه قدیمی‌ترین مدینه‌شناس

ابن شبه (متوفای ۲۶۲) در مورد قبر امّ سلمه و امّ حبیبه دو تن از همسران رسول خدا - ص - مطلبی نقل می‌کند که نشانگر جدا بودن آنان از همدیگر و همچنین دفن شدن این دو تن در خارج از محلی است که بعنوان مدفن و حرم زوجات رسول خدا معروف گردیده است و در نهایت مؤید گفتار ابن نجار است که همه همسران پیامبر که در مدینه بودند، الزاماً در محوطه حرم منسوب به آنان و در زیر گنبد و بارگاهی که بعنوان «قبه الزوجات» بنا شده است به خاک سپرده نشده‌اند.

ابن شبه در مورد قبر امّ سلمه از محمد بن یحیی نقل می‌کند که محمد بن زید بن علی خواست در کنار موضع فاطمه (بیت الاحزان) برای خود قبری مهیا کند، از زیر خاک، قطعه سنگ شکسته‌ای پیدا شد که در آن این جمله به چشم می‌خورد: «امّ سلمه زوج النبی» و معلوم شد آن محل قبر امّ سلمه است و لذا وصیت نمود پیکر او را در محل دیگری به خاک بسپارند. (۱) و در مورد امّ حبیبه از یزید بن سائب و او از جدش چنین نقل نموده است که: عقیل ابن ابیطالب در محوطه خانه‌اش حلقه چاهی حفر می‌کرد که قطعه سنگی بدست آمد و در آن این جمله حک شده بود: «قبر امّ حبیبه بنت صخر بن حرب». عقیل با دیدن این علامت دستور داد چاه را پرکنند و بر روی آن سقفی بعنوان «مدفن امّ حبیبه» ایجاد نمایند. یزید بن سائب اضافه می‌کند: «من گاهی به این مدفن وارد می‌شدم و آن قبر را می‌دیدم». (۲) نظر نویسندگان اخیر مبتنی بر اشتهار عرفی است

از مجموع آنچه تا حال در مورد حرم همسران رسول خدا - ص - از منابع اصلی و مأخذ معتبر نقل نمودیم، چنین بدست آمد که: اصل این حرم و مدفنی که بعنوان «قبه الزوجات» در داخل بقیع معرفی شده است، دارای اصالت و قدمت تاریخی است که در قرنهای اول به وسیله دیواری که در اطراف آن ایجاد شده بود مشخص می‌گردید. و در نیمه دوم قرن نهم، که فن معماری گسترش یافته بود، برای این حرم نیز گنبد و بارگاه ساخته شده است. و اما تعداد همسران پیامبر که در این محل به خاک سپرده شده‌اند، دقیقاً مشخص نیست.

بعضی از مورخان و محدّثان پیشین؛ مانند کرمانی و ابن نجار، نظرشان این است که چهارتن

۱- تاریخ‌المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۲۰ این دو روایت را با تفاوت مختصر سمهودی در ج ۳، ص ۹۱۷ و ابن‌نجار در ص ۱۵۵ آورده است.

۲- تاریخ‌المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۲۰ این دو روایت را با تفاوت مختصر سمهودی در ج ۳، ص ۹۱۷ و ابن‌نجار در ص ۱۵۵ آورده است.

ص: ۱۶۷

در این محل دفن شده‌اند و تعداد چهار قبر هم ارائه شده است. بنابراین آنچه در قرنهای اخیر از سوی بعضی از نویسندگان ارائه شده و این حرم بعنوان مدفن همه هشت تن همسران پیامبر - ص - که در مدینه با آن حضرت زندگی نموده‌اند، معرفی شده و علائمی که بیانگر این تعداد باشد در این حرم نصب گردیده، دلیلی بر تأیید آن در دست نیست بلکه همه این معرفیها مبتنی بر اشتباه عرفی و نقل اقوال می‌باشد که معمولاً در این نوع حقایق، که مورد توجه عامه و دارای جنبه قداست و معنویت می‌باشد، در طول سالیان متمادی و با مرور زمان طولانی به وجود آمده است و به این اعتبار که: رسول خدا در مدینه با هشت بانو ازدواج کرده بود و لابد همه آنان در یکجا و در این محل دفن شده‌اند، پدیدار گردیده است.

و اینک نمونه‌هایی از این نظریه‌ها

۱- بطوری که در گفتار فرهاد میرزا ملاحظه گردید، او می‌گوید:

«قبر همه همسران هشتگانه پیامبر در یک ضریح قرار دارند و نام تک تک آنها هم در روی همان ضریح نصب شده است.»

۲- نایب الصدر شیرازی یکی دیگر از نویسندگان ایرانی در سفرنامه‌اش می‌گوید:

«زوجات آن حضرت هم آنچه در مدینه وفات یافته‌اند در یک بقعه می‌باشند.» (۱) ۳- علی حافظ، زنده در سال ۱۴۰۵ ه با این که خود از اهالی مدینه منوره است و طبق معمول باید بیش از سایر نویسندگان و سیاحان توجه به جزئیات تاریخی این شهر داشته باشد، ولی بر همین مبنی و بر اساس همین اشتباه عرفی، در کتاب خود که در سالهای اخیر و پس از تخریب آثار بقیع تألیف نموده است، در مورد مدفونین در این بقعه چنین می‌نگارد:

«و در پنج متری قبر عقیل به طرف جنوب، در سمت چپ رهگذر، قبور همسران پیامبر - ص - قرار گرفته است و آنها عبارتند از: ۱-

بانو عایشه ۲- بانو سوده ۳- بانو حفصه ۴- بانو زینب ۵- بانو ام سلمه ۶- بانو جویریة ۷- بانو ام حبیبه ۸- بانو صفیه.»

وی سپس می‌گوید:

«و اما بانو خدیجه دختر خویلد، در مکه و بانو میمونه در سیرف (۲) دفن گردیده‌اند. (۳) این بود گفتار این نویسندگان در مورد تعداد همسران رسول خدا - ص - که در بقعه یاد شده به خاک سپرده شده‌اند. لیکن بطوری که ملاحظه فرمودید، شواهد و قرائن تاریخی، این

۱- سفرنامه نایب‌الصدر، ص ۲۲۹. سفر وی به حرمین شریفین در سال ۱۳۰۵ بوده است.

۲- معجم‌البلدان می‌گوید: سیرف بفتح اول و کسر ثانی محلی است که به فاصله شش میل و بنا به قولی بفاصله دوازده یا نوزده میل از مکه واقع شده است که میمونه همسر پیامبر - ص - در این محل از دنیا رفته و در آنجا به خاک سپرده شده است. صاحب مرآت حرمین می‌گوید: قبر بانو میمونه در سرف دارای قبه‌ای است.

۳- فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۸.

ص: ۱۶۸

نظریه را نفی و حداقل مورد تردید قرار می‌دهد.

حرم دختران رسول خدا - ص -

یکی دیگر از حریم‌های تخریب شده، حرم و گنبد و بارگاهی است منتسب به دختران رسول خدا - ص - یعنی زینب، رقیه، و امّ کلثوم.

آنچه از منابع اصلی به دست می‌آید این است که قبر همه دختران سه گانه رسول خدا - ص - بجز حضرت زهرا - سلام الله علیها - در بقیع واقع شده است؛ زیرا گذشته از این که پس از رسمیت یافتن بقیع بعنوان «مدفن عمومی مدینه» به وسیله رسول خدا - ص - همه اقوام و عشیره آن حضرت که در حال حیات او، از دنیا رفتند، در بقیع دفن شدند. روایات و نصوص تاریخی نیز مبین این حقیقت، بخصوص در مورد این بانوان می‌باشد.

بیهقی نقل می‌کند که یکی از دختران رسول خدا از دنیا رفت، آن حضرت فرمود:

«الحقی بفرطنا عثمان بن مظعون.» (۱)

ابن شبه مشابه همین حدیث را در مورد رقیه دختر آن حضرت نقل می‌کند که «لما ماتت رقیه بنت رسول الله - ص - قال رسول الله -

ص - الحقی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون.» (۲)

و از گفتار نویسندگان در قرنهای اخیر، معلوم می‌شود: «علاوه بر این که این سه تن از دختران پیامبر - ص - در کنار بقیع دفن شده‌اند، همه آنان هم در یک محل و در زیر یک سقف و در داخل گنبد و بارگاهی قرار داشته‌اند و قبر هر سه تن در داخل یک ضریح واقع شده بود.»

سید اسماعیل مرندی که در آخر سال ۱۲۵۵ ه. حرمین را زیارت کرده است، در مورد گنبد و بارگاههای موجود در آن تاریخ می‌گوید:

«و دیگر قبه بنات حضرت رسول خدا - ص - است که همه در یک ضریحند؛ بقول اهل سنت، رقیه، ام کلثوم و زینب، دختران رسول است. (۳) فرهاد میرزا می‌نویسد:

«خلاصه، در برگشتن، بنات رسول الله - ص - رقیه، ام کلثوم و زینب را زیارت کردم که در یک بقعه است.» (۴)

۱- سنن بیهقی ج ۴، ص ۷۶.

۲- ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳- توصیف المدینه به نقل فصلنامه «میقات حج»، ش ۵، ص ۱۱۸.

۴- سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۵۶.

ص: ۱۶۹

ابراهیم رفعت پاشا از وضع موجود بقیع در زمان خویش و قبل از تخریب آثار آن، عکسی را از بقیع ارائه می‌دهد که تعدادی از قبه‌ها در این عکس مشاهده می‌شود و آنها را بدین ترتیب معرفی می‌کند:

«گنبدی که در سمت راست بیننده واقع شده، گنبد حرم ابراهیم، دومی قبه عقیل، قبه سوم متعلق به همسران پیامبر و چهارمین قبه متعلق به دختران آن حضرت؛ رقیه، ام کلثوم، و زینب می‌باشد.» (۱) علی حافظ که از نویسندگان متأخر است، محل این حرم و قبور دختران پیامبر - ص - را چنین معرفی می‌کند:

«به فاصله ده متر و در سمت غرب، قبور همسران پیامبر و در کنار راه باریکه سیمانی قبور دختران پیامبر را مشاهده می‌کنید و آنها عبارتند از ام کلثوم، رقیه و زینب.» (۲) تاریخ بنای این حرم

از آنچه ملاحظه فرمودید، بطور اجمال به دست آمد که این سه تن دختران پیامبر - ص - در بقیع و در یک محل و در کنار هم دفن گردیده و هر سه دارای یک قبه و یک ضریح بوده‌اند. و اما این که این قبه در چه تاریخی بنا شده و بانی ساختمان این حرم و ضریح کیست؟ در این زمینه تا حال مطلبی بدست نیامده و در منابعی که در اختیار ماست، سخنی در این مورد گفته نشده است و بعید نیست همانند مطالب تاریخی فراوان در طول قرون متمادی، بدون اهمیت تلقی گردیده و در بوته ابهام و فراموشی قرار گرفته باشد.

بیوگرافی دختران رسول خدا - ص -

در اینجا به مناسبت سخن از حرم دختران رسول خدا - ص - نگاهی داریم بر تاریخ زندگانی آنان؛ زیرا برای هر فرد مسلمان همانگونه که آشنایی با تاریخ زندگی پیامبر بزرگ اسلام - ص - زیبا، لذت بخش و دارای اهمیت است، آشنایی با تاریخ فرزندان آن حضرت هم شیرین و دلپذیر خواهد بود؛ خصوصاً برای زائرین حرمین شریفین و حجاج و معتمرین: همه فرزندان رسول خدا - ص - اعم از پسر و دختر بجز جناب ابراهیم، از خدیجه - علیها سلام - متولد شده‌اند و آن حضرت دارای چهار فرزند دختر بوده و نام آنها به ترتیب

۱- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲- فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۸.



ص: ۱۷۰

سن: (۱) ۱- زینب ۲- رقیه ۳- ام کلثوم ۴- فاطمه- سلام الله علیها- می‌باشند.

حضرت فاطمه-ع- گرچه از لحاظ سن کوچکترین دختر رسول خدا است ولی از لحاظ فضیلت و شخصیت برترین آنهاست؛ زیرا گذشته از این که نسل پیامبر-ص- از طریق فاطمه-ع- در پهنه گیتی باقی مانده است، در فضیلت و کرامت این بانوی بزرگ اسلام آیات متعددی نازل گردیده و در تجلیل و تکریم وی احادیث فراوانی نقل شده است که هیچیک از دختران پیامبر-ص- با احترام فوق‌العاده‌ای که به مناسبت انتسابشان به رسول خدا، از آن برخوردارند و مورد لطف و محبت آن حضرت بوده‌اند، دارای چنین فضیلت و مکرمت نیستند و در این زمینه نگاهی اجمالی به منابع تفسیری و حدیثی از شیعه و اهل سنت خواننده را مستغنی و او را با اقیانوس عظیم فضائل این یگانه یادگار رسول خدا آشنا می‌سازد.

نظری مختصر و گذرا در مورد سایر دختران پیامبر-ص-

۱- زینب

این بانوی بزرگوار بزرگترین فرزند رسول خدا-ص- یا بزرگترین آنها پس از برادرش قاسم می‌باشد. مورخان ولادت زینب را در سی سالگی پیامبر و پنج سال پس از ازدواج آن حضرت با خدیجه- علیها سلام- دانسته‌اند. (۲) مضمون حدیثی که از رسول خدا-ص- نقل شده، گویای عظمت آن بزرگوار است که فرمود: «معاشر الناس ألا اخبرکم بخیرالناس خالاً و خالَةً؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال:

الحسن و الحسين خالهما القاسم و خالتهما زینب بنت رسول الله-ص-». (۳)

ازدواج زینب

رسول خدا-ص- زینب را به همسری ابوالعاص بن ربیع در آورد. نام وی «لقیط» و مادرش «هاله» خواهر حضرت خدیجه کبری است. او از معدود تجار و ثروتمندان و افراد مورد اعتماد در میان مردم مکه بود. (۴) پس از بعثت پیامبر-ص- ابوالعاص بر خلاف زینب- که مانند حضرت خدیجه به آیین اسلام روی آورد- حاضر به قبول اسلام نگردید و در شرک خود باقی ماند ولی با این

۱- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۵۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۶۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۹۹.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، باب الکنی و اللقب، ص ۷۹.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۸۹.

ص: ۱۷۱

حال به همسرش زینب نیز وفادار بود و به پیشنهاد قریش که او را به جدایی از زینب تشویق می نمودند، توجه نمود و علی رغم خواسته آنان، به زندگی خود با زینب ادامه داد. گرچه اسلام عملاً در میان این زن و شوهر جدایی انداخته بود ولی چون رسول خدا- ص- در آن شرایط سخت، قادر بر اجرای این حکم نبود، اسلام زینب- علیها سلام- هم نتوانست موجب جدایی او با ابوالعاص شود.

اسارت ابوالعاص و آزادی زینب

پس از هجرت رسول خدا- ص- به مدینه و با شروع جنگ بدر، ابوالعاص به همراه مشرکین مکه، در این جنگ شرکت نمود و با گروهی از سپاهیان مکه که تعداد آنها را هفتاد نفر نوشته‌اند، به اسارت مسلمانان درآمده و به مدینه گسیل گردیدند. زینب برای آزادی ابوالعاص به وسیله هیأتی که جهت گفتگو درباره اسرای جنگی عازم مدینه بود. چند قطعه زیورآلات خدمت رسول خدا- ص- فرستاد و از آن حضرت درخواست نمود که در مقابل آنها، همسر وی آزاد شود. در میان این زیورآلات، گردن بند یادگاری خدیجه- علیها سلام- نیز به چشم می خورد که پیامبر خدا- ص- با دیدن آن، از خدیجه یاد نمود و در حق وی دعا کرد و تأثر و رقت شدید در قیافه اش مشاهده گردید. آنگاه با اصحاب خویش مشاوره و به آنان پیشنهاد نمود که اگر صلاح بدانید اسیر دخترم زینب را آزاد کرده و آنچه از مال دنیا به عنوان عوض فرستاده است، به او برگردانید. صحابه از این پیشنهاد استقبال و اظهار مسرت نمودند و بدینگونه ابوالعاص پس از مدتی اسارت در دست مسلمانان، آزاد و به سوی مکه رهسپار گردید و گردن بند یادگاری خدیجه را به زینب بازپس داد. ولی رسول خدا- ص- بهنگام آزادی ابوالعاص با وی شرط نمود که از این پس زینب را در هجرت به مدینه آزاد بگذارد و او هم بر تعهد خود عمل نمود و با رسیدن به مکه زینب را به همراهی برادرش کنانه بن ربیع راهی مدینه ساخت.

حمله مشرکان به کجاوه زینب

زینب پس از تحویل رنج فراوان و لطمه شدید از سوی مشرکان، بهنگام خروج و مراجعت به مکه، برای دومین بار به سوی مدینه هجرت و به پدر بزرگوارش ملحق گردید.

ص: ۱۷۲

مورخان از این رنج و ناراحتی زینب و مراجعت او، یاد نموده‌اند؛ از جمله محمد بن اسحاق مورخ و سیره نویس معروف می‌گوید:

کنانه بن ربیع بنا به درخواست برادرش ابوالعاص، زینب را در کجاوه‌ای نشانند و به سوی مدینه حرکت نمود، عده‌ای از قریشیان که از این موضوع مطلع شدند او را تعقیب کرده و در بیرون مکه در محلی بنام «ذی طوی» بدو رسیدند و از اولین کسانی که به کجاوه زینب حمله نمودند «هبار بن اسود» و «نافع بن عبدالقیس فهری» بودند که هبار با نیزه به کجاوه زینب فشار آورد و او، در حالی که حامله بود، از بالای شتر به روی تخته سنگی افتاد و در اثر فشار جسمی و رعب و ترسی که بر وی وارد گردید، سقط جنین نمود و به عارضه خونریزی دچار شد که تا آخر عمرش ادامه داشت. ابن اسحاق اضافه می‌کند: به خاطر این جنایت و قساوت قلب (هبار) بود که رسول خدا - ص - بهنگام فتح مکه مسلمانان را در کشتن وی آزاد گذاشت. (۱) ابن ابی الحدید می‌گوید:

«از کسانی که در حمله به کجاوه زینب و در جلوگیری از سفر او به مدینه شرکت داشت، عمرو بن عاص بود و چون خبر این جنایت به پیامبر رسید، به شدت متأثر گردید و بر این افراد لعن و نفرین نمود.» (۲) واقدی می‌گوید:

«کنانه با دیدن منظره حمله به کجاوه زینب، آماده تیراندازی و دفاع از وی گردید و قریشیها به شهر بازگشتند.» (۳) واقدی اضافه می‌کند: ابوسفیان که جزء شرکت کنندگان در این جریان بود، خطاب به کنانه چنین گفت:

«تو در این اقدام خود اشتباه کرده و تصمیم نابجایی گرفته‌ای که دختر محمد را در روز روشن و در مقابل چشم اهل مکه از این شهر بیرون کرده‌ای، مگر نمی‌دانی از سوی پدرش چه فشاری بر ما وارد شده و چگونه ما را تحقیر و خدایان ما را اهانت نموده است! آیا این عمل تو تحقیر و اهانت مجدد بر ما نیست؟! به خدا سوگند جلوگیری از سفر این زن دردی را دوا نمی‌کند و ما کوچکترین اعتنایی بر او نداریم ولی هیچ عمل تحقیرآمیز را هم تحمل نمی‌کنیم او را به مکه برگردان و می‌توانی مخفیانه و بدور از چشم مردم

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۸۲.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

ص: ۱۷۳

راهی مدینه کنی.»

و بدینگونه کنانه زینب را به مکه بازگرداند و پس از مدتی شبانه مجدداً به مدینه حرکت داد و به رسول خدا - ص - لاحق گردید. (۱) بلاذری نقل می‌کند: «هبار» بهنگام فتح مکه، از ترس جانش فرار نمود و بعدها در مدینه به حضور رسول خدا رسید و شهادتین را بر زبان جاری و اسلام خود را اعلان نمود. رسول خدا - ص - فرمود: دیگر کسی متعرض «هبار» نشود، حتی سلمی کنیز آن حضرت هبار را نکوهش کرد و به وی گفت: «لَا انْعَمَ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا»؛ «قدمت مبارک مباد.» پیامبر پاسخ داد: «مَهْلًا فَقَدْ مَحَا الْإِسْلَامَ مَا قَبْلَهُ»؛ «آرام باش، اسلام گذشته‌ها را به فراموشی سپرده است.»

ورود شبانه ابوالعاص به مدینه

ابوالعاص در اوائل سال هشتم هجرت و قبل از فتح مکه، به همراه عده‌ای از تجار مکه، با سرمایه خود و اموال قریش به سوی شام حرکت نمود. این قافله تجارتهی بهنگام مراجعت، در نزدیکیهای مدینه با گروهی از مسلمانان مواجه و از ترس جانشان مالالتجاره را رها و خود فرار نمودند ولی ابوالعاص برای بازپس گرفتن اموال خود، شبانه و مخفیانه وارد مدینه شد و به نزد زینب رفت و از وی پناه خواست تا مورد تعرض مسلمانان واقع نشود. زینب هم به وی پناه داد و روز بعد در حالی که رسول خدا - ص - و مسلمانان مشغول نماز صبح بودند، از میان صفوف بانوان آنان را بدینگونه مورد خطاب قرار داد: «أَيُّهَا النَّاسُ أِنِّي زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، أَجْرْتُ ابَا الْعَاصِ بْنِ رَبِيعٍ»؛ «ای مردم! من دختر پیامبرم و ابوالعاص را پناه داده‌ام.»

رسول خدا - ص - پس از اتمام نماز فرمود: مردم! آنچه من از زینب شنیدم شما هم شنیدید؟ گفتند: بلی، فرمود: به خدا سوگند من از ورود ابوالعاص خبر نداشتم تا این که از زبان زینب شنیدم همانگونه که شما شنیدید. آنگاه فرمود: «يَجِيرُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَدْنَاهُمْ»؛ «کمترین مسلمانان، حق پناه دادن بر مشرکین را دارد و بر همه مسلمانان لازم است این حق را مراعات و بر تعهد وی عمل کنند.» (۲) سپس به خانه زینب رفت و بر وی توصیه فرمود که احترام ابوالعاص را حفظ کن ولی چون او مشرک و بر تو حرام است با او خلوت نکن. آنگاه دستور داد مسلمانان تمام اموال او را

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۲- اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۳۷ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

ص: ۱۷۴

بدو برگردانند و در غیر این صورت پیمان شکنی خواهد بود.

اسلام ابوالعاص

ابوالعاص راهی مکه گردید و پس از تحویل دادن اموال و امانت‌های مردم، اسلام را پذیرفت و مجدداً به سوی مدینه حرکت نمود. رسول خدا به زینب دستور داد که به خانه ابوالعاص برگردد و مانند گذشته برای او همسری وفادار باشد و بدینگونه، این زوج پس از شش سال مفارقت در پرتو اسلام، به زندگی مشترک خود دست یافتند و در صف سایر مهاجرین قرار گرفتند.

تاریخ و علت وفات زینب

بنابر مشهور، زندگی مجدد زینب و ابوالعاص کوتاه و بیش از چند ماه نبود؛ زیرا در اواخر سال هشتم هجرت بدرود حیات گفت و با حضور و شرکت رسول خدا تشییع و در بقیع به خاک سپرده شد و ابوالعاص در سال دوازده و به فاصله چهار سال از وفات همسرش، از دنیا رفت.

از نظر مورخان، وفات زینب در اثر همان عارضه خونریزی که قبلاً نقل نمودیم بوقوع پیوسته است، که بهنگام خروج از مکه مورد تهاجم مشرکان قرار گرفت و در اثر سقوط به روی تخته سنگ و سقط جنین و در اثر رعب و ترس، این عارضه در وی بوجود آمد و تا آخر عمر ادامه داشت تا از دنیا رفت.

فرزندان زینب

زینب از ابوالعاص دارای دو فرزند بود؛ یکی پسر بنام «علی» که در اوائل جوانی از دنیا رفت و دیگری دختر بنام «امامه» که طبق وصیت حضرت زهرا - سلام الله علیها - امیر مؤمنان - علیه السلام - با وی ازدواج نمود. (۱) ۲- رقیه دومین دختر پیامبر - از نظر سن - رقیه است. رقیه در مکه با یکی از فرزندان ابولهب

ص: ۱۷۵

بنام عتبه ازدواج کرده بود، همانگونه که خواهرش ام کلثوم به همسری فرزند دیگر ابولهب بنام عتبه درآمده بود و چون سوره مبارکه: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» در نکوهش ابولهب نازل گردید. او فرزندان خویش را مجبور کرد تا با دختران پیامبر متارکه کنند و به خیال خود در مقابل نکوهش قرآن که از وی به عمل آورده است، او هم با این عمل خویش رسول خدا را در فشار روحی قرار دهد. (۱) پس از متارکه در میان دختران رسول خدا پسران ابولهب، رقیه به همسری عثمان درآمد و چون عده‌ای از مسلمانان در اثر فشار مشرکان مکه، مجبور شدند به حبشه هجرت کنند، رقیه هم به همراه عثمان به حبشه هجرت نمود و پس از مراجعت به مکه راهی مدینه شد و جزء مهاجرین این شهر گردید.

در بعضی از منابع نقل شده است که رقیه از عثمان دارای فرزندی شد بنام عبدالله و در ماه جمادی‌الأولی سال چهارم هجرت، در شش سالگی در اثر عارضه‌ای که در چشم او بوجود آمد، از دنیا رفت و بعضی می‌گویند: در دوران شیرخوارگی از دنیا رفت، ولی قتاده اصل موضوع را تکذیب نموده و می‌گوید: همانگونه که ام کلثوم از عثمان دارای فرزند نشد، رقیه هم از وی فرزندی به دنیا نیاورده است. (۲) به هر حال، بطوری که اشاره نمودیم، رقیه پس از مراجعت از حبشه، به همراهی عثمان وارد مدینه گردید و بنا به نقل محب‌الدین طبری، از ابن قتیبه پس از یکسال و ده ماه و بیست روز از ورود رسول خدا - ص - به مدینه، با مرض حصبه از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۳- ام کلثوم

سومین دختر رسول خدا - ص - ام کلثوم است. او با همین کنیه معروف شد و هیچیک از مورخان نام او را ذکر نکرده‌اند.

داستان شیر زرقا

بطوری که در شرح حال رقیه اشاره گردید، این دو تن از دختران رسول خدا - ص - با دو تن از فرزندان ابولهب بنام عتبه و عتبه ازدواج کرده بودند ولی پس از نکوهش ابولهب از زبان وحی، او به فرزندانش دستور داد از دختران پیامبر جدا شوند و آنها دستور پدرشان را اجرا

۱- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۵۶ و ۶۱۲؛ الإصابه، ج ۴، ص ۳۰۴؛ استیعاب، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲- اسدالغابه ج ۵، ص ۴۵۶ و ج ۴، ص ۳۰۰؛ الإصابه ۴/ ۳۰۴.

ص: ۱۷۶

کرده و از دختران پیامبر جدا شدند.

ولی مورخان و محدثان درباره عتیبه مطلب و حادثه جالبی نقل نموده‌اند که می‌توان آن را بعنوان یکی از معجزات رسول خدا- ص- در اختیار خوانندگان ارجمند قرار داد و آن حادثه این است: با آن که عتیبه حاضر به زندگی با ام کلثوم نگردید، باز هم شعله کینه و عداوتش نسبت به رسول خدا خاموش نشد و تصمیم گرفت عناد و لجاجت خویش را به طریق دیگری اعمال کند. او در حالی که برای تجارت با عده‌ای عازم سفر به شام بود نزد رسول خدا- ص- رفت و خطاب به آن حضرت گفت: «کفرت بدینک و فارقت ابنتک لاتحبنی و لا احبک»؛ «دیدم چگونه آیین تو را نپذیرفتم و دختری را طلاق گفتم؟! من با تو دشمنم همانگونه که تو با من دشمنی». آنگاه جسارت و بی‌ادبی را به آنجا رساند که از لباس پیامبر گرفت و با شدت به سوی خود کشید؛ بطوری که یقه آن حضرت پاره گردید. رسول خدا در پاسخ این جسارت و بی‌ادبی عتیبه، چنین فرمود: «اما انی اسئل الله ان یسلط علیک کلبه»؛ «من هم از خدا می‌خواهم سگی را بر تو مسلط کند».

عتیبه پس از این جریان مکه را به سوی شام ترک نمود تا این که شبی در گوشه‌ای از بیابان شامات، بنام «زرقا» در حالی که به استراحت پرداخته بودند، مورد حمله شیری قرار گرفت و بدن او در زیر پنجه‌های قوی او تکه تکه گردید و نفرین رسول خدا- ص- در مورد او به اجابت رسید. (۱) مرگ ام کلثوم

به هر حال، ام کلثوم در سال نهم هجرت در مدینه بدرود حیات گفت و رسول خدا- ص- در تشییع دخترش شرکت کرد و بر پیکر او نماز خواند.

در کتب تاریخ و رجال اهل سنت، نقل شده است که رسول خدا- ص- به هنگام دفن ام کلثوم فرمود: «فیکم أحدکم بقارف اللیلة» (۲)

یا «من لم یقارف اللیلة فلیدخل» (۳)

از میان جمع حاضر که عثمان نیز جزء آنها بود، سه تن اعلام آمادگی نموده و داخل قبر شدند: امیر مؤمنان- ع-، فضل بن عباس و اسامه بن زید و بدینگونه مراسم خاکسپاری پیکر ام کلثوم انجام پذیرفت. این موضوع در منابع حدیثی اهل سنت در طی حدیثهای متعدد

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۶۴.

۲- استیعاب، ج ۴، ص ۴۸۷؛ الاصابه ۴۸۹۴؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۲؛ تنقیح‌المقال، ج ۳، فصل النساء؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷.

۳- همانگونه که در بعضی از این احادیث به صراحت آمده است: «من لم یقارف اللیل اهلہ فیدخل»؛ یعنی هر کس با همسرش همبستر نگردیده داخل قبر شود.

ص: ۱۷۷

و با مختصر تفاوت در متن آن، نقل گردیده است. در متن بعضی از این احادیث به جای «ام کلثوم»، «رقیه» آمده است و در بعضی از آنها بدون ذکر نام و «ابنة لرسول الله» عنوان شده است (۱) ولی همزمان بودن فوت رقیه با جنگ بدر و دفن پیکر او قبل از مراجعت رسول خدا - ص - صحت نظر علمای تراجم است و وقوع این جریان به هنگام دفن ام کلثوم را تأیید می‌کند. دختران یا ربیبه‌های رسول خدا - ص -

از بیوگرافی این سه تن از دختران رسول خدا - ص - خلاصه آنچه در منابع معروف نقل شده است، در اختیار خواننده عزیز قرار دادیم و گفتنی‌های فراوانی را که جنبه تحقیق و نیاز به بررسی عمیق علمی و تاریخی دارد و از محدوده یک مقاله خارج است، به محل دیگر موکول می‌کنیم و یکی از آنها گفتار و نظریه ابوالقاسم علوی کوفی (۲) است که او می‌گوید:

«زینب و رقیه که قبل از اسلام با ابوالعاص و عثمان بن عفان ازدواج کرده بودند، نه دختران رسول خدا بلکه ربیبه‌های آن حضرت بودند و بر این نظریه خویش، دلالتی آورده و مطالبی عنوان نموده است (۳) و اخیراً یکی از علمای معاصر (۴) در همین زمینه کتابی تألیف نموده و گفتار ابوالقاسم علوی را مبنای بحث و مورد تأیید قرار داده و نکات جالبی را بر آن افزوده است. ولی مرحوم مامقانی این نظریه را بی‌اساس دانسته و با ذکر دلالتی به رد آن پرداخته است. (۵) و الکلام ذو شجون.

۱- به متن احادیث در صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب من یدخل قبر المرأه، ح ۱۲۷۷؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۲۷۰ مراجعه شود.

۲- سید ابوالقاسم علی بن احمد بن موسی ابن الإمام محمد بن علی بن موسی بن جعفر - علیهم السلام - متوفای جمادی الاولی ۳۵۲ در ناحیه کرمی فسا، از شهرهای فارس، او دارای تألیفات متعدد؛ از جمله کتاب الاستغاثه است که در دو جزء و در یک مجلد چاپ شده است.

۳- الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۶-۶۴

۴- وی نویسنده و محقق جناب آقای سید جعفر مرتضی عاملی است و کتاب او تحت عنوان «بنات النبی ام ربائبه» همانند سایر تألیفاتش بر نقاط تاریکی از تاریخ پرتو افکنی می‌کند.

۵- تنقیح المقال، ج ۳، فصل النساء، ص ۷۹.



ص: ۱۷۸

پی نوشتها:



ص: ۱۸۰

**در محضر نور**

امامان - علیهم السلام - در حجر اسماعیل

محمد امین پورامینی

نوریان، یکایک در حجر گردآمده، از خود صفحاتی زرّین به ودیعت نهاده‌اند.

گاه با معبود خود سخن گفته و دل شیدا به معشوق سپرده‌اند.

آهی برخاسته از دلی سوخته سرداده، اشکی ناشی از پاکی سرشت، و حاکی از صفای سیرت بر صورت روان ساخته‌اند، و با حضور در حجر اسماعیل و جوار بیت اله ابراهیم، «نور علی نور» را عیان بخشیده‌اند و از اینجا بر ناریان تاخته و گاه با حقیقت نوری‌شان، دل تاریک و سیاهشان را شکافته، و آنان را به خشوع و کرنش در برابر حق واداشته‌اند، اینجا را مدرس خود قرار داده، درس توحید و معارف گفته‌اند و گاه از اسرار مگو نیز سخنی آورده‌اند. چه زیباست که با هم، این صفحات رنگین کمان را ورقی زنیم، و نظاره گر محفلشان در محضر نور باشیم:

۱- امام حسین - علیه السلام - در حجر اسماعیل

درس توحید

عیاشی، مفسر و محدث عظیم‌الشان در تفسیر خود از «یزید بن رویان» نقل می‌کند:

نافع بن ازرق - که از کوردلان بود - داخل مسجد الحرام شد، دید که حضرت حسین بن علی - علیه السلام - با عبدالله بن عباس داخل حجر نشسته‌اند، به میان حجر آمده نزد آنان نشست.

ص: ۱۸۱

رو به ابن عباس کرد و گفت:

ابن عباس!، خدایی را که می‌پرستی برایم توصیف کن.

ابن عباس که از نحوه جواب درمانده بود، سر فرو افکند، سکوتی طولانی در جمعشان حکمفرما شد، پس از لحظاتی چند، امام

حسین -ع- روی به جانب نافع کرد و فرمود: ای پسر ازرق در گمراهی و نادانی افتاده!، نزد من آی تا پاسخت گویم.

نافع که باطنی کور و دلی مرده داشت گفت: از تو نپرسیدم تا پاسخم گویی!

ابن عباس از این جسارت و بی‌ادبی برآشفت و گفت: آرام! از فرزند رسول خدا -ص- پرس، او از اهل بیت نبوت است، و دریای

حکمت در اوست.

نافع روی به حضرت کرد و گفت: خدا را برایم وصف کن.

امام حسین -ع- فرمود:

«أصفه بما وصف به نفسه، و أعرفه بما عرّف به نفسه، لا یدرک بالحواس، و لا یقاس بالناس، قریب غیر ملتزق، و بعید غیر مقصص،

یوحد ولا یتبعض، لا اله الا هو الکیبر المتعال»

«او را به آنچه که خود توصیف کرده، و صف می‌کنم و به آنچه که خود را بدان معرفی نموده، می‌شناسانم، او با حواس (ظاهری)

درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد، نزدیک است بدون آن که همراه چیزی باشد، دور است بدون آن که جدای از چیزی

باشد و یک است بدون آن که تجزیه پذیرد. هیچ معبودی جز او، بزرگ و بلندمرتبه نیست.»

نافع آنگاه که این سخنان را شنید، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و به گریه افتاد.

حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: زیبایی توصیف تو، مرا به گریه واداشت! ... (۱) مثل این روایت را شیخ صدوق در

«التوحید» (۲) و مورخ معروف؛ ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۳) آورده‌اند.

۲- امام زین العابدین -علیه السلام- در حجر اسماعیل

مناجات

حجر اسماعیل یکی از خلوتگاههای امام الساجدین، زین العابدین -علیه السلام- با حضرت سبحان است، اینجا یکی از مکانهای راز

و نیاز و مناجات او است، تا آنجا که فرزند

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۶۴؛ از او بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۲۳، ح ۶۳۱.

۲- التوحید، ص ۸۰، ح ۳۵؛ از او بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۹۷، ح ۲۴.

۳- تاریخ دمشق - ترجمه الامام الحسین - علیه السلام - ص ۱۵۷، ح ۲۰۳.

ص: ۱۸۲

برومندش، قطب عالم امکان حضرت بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نیز عنایتی ویژه و توجهی خاص نسبت به مناجات آن حضرت دارد.

شیخ الطائفه، (طوسی) در کتاب «الغیبه» از ابونعیم محمد بن احمد انصاری روایتی آورده که گزیده آن چنین است: روز ششم ذی حجه سال دویست و نود و سه هجری قمری، با جمعیتی حدود سی نفر (۱)، در مسجد الحرام کنار مستجار ایستاده بودم، جوانی را دیدم که لباس احرام بر تن و نعلین به دست، در حالی که طوافش را به پایان برده، نزد ما می آید، هیبتش وجودمان را گرفت، همه بی اختیار از جای برخاستیم، او در میان ما نشست و ما همه، چون شمع پیرامون وجودش گرد آمدیم. او نگاهی به سمت راست خود انداخت و نگاهی به جانب چپ، آنگاه فرمود: آیا می دانید امیر المؤمنین - ع - در دعای «الحاح» خود از خدا چه می خواست؟

این ماجرا دو روز پشت سر هم و با طرح دو سؤال و پاسخ ادامه پیدا کرد، تا آن که در روز سوم باز به میان ما آمد، این بار هم نگاهی به راست و چپ خود نمود و در حالی که با دست مبارکش اشاره به سمت حجر اسماعیل در زیر ناودان می کرد، فرمود: «سید العابدین علی ابن الحسین در سجده خود، در اینجا چنین می گفت:

«عبیدک بفاءک، مسکینک بفاءک، فقیرک بفاءک، سائلک بفاءک، یسألک ما لا یقدر علیه غیرک»

«(خدایا!) بنده تو، مسکین تو، فقیر تو، گدای درگاه تو، در آستانه خانه توست، از تو چیزی را می خواهد که از غیر تو برآورده نیست.»

ابو علی محمودی روی به جمع کرد و پرسید: مردم! آیا، او را می شناسید؟ به خدا سوگند او صاحب زمان شماست!

پرسیدیم: ابو علی! تو این سخن را از کجا می گویی و این مطلب را از کجا دانستی؟

در جواب گفت: هفت سال است که از خدا می خواهم امام عصرم را بر من بنمایاند. (۲) مثل این روایت را طبری در «دلائل الامامه» (۳)

و شیخ صدوق در «کمال الدین» (۴)

نقل کرده اند، و ما همه مصادر آن را در «معجم احادیث الامام المهدی - ع -» آورده ایم (۵).

شیخ مفید - ره - نیز در کتاب «الارشاد» از طاووس نقل می کند:

شبی داخل حجر شدم، علی بن الحسین - علیهما السلام - را دیدم که وارد حجر شد و

۱- در روایت کمال الدین به برخی از آنها؛ از جمله محمودی، ابوهیثم دیناری، ابوجعفر احوال و علان کلینی تصریح شده است.

۲- الغیبه، ص ۲۵۹، ح ۲۲۷.

۳- دلائل الامامه، ص ۲۹۸.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۲۴.

۵- معجم احادیث الإمام المهدی - ع -، ج ۴، ص ۳۹۰، ح ۱۳۶۸ این کتاب ارزشمند توسط عده‌ای از فضلا و محققین حوزه علمیه قم - که حقیر نیز توفیق خدمت در آن جمع را داشت - تألیف شده، و تاکنون پنج جلد آن به چاپ رسیده است.

ص: ۱۸۳

مشغول نماز گردید، آنگاه به سجده افتاد، با خود گفتم او مردی صالح از اهل بیت پیامبر - ص - است، همینجا بنشینم، و به دعایش گوش فرا دهم. شنیدم که در سجده می‌گفت:

«عَبْدُكَ بَفَنَاءِكَ، مَسْكِينُكَ بَفَنَاءِكَ، فَقِيرُكَ بَفَنَاءِكَ، سَائِلُكَ بَفَنَاءِكَ»

طاووس می‌گوید: این دعا را در هر گرفتاری که خواندم، خداوند گره از مشکل کارم گشود. (۱) شبیه این جریان را ابن شهر آشوب در «المناقب» (۲)

و ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغه» (۳)

آورده‌اند.

علامه مجلسی - ره - از مرحوم شهید روایتی دیگر - که از طاووس یمانی نقل می‌کند - چنین آورده است: در ماه رجب از کنار حجر گذشتم، کسی را دیدم که در میان آن به نماز ایستاده است، دقت کردم، دیدم علی بن‌الحسین - علیه‌السلام - است، با خود گفتم، خوشا به حالت!، مردی صالح از اهل بیت نبوت است! به خدا سوگند که باید دعای او را غنیمت شمارم، - عکس -

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۳- از او بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۶.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۱۴۸؛ از او مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۲۸، ح ۹.

۳- شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۹۲.

ص: ۱۸۴

وقتی که از نماز فارغ شد، دستان خود را به جانب آسمان بلند کرد و چنین مناجات نمود:

«سیدی، سیدی، و هذه یدای قد مدد تهما الیک بالذنوب مملوءة، و عینای الیک بالرجاء ممدودة، و حق لمن دعاک بالندم تذللًا أن تجیبه بالکرم تفضلاً.»

سیدی اَمِنْ اهل الشقاء خلقتنی فأطیل بکائی أم من اهل السعادة خلقتنی فأبشر رجائی؟!!

سیدی اَلضرب المقامع خلقت اعضائی، أم لِشرب الحمیم خلقت امعائی.

سیدی لو انَّ عبدًا استطاع الهرب من موله لکنت أوّل الهاربین منک، لکنی أعلم أني لا افوتک.

سیدی لو انَّ عذابی یزید فی ملکک لسألتک الصبر علیه، غیر أنّی أعلم انه لا یزید فی ملکک طاعة المطیعین، و لا ینقص منه معصیة العاصین.

سیدی ما انا و ماخطری، هب لی خطایای بفضلک، و جَلّنی بسترک، واعف عن توییخی بکرم وجهک.

الهی و سیدی ارحمنی مطروحاً علی الفراش تقلبني أیدی أحبّتی، و ارحمنی مطروحاً علی المغتسل یغسّیلني صالح جیرتی، و ارحمنی

محمولاً قد تناول الأقباء اطراف جنازتی، و ارحم فی ذلك البيت المظلم وحشتی و غربتی و وحدتی، فما للبعد من یرحمه الا موله.»

آنگاه به سجده افتاد و فرمود:

«اعوذ بک من نارٍ حرّها لا یطفئ، و جدیدها لا یبلی، و عطشانها لا یروی.»

پس از آن، گونه راست خود را بر زمین نهاد و چنین زمزمه کرد:

«اللهم لا تقلّب وجهی فی النار بعد تعفیری و سجودی لک، بغیر منّ منّی علیک، بل لک الحمد و المنّ علیّ.»

سپس سمت چپ صورت خود را بر زمین گذارد و از خدا چنین خواست:

«ارحم من اساء و اقترف، و استکان و اعترف.»

آنگاه به سجده بازگشت و در حالی که پیشانی بر زمین گذارده بود، فرمود:

«انّ کنتُ بئس العبد فأنت نعم الرّب العفو العفو...» (صدبار)

طاووس می گوید: من به گریه افتادم، تا آنجا که صدای گریه‌ام بلند شد، حضرت روی به جانب من کرد و فرمود: یمانی! چرا گریه

می کنی؟ مگر اینجا جایگاه گنهکاران نیست؟! (۱) بخشی از شبیه این روایت را مرحوم محدث نوری- ره- نیز از مزار مشهدی نقل

نموده است. (۲)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۴۸، ح ۲۵.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۴۲، ح ۱۱.

ص: ۱۸۵

۳- امام محمد باقر- علیه‌السلام- در حجر اسماعیل

عبادت و پاسخ به سؤالات

امام باقر- علیه‌السلام- در حجر به سؤالات گوناگونی که از ناحیه افراد مختلف عنوان شده پاسخ داده‌اند، از جمله شیخ کلینی به اسنادش از ابوعباد عمران بن عطیه از حضرت امام صادق- علیه‌السلام- نقل می‌کند:

من و پدرم در حال طواف بودیم که مردی بلند قامت به ما نزدیک شد و سلام کرد، جواب سلامش را دادیم. او رو به پدرم کرد و گفت: مسأله‌ای دارم (که می‌خواهم بپرسم)، پدرم فرمود: وقتی طوافم به پایان رسید نزد من آی.

پس از طواف داخل حجر شدیم، دو رکعت نماز خواندیم. پدرم متوجه من شد و فرمود:

پسر، آن مرد کجاست؟

او را در حالی که نماز خوانده و پشت سر ما ایستاده بود یافتیم، پدرم از او پرسید: از کجایی؟

گفت: از شام.

پرسید: از کجای شام؟

گفت: از بیت‌المقدس.

پرسید: آیا دو کتاب «قرآن» و «تورات» را خوانده‌ای؟

گفت: آری.

آنگاه پدرم فرمود: سؤالات خود را عرضه کن.

مرد شامی پرسش‌های متعدد خود را اینگونه مطرح ساخت: سؤال من در مورد پیدایش این خانه- کعبه- و آیه شریفه «ن والقلم و

م‌ایسطرون» (۱)

و آیه «والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم» (۲)

می‌باشد.

حضرت فرمود: برادر شامی! سخن ما را گوش فراده، مبادا که بر ما دروغ بندی که هر کس چنان کند بر رسول خدا- ص- و در

نهایت، بر خدا دروغ بسته و مستوجب عذاب خواهد بود.

آغاز این خانه از آنجایی است که خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: «انّی جاعل

۱- قلم: ۱.

۲- ذاریات: ۱۹.



ص: ۱۸۶

فی الأرض خلیفه» (۱)

ملائکة در پاسخ و اعتراض گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟!» (۲)

پس از آن که ملائکه متوجه سخط و غضب خداوند شدند، به عرش او پناه آوردند. خداوند به یکی از ایشان فرمود که در آسمان ششم خانه‌ای را برای او بنام «ضراح» در ازای عرش الهی قرار دهد، تا اهل آسمان به طواف آن پردازند، و هر روز هفتاد هزار ملک در آنجا به طواف می‌پردازند، و دیگر بر نمی‌گردند، و به استغفار مشغولند، وقتی که آدم به آسمان دنیا هبوط کرد و فرود آمد، خداوند او را به تأسیس این خانه امر فرمود، و این خانه (کعبه) به ازای آن خانه (ضراح) است، و خداوند این خانه را برای طواف آدم و ذریه او قرار داد همانگونه که آن خانه را برای اهل آسمان نهاد. (۳) همچنین شیخ کلینی - ره - از محمد بن مروان روایتی دیگر را نزدیک به مضمون روایت قبلی به نقل از امام صادق - علیه‌السلام - آورده است که: با پدرم داخل حجر بودیم و ایشان مشغول به نماز بودند. در این حین مردی آمد و در کنار ایشان نشست، پس از نماز، سلام کرد و گفت: درباره سه چیز پرسش دارم که غیر از شما و یک نفر دیگر، کسی از جواب آن آگاهی ندارد. پس از طرح سؤال پیرامون سبب طواف خانه خدا و جواب امام - علیه‌السلام - (که همانند پاسخ در روایت عمران به عطیه است) آمده است:

خداوند بر ملائکه غضب نمود، آنان توبه نموده و درخواست بخشش کردند، خداوند به ایشان فرمود تا گرد ضراح که بیت‌المعمور است به طواف پردازند و آنان هفت سال به طواف پرداختند و طلب غفران و بخشش کردند، آنگاه خداوند توبه آنان را پذیرفت و از ایشان راضی شد، این ریشه طواف است، پس از آن خداوند این بیت‌الحرام را در ازای ضراح قرار داد تا مایه توبه و پاکی بنی آدم باشد.

آن مرد گفت: راست گفتی (۴).

عیاشی - ره - پس از ذکر این روایت، این اضافه را دارد که: سؤال کننده بقیه سؤالات خود را مطرح ساخت و سپس برخاست و رفت.

امام صادق - ع - می‌گوید: در این حال از پدرم پرسیدم آن مرد که بود؟ فرمود: پسرم! او خضر بود. (۵) همچنین در آخر روایتی دیگر از محمد بن مروان از امام صادق - علیه‌السلام - که تا

۱- بقره: ۳۰.

۲- همان.

۳- کافی فروع، ج ۴، ص ۱۸۷، ح ۱.

۴- همان، ص ۱۸۸، ح ۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۶؛ از او بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۰۵، ح ۱۸.

ص: ۱۸۷

اندازه‌ای شبیه روایت اولی است، آمده: «ناگهان سؤال کننده مفقود و ناپدید شد» (۱) و شیخ صدوق - ره - نیز در «علل الشرائع» روایتی قریب به همین مضمون و با تفاوتی اندک، به سندش از ابو خدیجه از امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که امام باقر - علیه السلام - در مورد شخص پرسش‌گر فرمود: او جبرئیل بود. (۲) در کتب روایی ما سؤال دیگری از آن حضرت در حجر اسماعیل پیرامون معنای آواز وزغ مطرح شده که به جهت خلاصه نویسی از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم (۳). همچنین مطالبی پیرامون طواف جان و استمداد عطا و عده‌ای دیگر، از حضرت امام باقر - علیه السلام - در حجر، آمده که باز به جهت اختصار از نقل آن منصرف می‌شویم. (۴) ۴- امام جعفر صادق - علیه السلام - در حجر اسماعیل

الف - دعا در حجر

در «اصل زید النرسی» از علی بن مزید بیاع سابری آمده است: امام صادق - علیه السلام - را در حجر، زیر ناودان، روبروی خانه خدا دیدم در حالی که دستهای خود را باز کرده بود چنین زمزمه می‌کرد:

«اللهم ارحم ضعفی، و قلّه حیلتی، اللهم انزل علیّ کفّلین من رحمتک، و ادر علیّ من رزقک الواسع، و ادرأ عنّی شرّ فسقّه الجنّ و الإنس، و شرّ فسقّه العرب و العجم، اللهم اوسع علیّ فی الرزق، و لا تقتر علیّ، اللهم ارحمنی و لا تعدّبنی، ارض عنّی و لا تسخط علیّ، انک سمیع الدعاء، قریب مجیب.» (۵)

ب - پاسخ به سؤالات

در «اصل زید النرسی» از علی بن مزید نقل می‌کند: مردی وصیت کرده بود تا من از جانب او حج بجا آورم، پس از ملاحظه مبلغ، متوجه شدم که مقدار آن کم و ناچیز است که کفایت از حج نمی‌کند. حکم مسأله را از ابوحنیفه و دیگر فقیهان (عراق) پرسیدم، آنان گفتند:

تو آن مبلغ را از جانب او صدقه بده، مکه آمدم، و در حین طواف به عبدالله بن حسن برخوردم.

ماجرای آن نقل کرده و حکم مسأله را پرسیدم، گفت: این جعفر بن محمد (امام صادق - ع -) است که داخل حجر نشسته است، برو و از آن حضرت سؤال کن.

۱- همان، ص ۲۹، ح ۵؛ از او مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۵، ح ۳.

۲- علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۲؛ از او بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۵۱، ح ۲.

۳- کافی روضه ج ۸، ص ۲۳۳، ح ۳۰۵ و نگاه کنید به: بصائر الدرجات، ص ۳۷۳؛ الاختصاص، ص ۳۰۱؛ دلائل الامامه، ص ۹۹؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۸۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۲۱۷.

۴- مناقب، ج ۴، ص ۱۸۷، و نک: روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۴؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۵ ح ۴۸.

۵- الاصول الستة عشر اصل زید النرسی، ص ۴۸؛ از او مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۲۷، ح ۲.

ص: ۱۸۸

داخل حجر شدم امام-ع- را زیر ناودان، مقابل خانه، مشغول دعا دیدم، در این حال ایشان روی به جانب من نمود و فرمود: حاجت چیست؟

گفتم: جانم به فدایت، مردی از دوست‌داران شما در کوفه هستم.

حضرت فرمود: «دع ذاعنک! حاجتک؟»؛ «این سخنان را رها کن و بگو حاجت چیست؟»

گفتم: مردی مرده است، و بر من وصیت کرده که با باقیمانده اموالش برای او حج بگذارم، مقدار آن کم است و کفایت از حج نمی‌کند، مسأله را از علمایی که در دسترس بودند پرسیدم، پاسخ دادند که باید آن را صدقه دهم.

حضرت فرمود: چه کردی؟

گفتم: آن را صدقه دادم.

فرمود: تو ضامنی، مگر آن که مبلغ آن به قدری کم باشد که نتوانی از مکه حج انجام دهی (حج میقاتی). (۱) این روایت را صاحب وسائل از «من لایحضره الفقیه»، «الکافی» و «تهذیب الأحکام» نقل کرده است. (۲) شیخ کلینی و شیخ صدوق-اعلی الله مقامهما- از عزرمی نقل کرده‌اند که می‌گوید: با امام صادق-علیه السلام- در حجر اسماعیل زیر ناودان نشسته بودم که دیدم مردی با مرد دیگر پیرامون «علت وزش باد»- که در آنجا می‌وزد- سخت مشغول گفتگو است، وقتی گفت و شنود شدت یافت، حضرت متوجه ایشان شدند و به بیان علت پرداختند. (۳) لازم به ذکر است کسانی که توفیق تشرّف به بیت الله الحرام را پیدا کرده‌اند، در حین طواف آنگاه که به نزدیکی رکن غربی (شامی) در انتهای حجر اسماعیل می‌رسند، نسیم ملایمی را حس می‌کنند. چه بسا بارها از یکدیگر سؤال کرده‌اند که این نسیم ملایم و بسیار مطبوع از کجاست؟!

برقی در «محاسن» به سندش از یوسف بن یعقوب نقل می‌کند: با امام صادق-علیه السلام- داخل حجر نشسته بودیم که حضرت آب طلب نمودند، مقداری آب در کاسه‌ای مسین خدمت ایشان آوردند، یکی از حاضرین به آن حضرت گفت: کثیر بن عباد نوشیدن آب

۱- همان؛ از او بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۰۸، ح ۲۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۴۱۹، ح ۲.

۳- کافی روضه، ج ۸، ص ۲۷۱، ح ۴۰۱؛ علل الشرائع، ص ۴۴۸، باب ۲۰۰، ح ۱، از او بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۸، ح ۷؛ معانی الاخبار، ص ۳۸۴، ح ۱۶.

ص: ۱۸۹

در ظرف مسی را نمی‌پسندد.

حضرت فرمود: آیا از او نپرسیدی که (مس) طلا است یا نقره؟! (۱) و با این پاسخ قاطع به وی فهماندند که حکم خدا با دلخواه نفس و تقدس مآبی قابل فهم نیست، و برای درک آن باید سراغ اهلهش رفت.

مرحوم صاحب وسائل این خبر را نیز از فروع کافی، تهذیب شیخ و من لایحضره الفقیه آورده است. (۲) ج- پخش اسراری از معارف در بین خواص

در «بصائرالدرجات» از سیف تمار نقل شده است: با حضرت امام صادق- علیه السلام- داخل حجر نشسته بودیم، حضرت فرمود: ببینید از جاسوسان و خبرچینان کسی نیست؟ چپ و راست خود را نگاه کردیم و گفتیم: خیر، کسی نیست.

حضرت فرمود: بخدای کعبه سوگند- سه بار- اگر من در حضور موسی و خضر بودم، به آنها خبر می‌دادم که داناتر از ایشانم، و اخباری را به آنها می‌گفتم که هیچ یک از آن دو، از آن آگاه نبودند. (۳) شیخ کلینی- ره- پس از ذکر این خبر، به اسناد خود از سیف تمار، این علت را نیز از زبان امام صادق- علیه السلام- می‌افزاید: به خاطر آن که به موسی و خضر علم اخبار گذشته را داده بودند و «علم مایکون و ما هو کائن»؛ یعنی علم به آنچه که بعد واقع می‌شود به آنها داده نشده بود، لیکن ما از آنچه که بعد واقع

می‌شود نیز آگاهیم و این علم را از پیامبر به ارث برده‌ایم. (۴) ۵- امام موسی کاظم- علیه السلام- در حجر اسماعیل

الف- نماز و دعا در حجر

شیخ جلیل عبدالله بن جعفر حمیری در «قرب الاسناد» از سعد بن مسلم چگونگی طواف امام کاظم- علیه السلام- استلام حجرالاسود، التزام وسط کعبه، باز کردن دست روی کعبه، و نماز پشت مقام ابراهیم آن حضرت که بطور پیاپی واقع شده بود را متعرض شده و

۱- محاسن، ص ۵۸۳، کتاب الماء، ح ۶۸؛ از او بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۵۳۱، ح ۱۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۸۴، ح ۶.

۳- بصائرالدرجات، ص ۲۳۰، ح ۴.

۴- کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۱.



ص: ۱۹۱

نوشته است: آن شخص که در زیر ناودان، در حجر، این دعا را می‌خواند، همانا مولای ما موسی بن جعفر - علیهما السلام - است. (۱) مرحوم محدث نوری - ره - نیز اشاره به نقل خبر توسط کفعمی در مصباح می‌نماید که بر طبق روایت او، نام مبارک «موسی بن جعفر» بعد از «العبدالصالح» اضافه شده است. (۲) «۲» علامه مجلسی - ره - هم از خط شیخ محمد بن علی جبعی - ره - به نقل از خط شهید محمد بن مکی - قدس الله روحه - دعایی همانند دعای فوق را، با فرقی بسیار مختصر، نقل کرده است که در آن تصریح شده: این دعای حضرت امام کاظم - علیه السلام - در زیر ناودان است و همچنین روایت شده است که در آن اسم اعظم وجود دارد. (۳) افزون بر اینها آن که از حضرت امام هفتم - علیه السلام - بعنوان «عبد صالح» یاد شده و این عنوان در روایات زیاد مطرح شده است و از القاب ایشان است. بنابراین، قرائن بقدر کافی در انتساب دعا به آن حضرت وجود دارد.

ب- درس طب و داروشناسی

شیخ کلینی - ره - از ابی ولّاد نقل می‌کند: حضرت ابوالحسن اول - (امام کاظم) - علیه السلام - را در حجر دیدم که با عده‌ای از خویشانش نشسته بود، شنیدم که می‌فرمود:

دندانم درد گرفت، مقداری از «سُعد» را به دندانهایم زدم تا آرام شد. (۴) سُعد نام گیاهی است خوشبو که برخی از روایات، آن را مایه خوشبویی دهان دانسته است. (۵) بعضی از لغت نویسان معاصر، آن را بیخ گیاهی خوشبو - که عطاران به آن «پاتلاقما» می‌گویند - معرفی کرده‌اند. (۶) ۶- امام رضا و امام جواد - علیهما السلام - در حجر اسماعیل

مرحوم اربلی - ره - در «کشف الغمّه» از امیه بن علی نقل می‌کند: سالی که حضرت امام رضا - علیه السلام - پس از حج، به خراسان رفت من در مکه بودم، فرزندش ابوجعفر حضرت جواد - علیه السلام - نیز در این سفر همراهش بود، حضرت پس از طواف وداع بیت نزد مقام آمد و نماز خواند. حضرت جواد - ع - که کودکی خردسال بود، بردوش موفق بن هارون، از

۱- همان.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۳۳.

۳- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۱۳.

۴- کافی فروع، ج ۶، ص ۳۷۹، ح ۶؛ از او وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۳۶، ح ۱.

۵- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۶۹ نقل می‌کند: «اتخذوا السُعد لأسنانکم، فأنه یطیب الفم.»

۶- فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۱، ص ۶۳۴.

ص: ۱۹۲

خدمت گزاران و خواص اصحاب امام رضا-ع- قرار داشت، و او آن حضرت را طواف می‌داد.

حضرت جواد- علیه‌السلام- پس از طواف روانه حجر شد. و مدت زیادی در آنجا نشست.

موفق نزد ایشان آمده گفت: جانم به فدای شما باد، برخیز. حضرت فرمود: از این مکان حرکت نمی‌کنم! هاله‌ای از غم و اندوه بر

سیمای نورانی و کوچک فرزند ثامن الحجج-ع- نشسته بود که آثارش به خوبی نمایان می‌شد. موفق نزد حضرت رضا-ع- آمد و

گفت: جانم بفدای شما، حضرت جواد-ع- در حجر نشسته است، و نمی‌دانم چرا از آنجا بیرون نمی‌آید.

امام رضا- علیه‌السلام- از جای خود برخاست و به نزد فرزندش آمد. به او فرمود:

حبیب من! برخیز.

حضرت جواد-ع- فرمود: من نمی‌خواهم از اینجا حرکت کنم.

اما رضا- علیه‌السلام- فرمود: بلی، حبیب من (چرا؟)

فرمود: چگونه از جای خود برخیزم، و حال آن که شما بگونه‌ای این بیت را وداع گفتید که دیگر بازگشتی ندارد!

حضرت فرمود: حبیب من! برخیز. و آنگاه حضرت جواد- علیه‌السلام- از جای خود برخاست. (۱) این روایت، کشف از علو مقام و

رتبه معنوی امامان معصوم- علیهم‌السلام- حتی در خردسالی و پیش از آغاز دوره امامت می‌کند.

۷- امام زمان- عجل الله تعالی فرجه- و حجر اسماعیل

عنایت ویژه حضرت مهدی- عج- به دعای حضرت امام زین‌العابدین-ع- در حجر اسماعیل، مورد ملاحظه خوانندگان محترم قرار

گرفت که علاوه بر آن، دو مطلب زیر حائز اهمیت است:

الف- توفیق تشرف به محضر حضرت مهدی- عج- از حجر

شیخ صدوق به اسنادش از محمد حسن بن وجناء‌النصیبی، و همچنین قطب راوندی، و ابن حمزه نقل می‌کند:

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۲؛ از او بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۰، ح ۶.

ص: ۱۹۳

زیر ناودان- در حجر اسماعیل- به سجده افتاده، مشغول دعا و گریه و زاری بودم، ناگهان کسی مرا حرکت داد و گفت: ای حسن بن و جناء، از جای خود برخیز. از جا برخاستم. او از جلو حرکت کرد و من نیز به دنبالش راه افتادم. مرا به خانه حضرت خدیجه- علیها السلام- رسانید. در آن اتاقی بود که در وسط دیواری داشت. و به واسطه پله‌ای که از ساج ساخته شده بود، امکان رفتن به میان آن بود، قاصد بالا رفت، در همین هنگام بود که ندائی شنیدم که فرمود: حسن! بالا بیا، از پله بالا رفتم، دم در ایستادم. حضرت صاحب الزمان- علیه السلام- فرمود: حسن! آیا فکر می‌کنی که تو بر من مخفی هستی؟! به خدا سوگند لحظه‌ای از حج تو نگذشت مگر آن که با تو در آن بودم. آنگاه حضرت برخی از کارهای مرا شمرد، اینجا بود که دیگر نتوانستم تعادل خود را حفظ کنم، غش کرده و به روی بر زمین افتادم. دستان نوازش گرش بر صورتم بود که به خود آمدم و از جای خود برخاستم.

حضرت فرمود: حسن! به مدینه برو و ملازم خانه جعفر بن محمد (امام صادق- علیه السلام-) باش، و هیچ گونه نگرانی از ناحیه طعام و آشامیدنی و لباس به خود راه مده.

آنگاه حضرت دفتری به من داد که در آن دعای فرج و کیفیت درود بر حضرت وجود داشت، سپس حضرت به من فرمود: این دعا را بخوان و اینگونه بر من درود فرست و آن را به همه کس جز به دوستان شایسته نده، که خداوند متعال تو را موفق خواهد داشت

.... (۱) ب- جبرئیل بر روی میزاب هنگام ظهور

نعمانی- ره- به سندش از محمد بن مسلم و همچنین عیاشی- ره- از حضرت امام باقر- علیه السلام- درباره آیه شریفه «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (۲) نقل می‌کند که این آیه شریفه، در حق حضرت قائم نازل شده است.

(هنگامی که او ظهور می‌کند) جبرئیل به صورت پرنده‌ای سفید بر روی میزاب (ناودان کعبه) نشسته است و او اولین مخلوقی خواهد بود که با حضرتش بیعت می‌کند. (۳)

۱- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۱۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۶۱؛ ثاقب المناقب، ص ۲۶۹؛ معجم احادیث الامام المهدي- ع-، ج ۴، ص ۴۳۵، ح ۱۴۰۳.

۲- نمل: ۶۲.

۳- غیب‌النعمانی، ص ۳۱۴، ح ۶؛ از او اثبأه الهداء، ج ۳، ص ۵۴۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۱۷؛ معجم احادیث الامام المهدي- ع-، ج ۵، ص ۲۰، ح ۱۴۵۲، و ص ۳۰۸، ح ۱۷۴۰.



ص: ۱۹۴

پی نوشتها:





ص: ۱۹۷

حجّ در آینه ادب فارسی

ص: ۱۹۸

## کاروان حج

سید رضا مؤید

آید به گوش، زمزمه کاروان حج برخیز و باش همقدم رهروان حج  
 برخیز تا دهیم به لبیک‌ها جواب بر دعوت خلیل خدا قهرمان حج  
 برخیز تا به کعبه مقصود رو کنیم آنجا که خود خدای بود میزبان حج  
 آنجا میان زمزمه دل شکستگان در چهره‌های سوخته بنگر نشان حج  
 هر سال عاشقان حریم خدا به شوق دارند انتظار که آید زمان حج  
 آنسان که این سفر، سفر فیض و رحمت است باید که حال توبه بود ارمغان حج  
 هرچند برشمرده شود از فروع دین لیکن بود اساس شریعت بیان حج  
 بر هاجر و خلیل و به فرزند او سلام که اتمام یافت زین سه نفر داستان حج  
 حج با تمام برتریش پیکری بود مهر علی و آل علی هست جان حج  
 از بهر زادگاه علی ساخت کردگار آن کعبه‌ای که هست مطاف و مکان حج  
 بر گو طواف قبله هفتم رضا کند هر دل شکسته‌ای که ندارد توان حج  
 یادش بخیر یاد امام فقیدمان که افزود با درایت خود بر توان حج

## بقیع

جواد محدثی

«بقیع»، مزرعه غم و کشتزار اندوه است.

درختی که در این غریب آباد می‌روید، ریشه در مظلومیتی هزار و چهارصد ساله دارد.

اینجا دیگر باید عنان را به دست «دل» سپرد،

اینجا باید دل را در چشمه «اشک» شستشو داد،

دل، در سایه اشک است که نرم می‌شود و آرام می‌گیرد.

تنها اشک دیده، زخم دل را تسکین می‌دهد،

بگذار باران این چشم،

بگذار بریزد این اشک،

«مدینه»، همچنان مظلوم است و ... «بقیع» مظلومتر!

«اهل بیت» همچنان غریبند و ... پیروانشان، غریبتر!

این «سیند»، سالهاست که به گواهی ایستاده است و روشنتر از هر استدلال و گویاتر از هر کتاب و دلیل، برهان مظلومیت‌های جبهه حق است.

\*\*\*



ص: ۲۰۰

هنگام ورود به خاک بقیع، کفشهایت را که درمی آوری و پایت خاک این مزار را لمس می کند، دلت هم می شکند. قبور بی سایبان مانده در برابر آفتاب، داغ را تازه می کند و بر غمی کهن و دیرین، اشک می ریزی و بغض مانده در گلو را در هوای بقیع، رها می کنی.

رنجنامه نانوشته شیعه، بر خاک و سنگ این مزار، گویاتر از هر زمان است.

یک طرف جمعی به دعای توسل مشغولند و زمزمه کنان،

طرف دیگر، دلهایی با آهنگ نوحه و مرثیه، به عمق مظلومیت «آل الله»، راه می یابند و می گریند.

دلها، به خاکبوسی این چهار امام معصوم-ع-آمده اند.

عده ای نیز، در پی قبر گمشده زهرایند.

و در کناری، کسی آرام آرام، اشک می ریزد و «زیارت جامعه» می خواند.

و ... هوا، هوای عطر انگیز و روحانی «حال» است!

اینجا، اشکها سخن می گویند.

«حال»، گویاتر از «قال» است.

سکوت زبان را هم زلال اشک، جبران می کند.

چشمهای اشکبار، ترجمان دلهای داغدار و بی قرار است.

حرفی هم که نرنی،

کلامی و سلامی هم که نگویی،

چشمها و قطرات جاری اشک، هم روضه خوان مجلس است، هم گریه کن محفل!

لازم نیست کسی مرثیه بخواند،

بقیع، خودش «مرثیه مجسم» است.

\*\*\* دربهای بقیع را می بندند،

جز ساعاتی محدود از روز، که گشوده است.

بگذار دربها را ببندند، پنجره های دل که گشوده به این کانون روشنایی است!

ص: ۲۰۱

دریچه‌های قلب زائر، از پشت در و دیوار هم، از این خورشیدهای خفته بر خاک، نور می‌گیرد.  
ساعاتی که در، گشوده می‌شود،

زائران، دل‌های سوخته‌شان را برمی‌دارند و با شتاب، خود را به حضور امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق - علیهم السلام -  
می‌رسانند و زیارتنامه را با باران اشک می‌شویند و سلامها را با چشمانی بارانی بدرقه می‌کنند.

زنان نیز - که از ورود به بقیع، محرومند - سر بر دیوار بقیع می‌نهند و گوشه مقنعه‌هاشان را از اشک دیدگان، متبرک می‌سازند.  
و چه چشمه‌ای است، این چشم!

و چه کوثری است، این اشک!

\*\*\* اما شبِ بقیع!

همچنان خاموش است و تاریک.

مدینه و خیابانها و بازارهایش، گرچه غرق نور است، اما وادی بقیع، در موج ظلمت و غربت فرو رفته است،  
گویا اصلاً خورشیدی بر این خاک نخفته است.

اما، روشنایی این وادی، از نور امامت است.

بقیع، آشنایی غریب است، همدم غربت در جمع آشنایان!

دل را کجا می‌توان بُرد؟ جز کنار قبور بقیع؟

زائران، در دریای غم، دستشان جز به دامن اشک نمی‌رسد و در کویر غربتِ دل، جز نهال آشنایی و معرفت و محبت نمی‌روید.  
\*\*\* زائر مشتاق، مردّد است.

نمی‌داند که اشک شوق بریزد از این دیدار،

یا سرشک غم بیارد از این غربت!



ص: ۲۰۲

راستی، گناه ما جز «عشق» چیست؟  
اگر در سوگتان دل گشت غمناک اگر از داغتان شد دیده نمناک  
گواه عشق ما این «دیده» و «دل» رساند «اشک» و «غم» ما را به منزل  
آیا باید همچنان بر مظلومیت بقیع، بگرییم؟  
تا کی و تا چند؟! ...  
اللهم عجل لولیک الفرج!

ص: ۲۰۳

**خاطرات**

ص: ۲۰۴

## نگاهی از درون

سید مسیح هاشمی

وقتی با حدود ۵۰۰ نفر دیگر هنگام برخاستن از زمین صلوات فرستادیم باورمان شد که به سوی سفری در اعماق تاریخ روانیم، پرنده آهنین پس از سه ساعت و نیم و در میان بادهای شدید و لرزش‌های مداوم شب هنگام، در فرودگاه جدّه به زمین نشست. تشریفات ورود به کشور عربستان، به دلیل کندی مأمورین و کمی باجه‌ها، بیش از سه ساعت به طول انجامید و در این فاصله، گوشه سالن از کتاب‌های دعا و مفاتیح که به رغم آنها اسباب دوری از خدا و رسول است آکنده شده بود! برای حجاج قسمت خاصی بنا کرده‌اند که از قسمت بین المللی کاملاً مجزا است و ارتباطی با فرودگاه اصلی ندارد زیرا حجاج حق ورود به جدّه را ندارند و فقط می‌توانند یکبار به مدینه و یکبار به مکه و سپس مجدداً به جدّه و عزیمت بر بازگشت نمایند. محوطه انتظار حجاج پس از بازدید گذرنامه‌ها، بسیار وسیع و شامل بیش از پنجاه چادر هر یک به مساحت بیش از یک جریب است. این که گفتم «چادر» در واقع تشبیه به چادر است، زیرا سرپوش‌هایی است به بلندی بیش از ۵۰ متر که بر روی پایه‌های عظیمی بنا شده و از دور، هر یک شبیه به چادر صحرا نشینان است.

طراحی و ساخت اینها بسیار بدیع و با تکنولوژی بالا صورت گرفته است. از میان

ص: ۲۰۵

ستون‌های این خیمه‌ها، هوای خشک تهویه و از سوراخهای تعبیه شده در آنها به بیرون تراوش و گرمای محیط را می‌کاهد ... شام را می‌خوریم و در انتظار حرکت به سوی مدینه چهار- پنج ساعتی را در خواب و بیداری به سر می‌بریم ساعت سه بعد از نیمه شب، سوار اتوبوسی که راننده‌اش مصری بود شدیم و بدون حتی عبور از جده، به طرف مدینه‌النبی حرکت کردیم. ما که جده را ندیدیم ولی کسانی که دیده‌اند و در آن اقامت گزیده بودند آن را تشبیه به یکی از شهرهای اروپایی می‌کنند و می‌گویند: بافت و حتی بسیاری از مقررات آن، با شهرهای مذهبی عربستان تفاوت فاحش دارد.

\*\*\* مدینه شهری است خشک، با زمین سنگلاخ، که سنگ‌های آتشفشانی تا اعماق آن وجود دارد. شهر در محاصره کوه‌هاست و به لحاظ وجود مقادیری آب، نخلستان‌های زیبایی، به ویژه در جنوب آن وجود دارد. آنچه که موجب رونق و توسعه مدینت در آن شده، همانا آثار باقی مانده از پیامبر و اسلام است. شهر در واقع دو قسمت مجزا دارد، قسمتی که شامل حرم پیامبر- ص- و مسجدالنبی و محوطه اطراف آن، از جمله بازار است و قسمتی دیگر که زندگی عادی در آن جریان دارد، گرچه زندگی عادی نیز متأثر از زیارت است. وجود ساختمانهای چهار- پنج طبقه پراکنده جهت اسکان زائرین فراوان است.

مؤسسات بزرگ حمل و نقل حجاج، تجارتخانه‌های مختلف و مؤسسات آب‌رسانی (مدینه شبکه لوله کشی ندارد) حکایت از تأثیر عمیق و ریشه دار حج و زیارت در این شهر است. با این حال در پاره‌ای از نقاط شهر، رگه‌هایی از زندگی غربی به وضوح دیده می‌شود.

برخی از خیابانها لوکس و شیک، با مغازه‌هایی شبیه سنگاپور و لباسها و وسایل گران و ساخت آمریکا و انگلیس و مشتریان خاص خود می‌باشد که البته معمولاً زائران را به آنها امکان دسترسی نمی‌باشد!

در مدینه زن بی حجاب دیده نمی‌شود. زنها همه چادر عربی دارند و اکثر آنها صورت بند دارند که فقط چشم‌هایشان از شکاف آن پیداست و روی آن هم پوشیه می‌زنند. لباسهای سیاه و دستکش سیاه هم دست می‌کنند اما معمولاً جوراب به پا ندارند. پوشاندن صورت

ص: ۲۰۶

توسط دختران هم رعایت می‌شود و فقط وقتی وارد مغازه‌ها می‌شوند و یا به پزشک مراجعه می‌کنند پوشیه را کنار می‌زنند. یثرب

شهر مدینه امروز، با زمان پیامبر تفاوت فاحش دارد.

گذشته از تعداد جمعیت و مظاهر تمدن، وسعت امروز مدینه بسیار بیشتر از زمان پیامبر اکرم است. مدینه قبل از پیامبر شهر کوچکی بوده است. با هجرت پیامبر اکرم این شهر مرکز حکومت اسلامی شد و شهر در اطراف مسجد النبی توسعه یافت. مسجدی که آن زمان، پیامبر ساخت، بیش از ۱۲۰۰ متر مربع نبود و آن طور که در تواریخ نوشته‌اند دیوارهای مسجد از خشت خام و ستون‌هایش از بدنه نخل خرما و سقف آن از الیاف و برگ خرما بوده است. خانه پیامبر و علی و زنان پیامبر نیز به صورت اطاقهایی در حاشیه شرقی مسجد بوده و درب آنها ابتدا به مسجد باز می‌شده است. در قسمت شمالی مسجد فضایی به صورت بلندی کوتاهی قرار داشته که فقراي مسلمان (اصحاب صفه) که خانه و کاشانه نداشته‌اند درون آن زندگی می‌کرده‌اند. ستونهای مسجد هر کدام بنا به دلایل خاصی نام گذاری شده‌اند. در قسمت شمال غربی مسجد ارتفاعی بوده که بلال بالای آن رفته و ندای اذان سر می‌داده است.

اکنون از آن مسجد آثاری نیست و بجای آن، بناهای عظیم و باشکوهی ساخته شده و توسعه همچنان ادامه دارد. قسمتی از مسجد که بر مزار قبر پیامبر است دارای گنبد سبز و چند گلدسته است. این قسمت را عثمانیان ساخته و فرم معماری آن به سبک عثمانی است. در بنای این قسمت رعایت حفظ اثرات مسجد پیامبر شده است؛ مثلاً ارتفاع اذان بلال به شکلی بازسازی شده و ستونهای مسجد پیامبر با رنگ خاصی مشخص شده است.

مدفن پیامبر محصور و محفوظ مانده است و بالاخره قسمت اصحاب صفه به شکل یک سکو ساخته شده است. (گفته می‌شود منازل پیامبر تا سال ۹۰ هجری به شکل اولیه بوده که توسط ولید اموی تخریب گردید و مسجد توسعه یافت).

در صورت پر شدن مسجد می‌توان با پله برقی به بام مسجد رفت. در محوطه‌های

ص: ۲۰۷

اطراف مسجد النبی بازار و دکاکین تخریب و مناطق وسیعی در طرح توسعه قرار گرفته است.

کلیه مناطقی که از صاحبان آنها خریداری شده و برای توسعه، به مسجد النبی اضافه گردیده است، در مجموع معادل مساحت یثرب در زمان پیامبر می‌باشد؛ یعنی در واقع شهر یثرب تبدیل به مسجد النبی می‌شود. در قسمت شرق مسجد النبی، چندین هتل لوکس و چهار ستاره یک تا هفت طبقه قرار دارد، از جمله آنها هتل «الدخیل» است که بعثه مقام رهبری در آن واقع است. نزدیک‌ترین هتل به مسجد النبی که در منطقه شرق مسجد النبی و شمال قبرستان بقیع قرار دارد برای جانبازان انقلاب اسلامی ایران اجاره شده است. بازارها و مراکز خرید بطور وسیعی در همین منطقه قرار دارد و انواع و اقسام فروشگاه‌ها از مواد غذایی تا پوشاک و لوازم برقی به فروش می‌رود.

بازارهای اطراف مسجد النبی بیشتر شبیه بازارهای اطراف حرم، در شهر مشهد مقدس است و کیفیت و قیمت اجناس عموماً در حدی است که بتواند زائرین را پوشش دهد.

اجناس عموماً ساخت چین، تایوان، هنگ‌کنگ، تایلند، مالزی و اندونزی و در درجه بعد ساخت ترکیه، هند و پاکستان است. شاید ۹۰٪ اجناس، حتی اجناسی که جنبه مذهبی دارد: مثل ساعت اذان گو و تسبیح و سجاده، ساخت کشورهای غیر اسلامی است و این مطلب که «بازار مسلمین در قبضه غیر مسلمین است»، نکته‌ای است که سخت حائز اهمیت می‌باشد. بدیهی است هیچ آثار و نشانی از ایران در این بازارها دیده نمی‌شود.

بازارهای و مکه و مدینه در تمام اوقات سال؛ بویژه در ایام حج رونق دارد و فروشندگان بر حسب ضرورت، غالباً زبانهای فارسی، ترکی، اردو و مالزیایی آشنایی دارند.

مغازه دارها، اگر سرشان شلوغ باشد اصلاً اهل چانه زدن نیستند و آنگاه که سرشان خلوت می‌شود، حجاج ایرانی و غیر ایرانی را با اصرار و الحاح، به داخل مغازه می‌کشاند و دقایق طولانی را به بحث و چانه زدن می‌گذرانند!

دولت سعودی شدیداً تلاش می‌کند مکه و مدینه را به صورت دو شهر کاملاً مذهبی حفظ نماید و در این راه، از هر گونه سرمایه گذاری دریغ نمی‌ورزد. این امر علاوه بر آن که برای حفظ حیثیت رژیم سعودی که مدعی پرچمدار اسلام واقعی در جهان است ضرورت دارد، احتمالاً برخی روابط و مسائل اجتماعی را نیز اصلاح می‌نماید. در مدینه حجاب زنان خوب

ص: ۲۰۸

رعایت می‌شود و از فیلمهای پورنوگرافیک و تصاویر مستهجن و رواج ویدئو در معابر و حرکات زننده مردان و زنان و معاشرت ناسالم، کمتر اثری دیده می‌شود. از سوی دیگر، از لوازم تفریحی عمومی برای جوانان، مثل سینما و کلوب‌های شبانه و قمارخانه و تئاتر و غیره که در غرب بشدت رایج است نیز خبری نیست. این واقعیت را نباید نادیده گرفت که مراقبت و حفظ ظاهر در اجتماع مکه و مدینه، زمینه را برای رشد فساد کاهش می‌دهد، زیرا مناظره مهیج و ترغیب کننده به فساد، وجود ندارد، اما درمان و جلوگیری از مفاسد اجتماعی در همه جوامع، به رشد فرهنگ و ایمان و عدم وجود تبعیضات اجتماعی و همچنین حضور مردم در صحنه سیاسی اجتماعی و آموزشی عمیق بستگی دارد.

حضور پلیس در همه جا چشمگیر است، مثل همه جای دنیا سه نوع پلیس، «عادی یونیفرم پوش»، «بدون یونیفرم و اسلحه»، «فقط با دشداشه و بی سیم» و «پلیس مخفی» که بیشتر و وظیفه خبر رسانی و گاه سرپرستی را بر عهده دارد، در شهر و حرم دیده می‌شود. معمولاً در ساعات شلوغ و بویژه مواقع تجمعات، از نیروهای مسلح کماندویی نیز برای گشت استفاده می‌شود. مراقبت پلیس جدی است، لیکن بنای کارشان بر آرام بودن و حفظ آرامش است و از شلوغ کاری و ماجراجویی بشدت پرهیز می‌کنند. خوشبختانه زائرین و مردم مدینه و مهاجران نیز رعایت می‌کنند و نزاع و بد رفتاری با مشتریان، قاچاق مواد مخدر که مجازات مرگ دارد و دزدی، به نسبت جمعیت و بافت جمعیتی، بسیار کم به چشم می‌خورد.

گر چه وهابیان بنا بر اعتقادات خود، اطاعت از امر ملک فهد را واجب می‌دانند و حکومت نیز مقتدرانه عمل می‌کند، لیکن کمتر عکسی از ملک فهد در خیابانها و داکاکن دیده می‌شود و فقط در هتل‌های مهم و ادارات، عکسهای ملک فهد و ولیعهد و ... دیده می‌شود.

خلقی عظیم در جوار خاک نشین ملکوت

اگر کسی بخواهد همه اقوام و ملل جهان را ببیند، عملاً ممکن نیست و اگر کسانی هم بخواهند همه اقوام و ملل جهان را در یک نقطه گرد آورند، امر بسیار مشکلی است اما اینک اسلام که روزی پیروان آن تنها محمد-ص- و همسرش و پسر عمش (علی) بودند، میلیونها پیرو از قبائل و اقوام و ملل مختلف دارد، که برخی از آنان، هر سال با علاقه، خود را به این

ص: ۲۰۹

مکان می‌رسانند تا زیارت آثار پیامبر و حج خانه خدا کنند. وقتی بعد از نماز، مردم از دربهای مسجد النبی بیرون می‌ریزند، چیزهایی می‌بینی که حتی تصور آن هم در فکر انسان نمی‌گنجد.

سودانی‌ها با هیكل‌های درشت و سیاه و صورت‌های چاق و گرد و عمامه‌های بزرگ و پیچ در پیچ.

نیجری‌ها با صورت‌هایی مشک‌مشک، و چشمان سفید و کلاه رنگ و وارنگ و لباس‌های دراز فیروزه‌ای، اکثراً جوان و ترکه‌ای.

مالزی‌ها و اندونزی‌ها با کلاه‌های سیاه و نیز با چشم‌های بادامی و هیكل‌های ریزه میزه و زن‌هایشان با مقنعه‌های سفید بسیار بزرگ، و آرام، انگار که در دنیا هیچ خبری نیست! با کیفی کوچک به گردن.

عرب‌ها ریز و درشت، با دشداشه‌های سفید و چفیه‌های سفید یا سرخ، برخی با عقال و برخی بدون عقال.

پیرمردهای هندی با کلاهی کوچک شبیه جواهر لعل نهر، دراز و استخوانی با ریشی دراز اما محترمانه.

پاکستانی‌ها و کشمیری‌ها شبیه ایرانی‌ها اما سیاه‌تر با پیراهن‌های دراز و چاک‌دار.

ترک‌ها با لباس‌های متحدالشکل، کت و شلوار کرمی با کیفی به همان رنگ و پارچه به گردن آویزان کرده‌اند. دسته دسته ترکی حرف می‌زنند و آرام آرام حرکت می‌کنند.

و بالا-خره ایرانی‌ها، زنها چادر به سر با علامت کاروان خود و مردها با لباس‌های معمولی و باز هم اقوام دیگر، از دراز دراز تا

کوچک کوچک، کلاه‌ها متنوع، لباس‌ها عجیب، حرکات مختلف. حرکت، سکون و باز هم حرکت، انگار که مؤمنین و اصحاب

پیامبر آمده‌اند تا در مقابل این خاک‌نشین ملکوت رژه بروند. وقتی در صف نماز می‌ایستی باز هم احساس می‌کنی که رسول خدا

این خلق عظیم را به نیایش خدا فرا خوانده است، یکی دست به سینه گذارده است، یکی در روی شکم محکم چسبانده است و

شیعه‌ها و مالکی‌ها هم دست‌ها را رها کرده‌اند. صفوف مرتب و کلام خدا در سکوت مطلق طنین انداز است. به رکوع می‌روی در

سمت راست خود پای کوچک و سفیدی را می‌بینی و در سمت چپ پای سیاه و کلفت صحرا



ص: ۲۱۰

نشین! وقتی ایستاده‌ای و اینها از کنارت می‌گذرند صداها نامفهوم است، آهنگ کلام‌ها ناآشناست، هر کسی به زبانی سخن می‌گوید، عربی، آفریقی و بعد فارسی، ترکی و ... زبانهایی که نمی‌فهمی چه می‌گویند! اما احساس می‌کنی همانطور که سنگریزه‌ها و جمادات تسبیح خداوند را می‌کنند، انگار این آیات الهی که از پرتو نور نبوی تشعشع یافته‌اند، خدا را تسبیح می‌کنند. بسیاری از این فرق‌ها و تفاوت‌ها ناشی از محیط است. آیا این نشان نمی‌دهد که خداوند درون انسانها و قلب‌هایشان را یکسان آفریده است؟ هنوز لباس‌ها در تن‌هاست و تمایزها مشخص.

کدامشان زودتر به میقات می‌رسند؟!

امروز صبح جماعتی از حجاج را دیدم که کنار دیواری روی مقواها خوابیده بودند و باران شبانگاهی زیرانداز و رواندازهایشان را خیس کرده بود، و باز هم امروز عصر دیدم که کامیون ده چرخ کیفهای سامسونت کاروان کویتی‌ها را بار می‌زند. کدامیک زودتر به میقات می‌روند و کدام‌شان هاجر وار در دامان خداوند می‌خسبند؟!

زائران ایرانی در شهر پیامبر - ص -

چهره ایرانی‌ها در بین ملل دیگر، متمایز است و از دور داد می‌زند. از همه جای ایران آمده‌اند، بیشتر مردها با شلوار و پیراهن معمولی هستند و گاهی هم عرب‌های خوزستانی با دشداشه و کردها با لباس کردی، و زن‌ها هم همگی چادر کُدری به سر که آرام کاروان را پشت سرشان دوخته یا سنجاق کرده‌اند. البته شمالی‌ها اکثراً و چادرشان را هم پشت گردن‌شان گره می‌زنند و انگار که به شالیزار آمده‌اند جسور و محکم راه می‌روند.

همینطور که به مغازه‌ها نگاه می‌کنی می‌فهمی که پرو پا قرص‌ترین مشتریها ایرانیها و بعد ترکها و بعد اقوام دیگر هستند. دسته دسته و اکثراً با همراهی یک مرد مشغول و رانداز کردن پارچه‌ها و روبالشیها و ... بعد چانه و چانه و چانه. مغازه دارها هم در معامله با ایرانیها استاد شده‌اند از اول قیمت‌ها را سه برابر می‌گویند و بعد که چانه‌ها زده شد قدری ناز می‌کنند و بالاخره ... معامله تمام! اینطور که من فهمیده‌ام لوازم الکترونیکی و برقی قیمتش حداقل ۲۰٪.

ص: ۲۱۱

بیشتر از ایران است تنها چیزی که می‌شود خرید لباسهای حاضر و آماده و پارچه است که ممکن است قیمت آن یکسان و یا کمی ارزانتر از تهران باشد. اکثریت همین نظریات را بیان می‌کنند ولی باز هم خرید می‌کنند. عطش بی پایان خرید، مشخصه بزرگ ایرانیهاست که گاه همه چیز، حتی عبادت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنگام نماز که بنا بر سنت عمومی، همه جا بسته می‌شود ایرانیها آخرین کسانی هستند که از مغازه‌ها خارج می‌شوند و گاه مغازه دار چراغ را خاموش و عازم مسجد است که باز گروهی از ایرانیها سر می‌رسند و بداخل مغازه سرک می‌کشند!

ترکیب سنی ایرانی‌ها هم جالب است، برخی کشورها در این زمینه سیاست گذاری مشخصی کرده‌اند، مثلاً نیجری‌ها اکثراً زیر ۴۰ سال و غالباً جوان هستند و یا ترک‌ها بین ۵۵-۴۰ سال و همگی سالم و قیاق، ما در این زمینه افراط و تفریط کرده‌ایم. ترکیب سنی ایرانیها از ۱۸ ساله تا ۹۰ ساله است و این را هم بگویم که بدون تردید بالاترین سنین و مریض‌ترین و در یک کلام علیل‌ترین حاجیها در بین ایرانیهاست. عده قابل توجهی از حجاج عادی ایرانی با ویلچر حرکت می‌کنند، بعضی امراض مزمن حتی سرطان، رماتیسم و آرتروز و ناینایی کامل دارند. خلاصه به همین دلیل هم بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین و پر خرج‌ترین تشکیلات درمانی و بهداشتی را ایران ایجاد کرده است و همیشه هم مشکلات وجود دارد.

از همه این حرفها که بگذریم بالا-خره حاجی‌ها دو دسته واضح هستند دسته ای که بیشتر وقت خود را صرف تماشای معابر و دکاکن و ماشین‌ها و صحبت‌های بی سروته می‌کنند و دسته ای که عبادت و نماز جماعت و دعا و حضور قلب و معراج قلوب را سرلوحه کار خود کرده‌اند. گرچه به نظر می‌رسد که اینجا وقت زیاد است ولی طلوع و غروب خورشید دست ما نیست و تا چشم باز کنی در فرودگاه جده منتظر بازگشتی!

راه‌اندازی بیمارستان در مدینه منوره

بیمارستانی که در مدینه ایجاد کرده‌ایم دارای چهار درمانگاه تابعه و دارای بخشهای داخلی و جراحی و اطاق عمل و پلی کلینیک و واحدهای دیگر است. بیمارستان عملاً به همه ملیتها سرویس می‌دهد، بویژه آن که ویزیت پزشک، دارو و جراحی رایگان است.

ص: ۲۱۲

امسال بحمدالله تعداد اعمال جراحی اورژانس، کمتر از ده بود و چند مریض بد حال نیز برای جراحی به بیمارستانهای سعودی فرستاده شدند. تعداد بیماران بستری دیابتی، قلبی، امراض روانی و داخلی، قابل توجه بود. بسیاری از آنان به دلیل کهولت سن، وضعیت عمومی نامناسبی داشتند.

هر کسی به زبانی می‌خواند و اشک می‌ریزد

دیشب که از کنار حرم حضرت رسول می‌گذشتم، درها بسته بود (از ساعت ۹ شب تعطیل می‌کنند) و نگهبانها پاس می‌دادند، مردی از اهالی ترکیه دو متری دیوارها ایستاده بود و چندان بلند بلند خطاب به رسول الله فریاد می‌زد که شبیه به دعا نبود. می‌گویند این دعاها زودتر اجابت می‌شود؛ زیرا همراه با اصرار و خواستن است.

ایرانی‌ها شب‌ها از ساعت یازده به بعد در اطراف حرم پیامبر و بقیع دسته دسته جمع می‌شوند و سوزناک و حزن انگیز دعا می‌خوانند. رسول خدا فرمود: «دعا مخ عبادت است.»

عرب‌ها هم می‌آیند، ترک‌ها به ترکی، پاکستانی‌ها به پاکستانی و افغانی‌ها به فارسی ناله می‌کنند. انسان احساس می‌کند در این فضا که میلیاردها ریال برای ساختمانها و تجملات خرج شده، خاک است که شفاعت می‌کند.

اهل سنت و حضور در مسجد و نماز جماعت

اهمیت و شتابی که اهل تسنن و عرب‌ها برای خواندن نماز، به «جماعت» دارند، بدون تردید از سنت‌های نبوی و الگویی برای تمام مسلمانان است. نمازها را در پنج وقت می‌خوانند. نماز عصر را حدود ساعت چهار عصر و نماز عشاء را حدود ساعت ۸/۳۰ (احتمالاً زمستان‌ها زودتر). وقتی اذان از بلند گو پخش می‌شود ده دقیقه صبر می‌کنند. در این ده دقیقه مغازه‌ها همه تعطیل می‌کنند، دستفروش‌ها بساطشان را جمع می‌کنند. بسیاری از ماشینها حتی در محل توقف ممنوع پارک می‌کنند و حرکت به سمت مساجد شروع می‌شود ....

بجز مسجد النبی و مسجد بلال که بارها در آن نماز گزاردیم، حدود ده مسجد دیگر را

ص: ۲۱۳

هم در مدینه دیدیم.

آنها برای سادگی و پاکی مسجد اهمیت فائند.

مساجد را زینت نمی‌کنند و غالباً کف آن را با موکتی که محل گذاردن پاها را مشخص می‌کند، فرش می‌کنند. مساجد را تمیز نگه می‌دارند و معمولاً به دلیل شستن پاها هنگام وضو و شستن موکت‌ها هر چند وقت یکبار و استعمال مختصری عطر، بوی بد و زننده پا در آن استشمام نمی‌شود. مسجدی که نهایت سعی در تزئین آن انجام شده، قسمت‌های توسعه یافته مسجدالنبی است که بدلیل اثرات حیثیتی و سیاسی برای دولت سعودی می‌باشد؛ زیرا دولت سعودی خود را پرده دار کعبه و خادم حرمین می‌داند.

مسجد در زمان رسول الله نه تنها محلی برای گزاردن نماز بلکه کانون بزرگ سیاسی عقیدتی بوده است. رسول خدا در کنار ستون وفود هیأت‌های مختلف و سران مذاهب را پذیرفته و در کنار ستون تهجد نماز شب بجای می‌آورد.

در کنار ستون سریر استراحت نموده و به سؤالات مردم پاسخ می‌گفت. مهاجرین نیز در کنار ستونی به همین نام اجتماع کرده و مذاکره می‌نمودند. تجمع اصحاب صغه نیز در کنار مسجد صورت می‌گرفت. امروز در مساجد مکه و مدینه این سنتها منسوخ شده است و تنها کاری که در آنها صورت می‌گیرد، انجام پنج وعده نماز جماعت می‌باشد. البته گاهی پس از نماز مغرب سؤال و جواب در محدوده احکام حج و نماز نیز صورت می‌گیرد اما در مجموع نهایت دقت به عمل می‌آید تا وارد مسائل سیاسی، بخصوص مسائل مربوط به آمریکا و غرب نشود و بحث‌های اجتماعی و فرهنگی هم انجام نگیرد. در قنوت که یکی دو سالی است میان آنها مد شده و در آخرین رکعت نماز مغرب خوانده می‌شود، معمولاً امام جماعت حدود ده دقیقه دعا می‌خواند (این دعا امسال در همه مساجد راجع به بوسنی و هرزگوین است) و مقداری هم دعا به مؤمنان و نفرین به مشرکان و کافران می‌گویند که کلیات است و مصادیق آن معلوم نیست و لیکن سخنی از اسرائیل و کشمیر و هند و هزار جای دیگر که مسلمانها در آنجاها زیر ستم هستند، گفته نمی‌شود. در نماز جمعه هم که عملاً در همه مساجد برگزار می‌شود؛

اولاً- خطبه‌ها کوتاه است و حداکثر سه ربع بیشتر بطول نمی‌انجامد.

ثانیاً- بیشتر مضامین فقهی و اخلاقی بخصوص راجع به حج بحث می‌شود و باز هم

ص: ۲۱۴

دقت می‌شود از حرفهای آنچنانی پرهیز شود. بر اثر فتاوی حضرت امام و سایر مراجع- قدس سرهم- حضور ایرانیان در صفوف نماز جماعات، از سالهای قبل به مراتب بیشتر است ولی هنوز هم گاه شاهد دیر آمدن هموطنان و یا حضور در صفوف عقب و کاهلی آنان هستیم.

یکروز پس از نماز، ایرانیان را که بطور فردی (تک) نماز می‌خواندند شمردم ۳۰ نفر بودند!

بقیع؛ مدفن انسان‌های پاک

اینجا هزاران انسان پاک را در خود جای داده است. چهار تن از امامان شیعه، زنان پیامبر، شهدای احد، ام البنین همسر حضرت علی، صدها تن از حافظین قرآن و چند هزار تن از شهدای تهاجم یزید به شهر مدینه، از جمله دفن شدگان در آن هستند. بقیع قطعه زمین بزرگی است که چند خیابان خاکی، با کناره‌های سیمانی، در آن کشیده شده است. قسمت‌های ناهموار زیاد دارد. اطراف قبر امامان شیعه را هم مثل باغچه، یک کناره سیمانی کشیده‌اند، همه قبرها به اندازه یک وجب از زمین بلندتر است؛ یعنی قدری خاک روی آن کپه کرده‌اند و دو تکه سنگ نیز روی سرو ته آن گذارده‌اند، بدون هیچ نام و نشانی وقتی از اهل مدینه یکنفر فوت می‌کند پس از نماز مغرب، نماز میت می‌خوانند و بعد زیر تابوت را گرفته به قبرستان می‌برند. ظرف یکربع ساعت جنازه را دفن کرده رویش خاک می‌ریزند و سپس در مدخل گورستان همه مشایعین بابتگان دست می‌دهند و بعد همه به خانه‌های خود می‌روند. و دیگر همه چیز تمام می‌شود از پخش خرما و نشستن بر سر گور، برگزاری مجلس فاتحه و غیره خبری نیست! فقط گاهی در انتهای نماز جماعت در مساجد، نماز رحمت و مغفرت برای مردگان خوانده می‌شود. زنان را نیز به گورستان راهی نیست.

بر فراز تپه‌های خاک و در کناره گور ائمه- علیهم السلام- چند پلیس ایستاده و مراقب اوضاع می‌باشند، پلیسهایی که لباس عربی به تن دارند نیز در اطراف پرسه می‌زنند، اینها غالباً تذکرات ایدئولوژی به هندی‌ها و پاکستانی‌ها میدهند. اما کسی با ایرانی‌ها بحث نمی‌کند، فقط مراقبت می‌کنند که نزدیک قبرها نیایند. مردم دسته دسته یا تنها در کناره‌ها و یا روبروی مزار ائمه و شهدا نشسته و یا ایستاده‌اند. آفتاب گرم صبحگاهی همه جا را پوشانده و غبار ناشی از تردد، به هوا برخاسته است. بعضی دعا و عده‌ای قرآن می‌خوانند و برخی آهسته در خویش

ص: ۲۱۵

می‌گیرند. در بقیع حتی یک درخت که بتوان لحظه‌ای زیر سایه آن آسود وجود ندارد. فقط خاک است که بر سر و مغز زائران فرود می‌آید. روحانی ایرانی با دو عرب بحرینی همدیگر را در آغوش گرفته و می‌گیرند. به بیرون می‌آیم، در آستانه درب ورودی، مداحی از اهواز زنها و مردها را جمع کرده ومصیبت حضرت زهرا را می‌خواند. مردم سخت می‌گیرند. وقتی شبها از کنار بقیع رد می‌شوی، در پشت نرده‌های آن و در تاریکی، زنها و مردها را می‌بینی که بقیع را می‌نگرند و آرام آرام اشک می‌ریزند. گاهی هم بعضی که صدای خوبی دارند آرام اشعاری ترنم می‌کنند.

مدینه شهری است که علی رغم مدنیت جدید و محو آثار پیامبر و تلاش برای تغییر چهره آن، روح را به زمان رسول خدا می‌کشاند، مساجد مختلفی که در نقاط مختلف آن هستند، مسجد پیامبر، گور پیامبر، آثار شهدای احد، بقیع، نخلستانهای اطراف آن، کوههایی که از دور به شبیح سیاهی شبیه هستند، و آرامشی که در شهر وجود دارد، انسان را به حضور بیشتر در آن علاقمند می‌کند اما ...

گمشده‌ای که هرگز ...

زائرین که روزها و شبها را در آن سپری می‌کنند و به همه جا، خیابانها، بازارها، حرم، مساجد، نخلستانها و یا بقیع سر می‌کشند، دنبال گمشده‌ای هستند که هرگز آن را نمی‌یابند، و آن مزار فاطمه دختر پیامبر است. براستی فاطمه در کجا مدفون است و چرا مدفون او مشخص نیست؟ هر کسی حدسی می‌زند و چندین نقطه بعنوان مدفن فاطمه مطرح است. همه می‌دانیم که مدفن فاطمه را علی، حسن و حسین و شاید همه امامان شیعه می‌دانسته‌اند. اما هرگز محل آن افشا نشد. این راز هرگز آشکار نخواهد شد، زیرا فاطمه نخواست است. گویی فاطمه که پس از مرگ پدر، غمناک و حزین، شاهد حزن آورترین صحنه‌های تاریخ اسلام بوده است، با مرگ زودرس و پنهان کردن خود، خواسته است فریاد در گلوی خویش را برای همیشه، برای همه عصرها و برای همه نسل‌ها به میراث گذارد.

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶  
 وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹  
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش  
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند  
 آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

**۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹**

